اطلاعات ماهیانه



یادداشت اداری

شماره اول این مجله بیش از حد انتظار ما مورد استقبال شایان خوانندگان گرامی قرار گرفت بطوریکه درهمان روز نوروز تمام ده هزار نسخه چاپ شده بفروش رسید ودر روز های اخیر هرنسخه بدوسه برابر بهای اصلی خرید و فروش میشد و از طرفی عده خواستارانی که ازتهران و شهرستانها برای خرید یا اشتراك مجله به اداره رجوع میکردند به‌اندازه ای بود که ناچار دراواخر ماه گذشته تصمیم بچاپ دوم مجله گرفتیم.

این استقبال شایان وبی نظیر هم‌میهنان گرامی ازمجله اطلاعات ماهانه گذشته از اینکه از رشد فکری و بالا رفتن سطح فرهنك عمومی حکایت میکند نشان آنست که خدمت ناچیز ما در پیشگاه جامعه باحسن قبول تلقی گردیده و اقدام روزنامه اطلاعات برای تهیه وتنظیم این مجله مورد توجه وعلاقه خاص مردم صاحب نظرقرار گرفته است وهمین علاقه واستقبال بیش از پیش مارا تشویق میکند که در تهیه و تنظیم مجله‌ای که رفته رفته با مجلات اروپائی قابل همسری باشد اهتمام ورزیم.

معهذا خود این نکته را اعتراف میکنیم که مجله اطلاعات ماهیانه با تمام استقبال بی نظیری که‌از آن بعمل آمده هرگز آن مجله‌ای نیست که‌ما پیش از انتشار تصور آنرا میکردیم.

وما خود بیش‌ازهر کس بعیوب و نواقص آن اطلاع داریم. کسانیکه بکار های مطبوعاتی آشنا هستند نیك میدانند انتشار یك مجله در ایران با وجود فراهم بودن وسایل متضمن‌چه دشواریها ومشکلات میباشدوچه‌موانع وخارهائی سد راه‌مقصودمیگردد.

معهذا ما ازانتقادات وراهنمائیهای دانشمندان واساتید محترم وخوانندگان گرامی کمال استفاده راکردیم ودرمورد یکی دوانتقادی که شده بود لازمست مختصر توضیحی بدهیم: بعضی انتقاد کرده بودند که مجله ازلحاظ مقالات سیاسی فقیر بود و برخی ایراد نموده بودند که‌بهتربود تمام‌مقالات‌ومندرجات آنرا تخصیص به مقالات‌ادبی‌وهنری‌میدادید.

در پاسخ این انتقاد کنندگان باید بگوئیم که ما درعین اینکه انتقادات هردو گروه را وارد میدانیم ولی معهذا چون هنوز نشریات و مجلات اختصاصی آنطور که در کشور های اروپا وجود دارد درایران بوجود نیامده ومثلا نمیتوان تمام مندرجات یك مجله را اختصاص بمطالب سیاسی یا هنری یا ادبی داد بنا براین ناچار باید مجموعه ای بوجود آورد که عموم خوانندگان ازهرطبقه ودسته‌ای که باشند یك یا دو مقاله فراخور ذوق و تمایلات خود درآن بیابند و درعین حال سطح فکرومعلومات آنها رفته رفته دررشته‌های مختلف ادبی وهنری وسیاسی و اجتماعی بیك میزان ترقی نماید و برای ارضای خاطر گروه اول نیزازاین‌شماره‌یك‌مقاله‌مفصل‌سیاسی که‌مطالب آن‌در مطبوعات ما بی نظیرباشد درباره‌اوضاع‌سیاست‌جهان‌درج‌میکنیم.

درقسمت‌چاپ‌وکاغذمجله‌نیزایراداتی‌شده‌بودو گفته‌بودند که‌بهتراست کاغذ آنرا از نوع کاغذ سفید تدارك نمائیم. اتفاقاً خودما نیزهمین نظررا داشتیم ولی متأسفانه کاغذی بهتراز آنچه‌فعلا تدارك‌شده‌در بازارتهران یافت نمیشدو کاغذ سفیدهم برای‌چاپ‌عکس و گراورمناسب نیست. با اینهمه ما سعی خواهیم کرد با وسایلی که در اختیار داریم بر ابتکارات فنی مجله‌ازحیث نفاست وزیبائی چاپ بیافزائیم و شاید در آتیه نزدیکی موفق شویم که دو صفحه وسط مجله را که اختصاص بهنرهای زیبا وتابلوهای نقاشی وآثارهنری دارد مانند پشت جلد، رنگی ونفیس چاپ نمائیم واصولا هدف ومنظورما اینست که با پشتیبانی و ابراز علاقمندی خوانندگان گرامی هرشمارهٔ این مجله را به نسبت شماره پیش جالب‌تر ومتنوع‌تر وازحیث چاپ نفیس‌تر وزیباتر نمائیم بطوریکه هرشماره معرف سیر تکامل مجله نسبت بشماره پیش باشد.

فهرست

روی‌جلد: تصویرجوانی ناصرالدین‌شاه شاهکار صنیع الملك نقاش معروف عصر قاجار

پشت جلد: تصویر یك زن ایرانی- از آثارنقاشی زمان فتحعلیشاه

بطوریکه خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند هر دوتابلو ازآثار کهنه وقدیمی میباشند که گراور آنها شاید با وسائل فعلی در ایران غیر ممکن بود و تنها هنرمندی بی نظیر آقای حبیب‌الله زانیچ‌خواه رئیس شعبه گراورسازی شرکت سهامی‌چاپ این دوتابلوی کهنه وپاره‌را بدین‌صورت‌زنده وبدیع مطابق‌اصل آنهادر آورده‌است.

اصل این دو تابلو نیز درموزه بسیار ذیقیمت بانو و آقای معصومیان موجود است که برای گراور با نهایت سخاوت آنهارا دراختیارما نهاده‌اند.

عکس های سیزده بدر از: علی خادم

اُردیبهشت

اثر طبع آقای دکتر رعدی آذرخشی

اولین روز ارد یبهشت است
خاك پر نقش و عنبر سرشت است
روز برنائی روز گار است
گـاه زیبائی مرغـزار است
باغ خندان و گل تازه‌روی است
سنبل از باد آشفته موی است
سبزه نوزاد و گیتی جوان است
صحن گلزار رشك جنان است
شاخ بادام گوهر فشان است
دامن دشت گوهر نشان است
گریه ابر از شادمـانی است
شکوهٔ باد از مهر بانی است
لغزش ژاله از فرط مستی است
سرخی لاله از می پرستی است

***

آمـد اردی بهشـت خجسته
فرودین رخت ره باز بسته
فرودین نیز فرخنده پی بود
باغ فرخ رخ از فروی بود
زین سفر باغ تا آگهی یافت
نغز، دستاری از برك گل یافت
تا بدانگه که آن نامور ماه
همچو شاهی نهد روی در راه
بفکـند رسم بد رود دیرین
گوید او را وداعی نو آئین
گه زند دست و گه مغربی وار
باز جنباند از دور دستـار

***

چرخ پیر اندرین فصـل خرم
در هوس در فزایـد دمادم
کلك نقاشیش چـیره گردد
مانی از نقش وی طیره گردد
از سر کلـك سیـمین باران
رنك ریزد بکوه و بیـابان
روی گیتی بیاراید از رنـك
عرصه را تنك سازد بار تنك
طرفه نقشی نمایـد پدیـدار
از سپیداب و شنگرف و زنگار
گل بروید ز خار ای نا چیز
بر دمد سبزه از گورها نیز
چون شود خیره در چیره دستی
گوید این گفته از روی مستی
«کانهمه چیره دستان کجایند
تا چنیـن نقش زیبا نمایند»
«زان هنرپیشگـان یگانه»
هرچه جویم نیابم نشانـه»

سرّ انحطاط علم و هنر در ایران

شهرت و آوازه ایران در جهان تمدن بعلم وهنراوست و اگر در محضر انسانیت قوم ایرانی بکسب نام وافتخار بلندی نائل آمده‌ودر برابر طوفان حوادث در طی قرن‌ها شخصیت ملی‌خودرا حفظ کرده است بواسطه وجود صدها دانشمندان و شاعران و نویسندکان و نقاشان و حجاران وخطاطان و هنرمندان و این‌زمره مردان وزنان بزرگی بوده که کاخ رفیع تمدن ایران‌باستان را پی‌ریزی کرده و بنیاد ملیت ایران را استوار ساخته‌اند.

امروزهم یگانه عاملی که میتواند نام و آوازه ایران را باردیگر در جهان بلند نماید وتکانی بپیکر خواب‌آلود اجتماع ما بدهد وراه سعادت‌ورستگاری‌رابرای ملت ایران هموار نماید بدون تردید یك‌جنبش‌معنوی ویك‌رستاخیز علمی و هنری‌است. یکرستاخیز علمی و هنری است که میتواند شاعران ونویسندگان بلند قریحه و عالمان و دانشوران وهنرمندانی که بشرایط زندگی نوین آگاه بوده وروحیات عصر واحتیاجات زمان را بخوبی ادراك کرده‌باشند بوجود آورد تا مشعل علم‌وفضل‌را که اکنون سالهاست‌دراینکشور خاموش شده از نو روشن نمایند با آثار نغز وروح‌پرورخودروح امید ونشاط بکالبدافسرده ابناءملت بدمند و قوه تشخیص و تمیز و قضاوت حق‌پرستانه و انتقاد منزه را در مردم بیدار کنند و حب وطن و عشق فضیلت وتقوی و آزادگی ونیکی وزیبائی و پایداری واستقامت و مبارزه با عوامل فساد وزور وزررا بمردم بیاموزندو آنان‌را باحقایق‌دانش‌واسرار حکمت‌ورموز‌ترقی‌وسعادت‌آشنا‌نمایند.

پس بنظر من آنها که در جستجوی وسیله‌ای هستند که‌سیر تکامل‌اجتماع‌را تسریع نماید ونجات‌ایران‌رادر پرتو‌یك‌تحول‌اساسی وعمیق میدانند باید هریك بنوبه خود در راه پیدایش این جنبش هنری وعلمی که دیباچه وسرآغاز هرنوع تحول سیاسی واقتصادی است بکوشند وقبل‌از هرچیز سعی‌در بوجود آمدن رهبران و پیشوایان فکری ومعنوی برای هدایت وپرورش روح جامعه نمایند

البته‌هیچکس و هیچ وسیله مادی قادر نیست که‌هنرمندان بزرك را که دارای نبوغ ذاتی و فره ایزدی میباشند بوجود آرد اما این سخن هم که اغلب بگوش خود شنیده ایم که مادر دهراز بوجود آورن امثال سعدی و حافظ و فردوسی عاجز است و دیکر دراین‌کشور نظیرابن‌سینا ورازی‌پدید نخواهد آمدصحیح‌نیست.

در این کشور خداوندان‌نبوغ‌ذاتی و فره ایزدی‌واستعداد هنری همواره فراوان‌بوده اند واکنون‌نیز بسیارند

بدبختانه محیط اجتماعی ما مانع بروز و ظهوراستعداد ها ونبوغ هنری آنان بوده بلکه در اغلب اوقات این استعداد ها و ذوق‌ها راخفه کرده است.

اگر سرچشمه ذوق وقریحه هنرمند این‌جهان مادی نیست ولی وسیله کار او همین ابزار و ادوات و زخارف دنیای‌مادی‌است که هنرمندان ودانشوران ما ازآن محرومند

دولتها وهیئت اجتماع شاید نتوانند ذوق وقریحه خداداد رابوجودآرندامامیتوانندوضاع‌واحوال‌محیط‌رامساعد‌باپرورش‌صاحبان ذوق واستعداد نموده‌وسایل‌مناسب‌کاراهل‌علم وهنررافراهم‌سازند.

متاسفانه حکومتهای بی‌ذوق وبیعلاقه بعلم و هنر ایران همواره در این‌باره غفلت کرده‌اند و بچیزی که بدان هرگز ... نداشته‌اند علم وهنربوده است.

اگر روزی درزمان سامانیان شعراء نامدار و فضلای قدری نظیر رودکی پیدا شدند که‌پایه نظم‌پارسی‌را بنیان نهادند باید دانست که‌رودکی و امثال‌او تربیت یافتگان امرای ... گستر وشاهان ادب‌پرور سامانی بودند که باتشویق و حمایت اهل فضل وهنرموجب شگفتن گل‌نبوغ امثال رودکی در گلزار ادبیات ایران شدند.

همچنین اگرروز بازار شعر درزمان سلطان‌محمودغزنوی نبود فردوسی کاخ بلند نظم خودرا برپا نمیکرد وامروزملت ... از داشتن این گنج سخن بی بهره بود.

آوازه هنرپروری وشعر دوستی‌شاه غزنوی دراقطار ... منتشر شده بود دهقان‌زاده طوسی هم وقتی این‌آوازه‌راشنید ... فکر افتاد که ذوق و هنر خدا داد خودرا بکار ... و نام خسروان عجم را زنده نموده ارمغان شهریار غزنوی ... در روزگار پیری اورابردهد و بزرگی ودینار وافسردهد ... اندیشه محرك او شد که سی سال در سرای سپنج‌رنج‌بردو ... جاویدان خودرا پدید آرد.

همچنین وقتی‌دراسرار‌پیدایش سایر ادوار درخشان علمی تاریخ باستان خود نظر افکنیم می بینیم هر وقت ... احوال محیط مساعد برای پرورش اهل ذوق و هنرمندان ... بوده ستاره های درخشانی‌در آسمان علم وفضل و ادب وهنر درخشندگی آغاز کرده و قسمت اعظم شاعران و نویسندگان دانشوران‌ونقاشان وخطاطان ایران تربیت یافتگان دربار ... وشهریاران دانش گستروادب پروری بوده‌اند که پاس خاطر ... فضل‌رانیکومیداشتندوخیال آنهاراازرهگذرزندگی‌آسوده‌میکردند

در کشور های مترقی جهان نیز اگر میبینید‌هرروز ... دانشوران و بزرگان علم وفضل افزوده میشود ودر تمام ... وفن وهنر وادب هزاران زن ومرد شب‌و روز نقد عمر ... کنند و از میان آنها نوابغ بزرك و هنرمندان سترك ظهور کنند علت عمده آن اینست که در این کشور ها علم و ادب مورد توجه و علاقه مردم و دولتهااست وخدمتگزاران‌عالم ادب در نظر آنها مقام ارجمند و منزلتی بلند دارند جامعه همه‌گونه وسایل زندگی وآسایش خیال‌آنان را فراهم ... بشخصیت و مقام علمی و هنری آن ها توجه دارد، بافتخار ... جشنها ترتیب میدهند، کتابها و رساله ها در شرح احوال ... آنان مینویسند،مجسمه آن ها را برپا میکنند،در محافل ... بیش از تمام سران و سروران کشور بدانها احترام مبذول ... همین تشویقات است که موجب میشود آن ها نیز شب‌وروز ... راه اعتلای علم و هنر بکوشند ونام و افتخار بزرگی ... خود در جهان کسب نمایند.

بـا اینهمه باز هم هر روز در صدد پیدا کردن ... تازه‌ای هستند که خاطر دانشوران خودرا با آن بیشتر شاد ...

موجب آسایش خیال آنان را بهتر فراهم سازند تاهیچیك ازمشكلات مادی زندگی موجب پریشانی خیال آنها نگردد وفعالیت هنری و علمی آنها تعطیل نشود .

بطور مثال اکنون در امریکا یك بنگاهی تشکیل شده که در آن بنگاه همه گونه وسایل آسودگی خیال وراحتی فکر برای دانشمندان مهیاست وهر وقت یکی از دانشمندان احتیاج بجای آرام وخلوتی داشته باشند که روز ها وهفته ها در آن بسر برد و فکر کند یا مطالعه نماید بدون اینکه کسی مزاحم او شود یا بخواهد با سایر دانشمندان وعلماء درباره مسائل جدید علمی بحث و مشورتی کند بدان بنگاه میرود و روز ها وهفته ها در عمارت آن بنگاه بسر میبرد ومهمان است بدون اینکه بگذارند از لحاظ وسایل مادی زندگی کوچکترین نگرانی برای او پیداشود .

در کشور شوروی هم امروز امتیازاتی که به دانشمندان و علماءو نویسندگان وشاعران و هنرمندان خودداده اند بهیچیك ازآحاد وافراد ملت نداده اند وهمه گونه وسایل کار آنهادردسترس نهاده اند

اما در کشور ما وقتی میخواهند نسبت باهل فضل و استادان دانشگاه ارفاقی کنند تازه می آیندموافقت میکنند که استاددانشگاه مجازاست غیراز شغل استادی شغل اداری دیگری هم داشته باشد برای اینکه زندگی او تاحدی تامین شود وبااین عمل هیئت حاکمه غافل و بی خبر از علم و فضل ما دو چیز را ثابت میکنند یکی اینکه تصدیق میکنند حقوق یکنفر استاد کافی برای تامین زندگی او نیست دیگر آن که نشان میدهند که در نظر او اهمیت ندارد که استاد غیراز علم وقت خود را صرف کاردیگری کند هیئت حاکمه ماکه شاید پیش‌خودش فکر کرده شاهکاری بخرج داده وکمکی بدانشمندان نموده غافل از این است که استاد وقتی می‌تواند وظیفه خود را در دانشگاه که هدف آن ساختن علم است انجام دهد که جزاشتغالات علمی شغل دیگری نداشته باشد و ساعت فراغت او بجای کاردیگری که آقایان تصدق فرموده‌اند درآزمایشگاه یاکتابخانه صرف شود وتوشه علمی خودرا که اگر هرروز برآن نیفزایند باسرعت پیشرفت علوم وفنون در دنیای امروز کهنه و بی حاصل میشود افزون سازد

بنابراین وقتی خود ما تجویز میکنیم که استاد برود یك کار اداری هم بکند تانان خالی او تامین شود وغرض ما از دانشگاه داشتن فقط « تشبه بقوم » میباشد نه علم‌ساختن وسطح دانش و معرفت را بالا بردن چگونه میتوانیم توقع‌داشته باشیم که‌دراینکشور علم‌وهنر رونق یابد واز دانشگاه ماهم‌مخترع ومکتشف بیرون آید

فرض کنید یك استادی‌هم موفق بکشف تازه‌ای در دنیای علم شد وبرای محقق‌ساختن نظریه‌علمی‌خود محتاج گردید که‌چندسالی در آزمایشگاه یاکتابخانه کار کندودست از هر شغل‌خارجی‌خود بکشد کی نان اورا خواهد داد و کیست که ازاو تشویق وحمایت کند و بالاخره چه مقامی وسیله کار او را فراهم خواهدساخت؟

دانشگاههای دنیا هر روز قدم تازه ای درراه‌پیشرفت علم وفن بر میدارند ، تمام تئوریهای جدید علم ، بیشتر اندیشه های نوین، قسمت عمده اختراعات‌واکتشافات‌جدیدمحصول دانشگاههااست ولی دانشگاه ما در طی سالها که از تاسیس آن میگذرد هنوز نتوانسته است حتی یك گام در راه ترقی علم و هنر بر دارد وبدتر از این جزوه های ناقصیکه‌در بعضی‌ازشعب دانشگاه تدریس میشود آثاروافکار کهنه ایست که‌پیشرفت‌علم‌امروزآنهارا ازرونق‌انداخته است . اما اینها هیچیك دلیل نمیشود که ذوق و استعداد علمی در این کشور مرده یا استادان و دانشجویان ما استعداد ابداع و ابتکار ندارند گناه ازطبقه حاکمه است که یا بمفهوم‌دانشگاه و وظیفه آن ازفرط جهالت پی‌نبرده‌و یانخواسته است که‌ما یك‌دانشگاه‌بمعنای واقعی‌داشته باشیم که به‌پیشرفت‌علم‌وهنرخدمت کندوتاوضع بدینمنوال است‌البته نمیتوان‌توقع‌داشت که‌استعدادهای‌علمی‌وهنری‌دراین‌دانشگاه مجالی‌برای‌تجلی‌خودپیدا کندونبوغ‌ذاتی‌وعلمی‌ایرانی رانمایان سازد.

از دانشگاه بگذریم وزارت فرهنگ که روزی نام آن وزارت معارف و صنایع مستظرفه بوده چه میکند ؟

نویسنده تصور میکنم در تمام مدتی که ماوزارت فرهنگ داشته‌ایم هیچوقت‌این وزارتخانه اصلا بدین فکر نیفتاده است تا کسانیرا که واجد استعداد علمی و هنری در این کشور میباشند بشناسد و تحقیق در آثاروافکار آنها نماید چه برسد باینکه اقدام در تهیه‌وسایل‌کارو پرورش ذوق واستعداد آنها نموده باشد من یقین دارم امروز در وزارت فرهنگ ماحتی اطلاع ندارند که حیدریان بزرگترین نقاش معاصر ایران چگونه روزگار میگذراند

حسین بهزاد مینیاتور بزرك و نامی ایران که سالیان دراز است در این کشور فقط برای بازرگانان کلیمی کارمیکند کجا منزل دارد وچه میکند وزارت فرهنك بلکه هیچیك ازاولیای امور این کشور اطلاع ندارند که حیدریان میگوید :

این تابلوی های نقاشی که‌تا کنون من ساخته ام از برکت اتاق کوچکی است که برادرم برای اتلیه من داده و نمی‌دانند که حسرت این نقاش بزرك که چون‌همه‌اهل فضل وهنرخانه و آشیانه ای از خود ندارد اینست که ایکاش من اتاقی داشتم که چند متر ازاتاقی که برادرم بمن داده وسعت آن بیشتر بود و من بهتر میتوانستم تابلو های خود را هنگام کار از چند قدم دور تر ببینیم نه تنهاوزارت‌فرهنك‌ازاین‌جریان‌و نظایرآن‌خبرندارد‌حتی گمان نمیکنم یك‌آرشیو کوچکی که فهرستی از نام دانشوران و هنرمندان معاصر باشد در وزارت فرهنك یافت‌شود که اگرروزی اتفاقا یك مسافر دانشمندخارجی گذارش‌بوزارت‌فرهنك‌افتاده‌و‌اطلاعاتی‌دراین باره‌ازآن‌وزارتخانه خواست بتواند‌اطلاعات‌مختصری دردسترس او گذارد‌بااین بی‌اعتنائی وعدم‌توجه اولیای امور‌بعلم‌وهنر‌عجب نیست اگر عصر ماعصر انحطاط ذوق وهنر ایران باشد و این انحطاط هم‌چنانکه گفتیم نشان‌بی‌استعدادی و بیذوقی‌ابناءملت ایران‌نیست بلکه بواسطه کسادی‌بازارعلم‌وهنرونبودن‌خریدارومشوق‌کالای‌علم‌وفضل‌است

من برخلاف همه آنها که ابراز یاس و نومیدی میکنند قطع دارم که درهمین ایران کنونی هم هستند مردان و زنان با ذوق و هنرمندی که میتوانند علمدار نهضت هنری وادبی‌ایران نوین شوند

ولی بشرط آنکه دولت وزمامداران غافل ما اندك توجهی هم باین مسئله‌مهم وحیاتی نمایند وحقشناسی‌وتشویق‌از علماء وفضلاء را هم‌لااقل‌مانندکارهای دیگر از فرنگیها تقلید کنند

ایرانی‌نبوغ‌و استعداد ذوقی وهنری خودرا گم نکرده وازدست نداده است منتهی قسمتی ازاین استعدادهازیر خاکسترفقر و جهل پنهان مانده ومجال نشو ونما نیافته وآنچه هم مستعد بروز وظهور بوده وهست‌بواسطه عدم مساعدت محیط تباه میشود وبهدر میرود

فقط‌اگرچیزی‌مایه‌نومیدی باشد‌اینست که این‌نوشته‌و گفته‌هادر گوش آن‌ها که بایدمتنبه‌شوندوعبرت‌بگیرندشاید بی‌اثر باشدو گرنه بامختصر‌تشویق آن‌جنبش‌ادبی‌وهنری که در آرزوی آنیم آغاز خواهدشد

«علی جلالی»

در یزد

آغاز شب بود که وارد یزد شدیم ودر منزل آقای هراتی که بنای نوسازی مشتمل بر بیرونی واندرونی بود و همچنین خانهٔ فرماندار آنروز یزد آقای سرهنگ پاشاخان مبشر فرود آمدیم.

اعلیحضرت اشتیاق فراوانی بکسب خبر های تهران داشتند متأسفانه از رادیو خبری شنیده نمیشد وصدای تهران به یزد نمیرسید واین بیخبری از اوضاع مرکز بر ملالت خاطر شاه افزوده بود.

در یزد نیز مانند اصفهان جمعی از محترمین شهر بدیدن اعلیحضرت آمدند خیلی اظهار نگرانی میکردند ودر ملاقاتی که با آقای جم نمودند بایشان گفته بودند: «میترسم با رفتن شاه از ایران نظم وامنیت هم از اینکشور برود».

پیشخدمتها و مستخدمین که شنیده بودند سفر دور و درازی در پیش داریم در یزد عدم تمایل خودرا برای خروج از ایران آشکار کرده بودند. اعلیحضرت همینکه اطلاع حاصل کردند فرمودند هر کس مایل بیازگشت است بتهران برگردد و چندین بار هم بمن فرمودند: «من اطمینان ندارم در این سفر بتو خوش بگذرد عقیده دارم بتهران مراجعت کنی.» ولی هر دفعه که این فرمایشات را میکردند اشتیاق من بسفر و بودن در خدمت پدر بزرگوارم بیشتر میشد و با نگاه ملتمسی از ایشان درخواست میکردم مرا از حضور خود محروم نکنند ومکرر بایشان عرض کردم که خودرا برای تحمل هر گونه رنج وزحمتی در این سفر آماده کرده‌ام.

واقعه‌ای که دریزد سربار تمام غمها وآلام ما بود بیماری شاه بود. گوش درد شدیدی با تب بایشان عارض شده بود. معهذا اعلیحضرت بروی خود نیاوردند ومخصوصاً هنگامی‌که با ما بودند کوشش داشتند خودرا مسرور وخندان جلوه دهند وما را سرگرم نمایند.

هنگامیکه میخواستیم شهریزد را ترک نموده و بسوی کرمان عزیمت نمائیم بیاد دارم باقای جم میفرمودند: «از قول من باعلیحضرت شاه بگو شهر یزد دچار کم آبی است فکری واقدامی کنید که آب این شهر زیاد شود حیف است اینهمه دشتهای حاصلخیز بواسطه بی آبی بایر بماند.»

ظهر در رفسنجان در بنای محقری ناهار خوردیم واعلیحضرت که دچار کسالت بودند طبق معمول پس از صرف غذا اندکی استراحت کردند وسپس بطرف کرمان حرکت کردیم.

در کرمان

غروب آفتاب روز ۲ شنبه ۳۱ شهریور بود که وارد کرمان شدیم. برای محل سکونت ما در کرمان باغ آقای ابوالقاسم هرندی را تخصیص داده بودند که بنا های آن دارای اتاقهای متعدد بود.

در کرمان بیماری وگوش درد اعلیحضرت رو بشدت نهاد ودکتر سرهنگ جلوه رئیس بهداری لشگر که از ایشان عیادت نمودند چندروز استراحت را تجویز کرده بودند ولی نماینده کنسول انگلیس که بملاقات اعلیحضرت آمده بود خبر ورود کشتی را به بندرعباس داد و بعنوان اینکه کشتی بیش از سه روز در بندر عباس توقف نخواهد کرد، اصرار داشت که اعلیحضرت فوراً بطرف بندر عباس عزیمت نمایند واین اصرار و تأکید چه بوسیله کنسول و چه بوسیله مأمورین کنسولخانه تکرار شد بطوریکه یکبار موجب برآشفتگی خاطر شاه شدو بشدت فرمودند «کجا بروم پنج ریال پول توی جیب نیست اقلا باید فرصت داشته باشم که وسائل سفر من فراهم شود از تهران از اعلیحضرت همایونی پول خواسته‌ام ومنتظرم که حواله یا پول برسد که هزینه سفر نمایم.» درجواب این سخن شاه گفته بودند برای پول نگران نباشید دولت انگلستان مخارج سفر را خواهد پرداخت بعداً وصول خواهند کرد ولی قبول این امر برای شاه خیلی نامطبوع بود واز ابتکار امتناع داشتند و چون هنوز نمیدانستند که در انتخاب مقصد ومحل اقامت خود در خارج از ایران آزادی ندارند فکر میکردند که بهزینه خود وبطور آزاد وعادی بیکی از کشورهای بیطرف امریکای جنوبی از قبیل شیلی یا آرژانتین عزیمت نموده بقیه عمر را دور از غوغای سیاست وماجرا ها بگذرانند و یکی از نکاتیکه فکر ایشان‌را در کرمان بخود مشغول داشته بود انتخاب محل اقامت بود که ابتدا شیلی رادر نظر گرفته بودند زیرا میگفتند آب وهوای آن مثل ایران است وبعد آرژانتین را انتخاب کردند درهر حال نظر ایشان این بود که پس از ورود به بمبئی ده پانزده روزی درهندوستان بسر برده وسپس بیکی از این دو کشور که نامبرده شد مسافرت نمایند.

ما همه خودرا مسافر آرژانتین یا شیلی میدانستیم. کسالت شاه کماکان باقی بود و یکدرجه و نیم تب داشتند.

پس از چهار روز اقامت در کرمان عصرروز چهارم دستور جمع آوری اسباب واثاثیه را دادند ودر همان هنگام صورت کلیه اسباب واثاثیه وآنچه همراه ما بود نیز برداشته شد و ... مأمورین دولت گردید.

در چند روزی که در کرمان اقامت داشتیم چون فرش همراه نداشتیم سه قطعه قالی خریدیم که یکی از آن ... بعد ها فرش منحصر بفرد اتاق اعلیحضرت پدر بزرگوارم ... دو فرش دیگر هم مخصوص ما بود.

در روز هائیکه در کرمان بودیم گذرنامه اعلیحضرت توسط آقای جم تهیه شد وتشریفات گذر نامه چند نفر از همراهان در بندرعباس انجام گردید.

هنگامیکه وسائل عزیمت بطرف بندر عباس فراهم آمد آماده حرکت شدیم اعلیحضرت آقای جم را احضار فرمودند از ابراز ملاطفت وخداحافظی، بایشان اجازه بازگشت بتهران دادند ما وقتی بطرف بندر عباس حرکت کردیم آقای جم در کرمان ماندند ولی همان شب از تهران تلگرافی از اعلیحضرت شاهنشاهی بآقای جم رسید ودر آن تلگراف اعلیحضرت بآقای جم تاکید کرده بودند که تا بندر عباس همراه اعلیحضرت فقید باشید وبهمین جهت پس از عزیمت ما از کرمان شبانه آقای جم هم باتفاق آقای سرهنگ موسوی رئیس ستاد لشگر کرمان به بندر عباس حرکت نمودند ودر سیرجان که ماشب را در آنجا آمده بودیم بما ملحق شدند.

حادثه‌ای که در سیرجان موجب ملالت خاطر شاه وهمه ماشد برگشتن یکی از کامیونهای حامل اثاثیه و مستخدمین بود که باعث شکستن دست یکی از آشپز ها و مجروح شدن یکی دو نفر دیگر شده بود وموجب تاثر وتاسف همه ما را فراهم ساخت.

ساعت ۷ بامداد از سیرجان بطرف بندرعباس حرکت کردیم. با اینکه ماه مهر وفصل پائیز بودگرما در منتهای شدت بود و هرچه اتومبیل پیشتر میرفت شدیدتر میشد.

هنگام ظهر در دهکده‌ای بنام حاجی آباد که از آبادی فقط چند درخت خرما ودو سه اتاق گلی روستائی در آن دیده می شد فرود آمدیم ودر زیر سایهٔ درختان و در آن گرمای نیم روزناهار خوردیم و پس از ساعتی استراحت که در حقیقت استراحتی در کار نبود بطرف بندر حرکت کردیم هرچه بطرف بندر نزدیك می‌شدیم گرما بیشتر شدت میکرد.

عرق از سرو روی ما روان بود و عطش شدیدی بما دست‌داده بود. ساعت ۸ بعد از ظهر وارد بندر عباس شدیم. هوا بی نهایت خفه وساکت بود و کوچکترین وزشی در فضا دیده نمیشد. یکی از ساختمانهای ارتش وچند خانه دیگر برای پذیرائی مامعین شده بود ومقدار زیادی شربت لیمو مهیا کرده بودند.

شربتها در همان بدو ورود تمام شد و تا حدی تشنگی ما تخفیف یافت معهذا از شدت گرما وخفگی هوا یارای زیستن نداشتیم ونفس ها در سینه تنگی مینمود.

اعلیحضرت برای اینکه پس از آنهمه خستگی و رنج راه شب را آسوده بسر بریم و از وزش نسیم روح بخش دریا استفاده کنیم اجازه فرمودند که با والاحضرتهای شاهپور برای‌خفتن بکشتی برویم و با اینکه خودشان بواسطه بیماری و نقاهت بیش ازهمهٔ ما احتیاج باستراحت داشتند چون میدانستند آن شب آخرین شبی است که در خاك وطن میگذرانند فرمودند من شب را همینجا خواهم ماند.

من و برادران وچند تن از همراهان شبانه وارد کشتی شدیم.

آنشب از فرط خستگی کشتی را درست تماشا نکردیم وپس‌از ورود بلافاصله روی تخت خوابهای سفری خود دراز کشیده و آماده خفتن شدیم. نسیم خنك دریا و خستگی راه موجب شد که زود بخواب رویم.

اعلیحضرت آنشب را هم مانند شبهای پیش نخفته بودند. صبح خیلی زود چنانکه عادت ایشان بود قبل‌از همه از جا برخاسته ومشغول قدم زدن شدند. بمامورین دولت که شرفیاب شدند فرمودند تمام تشریفات ومقررات قانونی را اجرا نمائید.



پس از انجام تشریفات گمرکی وتنظیم گذر نامه بعضی از همراهان که در کرمان گذر نامه آنها صادر نشده بودومرخص کردن مستخدمین وخدمتگزاران، اونیفورم نظامی را از تن خود خارج نموده و لباس شخصی بوشیدند و ساعت ۷ بامداد بود که آماده حرکت شدند.

من و والاحضرتهای شاهپور در اینموقع روی عرشه کشتی ایستاده واز دور نگران ساحل بودیم.

صدای موزیك سلام بلند شد وپس از چند لحظه قایق موتوری گمرك از طرف ساحل نمودار گردید

اعلیحضرت را برای نخستین بار با لباس‌شخصی میان قایق مشاهده نمودیم نمیدانم باچه زبان منظرهٔ آن لحظه غم‌انگیز تاریخی را توصیف کنم و چگونه تاثری راکه دراین‌هنگام بمن دست داده بود بیان نمایم. بغض بسختی گلویم را فشارمیداد سعی‌میکردم از ریزش اشك خود جلوگیری کنم ولی قادر نبودم.

شاه وارد کشتی شد ولی همچنان دیده بساحل دوخته و نگاه حسرت بار او متوجه خاك وطن بود گوئیا سعی میکردند هرچیز را یکبار دیگر ببینند و با همه چیز با نگاه وداع کنند ناگهان متوجه شدند که آقای جم که برای بدرقه تا کشتی آمده‌اند منتظر اجازه بازگشت میباشند.

اعلیحضرت پس از اجازه بازگشت و ابراز قدردانی و خدا حافظی بآقای جم فرمودند از طرف من باعلیحضرت شاه بگوئید بندر عباس محل بسیار مهمی است توجهی باینجا نشده . اینجارا مورد توجه قرار دهید در اصلاح وضع بندری آن دقت بیشتری کنید.

آقای جم وسایرین باموتور گمرك بازگشتند و پس از لحظه‌ای صدای سوت کشتی بلند شد وامواج دریا را شکافته براه افتاد ولی اعلیحضرت همچنان چشم از ساحل برنمیداشتند ودر این هنگام بود که من میدیدم قطرات اشك درچشمهای ایشان میدرخشد . چون بیش از این تحمل نگریستن این منظرهٔ غم بار را نداشتم بگوشهٔ اتاق خود در کشتی پناه بردم و ساعتی چند از آنجا بیرون نیامدم ولی شاه مدتها در همان نقطه ایستاده و تا خاك ایران نمایان بود چشم از آن بر نمیداشت.

برفراز دریا

کشتی که برای مسافرت ما تخصیص داده بودند یك کشتی محقر پستی کوچك بود ظاهرا بظرفیت چهار پنجهزار تن بنام « بندرا » متعلق بکمپانی « بریتیش ایندیا اسمیر نویگشن کمپنی »

کاپیتا کشتی یك نفر ایرلندی یا انگلیسی خشك بود . یك پزشك هندی‌هم در کشتی بود که بسیار مودب ومهربان بود.

کشتی یك سالن کوچك غذاخوری داشت که ما همه برای صرف غذا درآن جمع میشدیم و با میزبانان یعنی کاپیتان کشتی و پزشك هندی غذاصرف میکردیم . فقط اعلیحضرت دراتاق خودشان که اتاق کوچکی وصل بهمین تالار غذا خوری بود تنها غذا می خوردند.

در کشتی بکلی ازهمه جا بیخبر بودم رابطه ما با وطن عزیز وهمه‌جا بکلی مقطوع بود و این بیخبری برای اعلیحضرت بیش ازهمه ملالت آور بود.

دریا کاملا آرام بود و کشتی بآهستگی پیش میرفت آب هوای دریا بوجود هیچیك از ما سازگار نبود و کم و بیش همه ناراحت بودیم و بعضی‌از پیشخدمت‌ها وهمراهان بکلی‌ازپا افتاده بودند ولی اعلیحضرت آب و هوای دریارا بخوبی تحمل میکردند وحال مزاجی ایشان تا حدی خوب بود . در کشتی هم برنامه زندگانی اعلیحضرت تغییر نکرده بود و مانند همیشه در گوشه کشتی ساعت ها تنها قدم میزدند ما هیچوقت ایشان‌را تنها نمیگذاشتیم و درتمام ساعات یکی ازما درخدمت ایشان بود.

چون بتدریج بمناطق آبهای گرم استوائی نزدیك میشدیم ازگرما در رنج بودیم وخیلی اشتیاق‌داشتیم که‌زودتر به بمبئی برسیم.

پس ازچهار روز ساحل بمبئی از دور نمایان شد و مسرت خاطری بما دست داد . همه لباس پوشیده وخودرا برای پیاده شدن آماده کرده بودیم ولی ناگهان ملاحظه کردیم کشتی بجای اینکه بساحل نزدیك شود راه‌وسط‌دریا را پیش گرفته و ازساحل‌دور میشود.

معنی اینکار را نفهمیدیم همه دچار تعجب و حیرت ... چرا کشتی از ساحل دورشد . دل‌من گواهی‌می‌داد که باز ... شومی در انتظارماست.

درهمین موقع ملاحظه کردیم که ازطرف ساحل یك ... موتوری که در آن جمعی سرباز مسلح هندی دیده میشدند ... کشتی‌ما پیش می‌آید.

ابتدا خشنود شدیم و تصور کردیم طبق معمول ... برای هدایت کشتی بساحل پیش میاید و شاید از لحاظ ... اداری و گمرکی بوده که کشتی ازساحل‌دورشده است.

ولی وقتی‌قایق نزدیك‌شد و دیدیم سربازان هندی ... خود خواربار وبار وبنه دارند باز دچار تردید شدیم و ... گفتیم اگر اینها برای‌هدایت کشتی آمده‌بودند پس این ... چیست که با خود حمل کرده‌اند؟

دقایق اضطراب آمیزی با کندی میگذشت . قایق ... نزدیك شدسربازان ازقایق بیرون آمده مشغول حمل‌بار و ... شدند وسه نفر انگلیسی که یکی از آنها که بعدا بایشان ... پیدا کردیم آقای اسکرین بود وارد کشتی شدند و بحضورشاه ...

آقای اسکرین خودرا نماینده‌لردلین‌لیتگو نایب‌السلطنه ... روز هندوستان معرفی کرد و اعتبارنامه‌خودرا به اعلیحضرت ... داد و گفت‌من در سیملا بودم نایب‌السلطنه هندوستان بمن ... میهمانداری جنابعالی (به اعلیحضرت جنابعالی خطاب میکرد ... داده وسپس راجع بماموریت خود اظهار کرد:

«شما نمیتوانید در بمبئی‌پیاده‌شوید و باید پنج روز ... کشتی وسط دریا در انتظار کشتی اقیانوس پیما بمانید و ... رسید با آنکشتی بجزیره‌موریس که برای اقامت شما درنظر ... شده عزیمت نمائید.»

اعلیحضرت از شنیدن این‌سخنان‌سخت برآشفتند و ... مگر من زندانی‌ام؟

من آزادانه از کشور خود مهاجرت کردم و بمن‌گفتند ... که در خارج از کشورم بهر کجا میخواهم میتوانم ... جزیره موریس کجاست؟ چرا اجازه نمیدهند که من ... جنوبی بروم؟ چرا مانع میشوید که‌ما در بمبئی‌پیاده شویم‌و ... کشتی اقلا درشهر بمانیم.

آقای اسکرین در پاسخ همه ایـن حرفها فقط یك ... گفتند:«من اظهارات‌شمارا تلگراف میکنم و شخصا جز آنچه ... کاری نمیتوانم کرد.»

سربازان هندی در کشتی مشغول پاس‌دادن شدند و ... موتوری مسلح هم بانها پیوستند که‌دردریا پاس‌میدادند ... ما معلوم شد که‌چاره‌ای نداریم‌جزاینکه دربرابرپیش‌آمد ... و تن بآنچه مقدر شده‌بدهیم بنابراین قبل‌ازهرچیز درصدد ... بفهمیم جزیره موریس که برای اقامت ما درنظر گرفته اند ... جائی است من‌تنها خاطره که ازجزیره موریس داشتم خاطره ... « پل‌و ویرژینی» اثر نویسنده‌معروف‌فرانسوی « برناردن‌دوسن‌پیر» ... میآوردم که صحنه های حـزن انگیز آن داستان دلگداز ... موریس بوده و برای نخستین بار نام آن‌جزیره‌رادر آن کتاب ... بودم ولی‌هیچوقت فکر نمیکردم که سرنوشت روزی مارا ... جزیره خواهد کشانید.

والاحضرت شاهپور ها مخصوصاً والا حضرت شاهپور علیرضانیزسعی داشتند از روی اطلس و دیکسیونر موقعیت جزیره موریس را برای ما تشریح کنند.

آقای اسکرین که دید ما همه اشتیاق فراوانی داریم که ازوضع جغرافیائی و آب وهوا وچگونگی جزیره موریس آگاه گردیم یك بانوی انگلیسی را که مدتی در جزیره موریس اقامت کرده بود از بمبئی نزد من آورد ومن توانستم در طی یکساعت ونیم صحبت باآن بانو اطلاعات کافی راجع بآن جزیره کسب کنم و خود آقای اسکرین هم دراین باره اطلاعاتی باعلیحضرت میدادند

وقتی دانستیم که موریس جزیره ایست که تقریبا در منطقه استوائی قرار گرفته و هوای آن گرم است گفتیم پس اقلا بما اجازه دهند که چند نفر بشهر بفرستیم وحوائجی که برای زندگی در موریس ضرورت دارد تهیه وخریداری کنیم ولی این اجازه را هم ندادند وجواب دادند هرچه می خواهید صورت بدهید ما برای شما خریداری کنیم.

بوسیله آنها مقداری پشه بند وبادبزن ویخچال برقی و از این قبیل اشیاء مورد احتیاج خریداری کردیم و خیاط بکشتی خواستیم تا برای اعلیحضرت و والاحضرت های شاهپور لباس های تابستانی بدوزند.

چهار نفر مستخدم ما که همراه آورده بودیم وقتی شنیدند که مقصد مسافرت تغییر کرده و بجزیره موریس خواهیم رفت خیلی ناراضی شدند وبهانه‌ها آوردند که بما اجازه بدهید که بتهران برگردیم ما بموریس نمی آئیم.

اجازه باز گشت حتی بمستخدمین هم داده نشد ودر اینموقع بود که کاملا برما روشن شد در حکم محبوسین سیاسی میباشیم و راه بازگشت حتی بر روی مستخدمین ماهم مسدوداست.

آنروز که مانع ورود ما به بمبئی شدند علت آنرا نمی دانستیم بعدا شنیدم از بیم ابراز احساسات مسلمانان هند و مردم هندوستان برله شاه فقید بوده است.

***

پنج روز توقف روی دریا بر ما خیلی سخت و طولانی گذشت چون کشتی ایستاده بود گرما و رطوبت دریا ما را بی نهایت عذاب میداد بااین همه این رنج های جسمانی در برابر آلام روحانی ما هیچ بود

از روزی که از وطن عزیز دور شده بودیم خبری از یار ودیار نداشتیم.

در طول مسافرت از بمبئی تابندر عباس اقلا بدین دلخوش بودیم که پس از رسیدن به بمبئی میتوانیم خبری از تهران کسب کنیم. نامه وتلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت کنیم و بآزادی" وبمیل خود راه یکی از کشورهای امریکای جنوبی را پیش گیریم ناگهان همه این نقشه‌ها و اندیشه ها نقش بر آب وباطل شد و فهمیدیم که آزادی و اختیاری نداریم وباید دنبال سرنوشتی برویم که هیچ ازآغاز وانجام آن آگاه نیستیم.

برای اقامت ما جزیره دور افتاده و ناشناسی را در نظر گرفته اند که نمی دانیم درآن جزیره چگونه بسر خواهیم برد؟! آیا تا پایان عمر درآنجا مجبور بزیستن خواهیم بود، آیا درآنجا خواهیم توانست رابطه‌ای با خویشاوندان و یاران وباتهران عزیز داشته باشیم؟ متأسفانه هرچه ازاین سؤالات بذهن ما میگذشت جواب آن مجهول بود و کوچکترین فروغ امیدی در قلب ما نمی درخشید.

همه پریشان‌خاطر ونگران بودیم واین نگرانی واضطراب خاطر بقدری بود که حتی سربازان هندی راکه در کشتی پاس می دادند متوجه خودساخت ومن بخوبی احساس‌میکردم که سربازان را کاملا متاثر ساخته بود.

اعلیحضرت که در بدوامر عصبانی وبر آشفته خاطر شده بودند وقتی متوجه رنج و اندوه همراهان شدند زبان به تسلیت خاطر ماگشودند همه‌مارا تحریص وترغیب میکردند که‌استقامت وصبر وبردباری پیشه سازیم

یاد دارم در همان روز ها یکی از همراهان پیانو می نواخت و قطعه ای که برای نواختن انتخاب کرده بود متناسب باروحیه همگی وتاحدی حزن‌انگیز بود.

اعلیحضرت وقتی صدای پیانو را شنیدندفرمودند:

«این چیست، مارش بزنید، یك آهنك زنده بنوازید»

بااینهمه من احساس میکردم که در زیرآن قیافه آرام و متین طوفانی نهفته است واعلیحضرت پدرم بیش از همه ما رنج میبرند وغم هائی بردل دارند که هزاریك آنرا ابراز وآشکار نمی کنند.

این غم برای خودشان نبود حتی برای ماهم نبود خواننده عزیز امیدوارم حمل برمبالغه نکنی اگر بگویم این غم که در آن ساعات ولحظات دیرگذر اعلیحضرت را رنج میداد غم کشور ووطن بود، ایشان بیم‌داشتند ازاینکه فشارها وتضییقاتی هم‌متوجه ایران عزیز باشد.

این فکر، این اندیشه غم افزا که توام با نداشتن هیچ گونه خبری از تهران بود بزرگترین رنج و الم روحی را برای اعلیحضرت فراهم کرده بود همان رنجی که بالاخره طومار زندگی وحیات ایشان رادرهم نوردید.

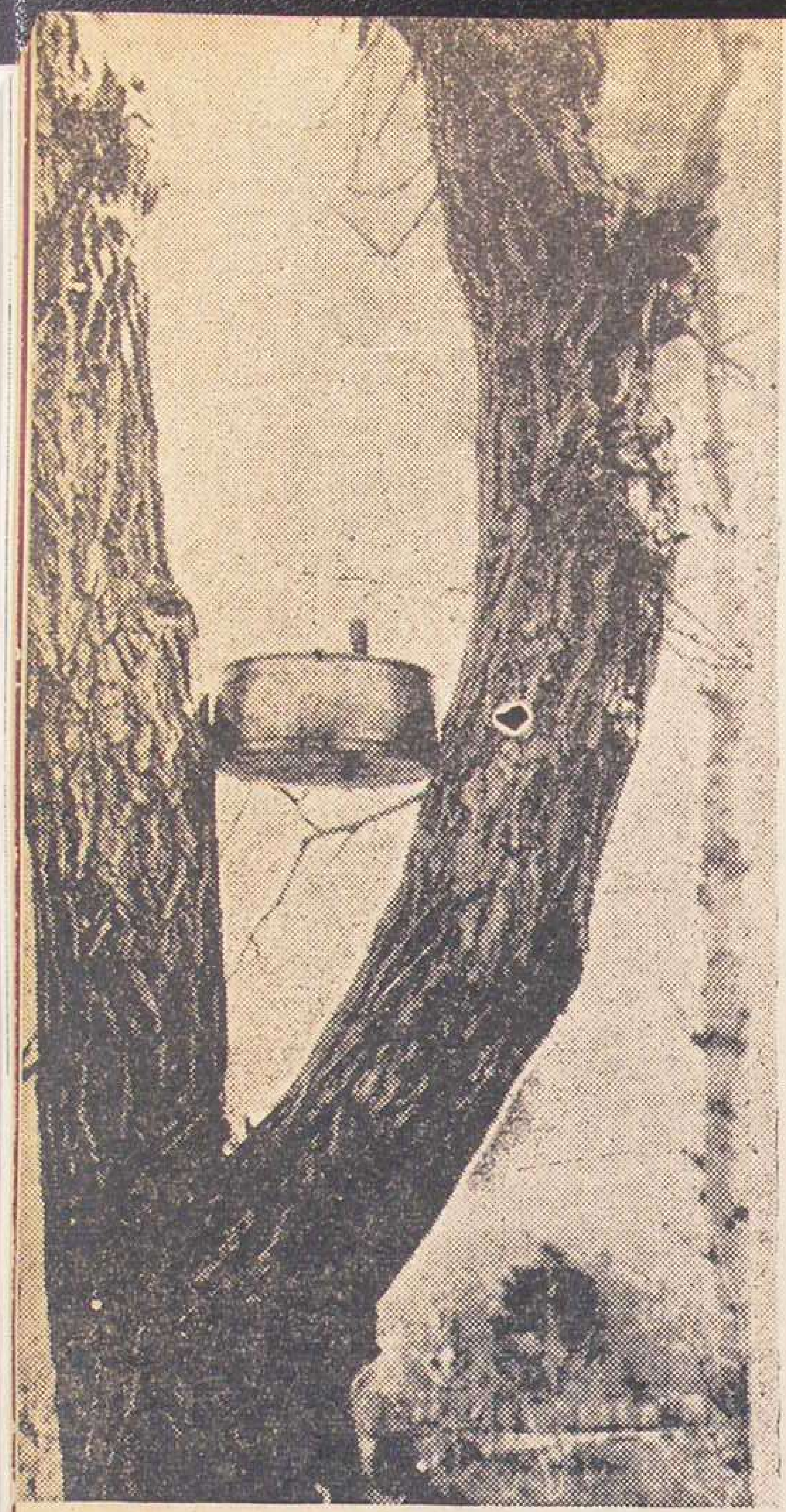
***

هر روز شامگاهان از فراز کشتی ناظر صحنه طوفان و رعد و برق عظیمی در شهر بمبئی بودیم درمیان غرش تندر پرتو خیره کننده برق در آسمان بمبئی درخشندگی‌خاصی داشت. باخود می گفتم آیا روزی فرا خواهد رسید که نورامیدی هم در دلهای ما بدرخشد؟

روز سیز

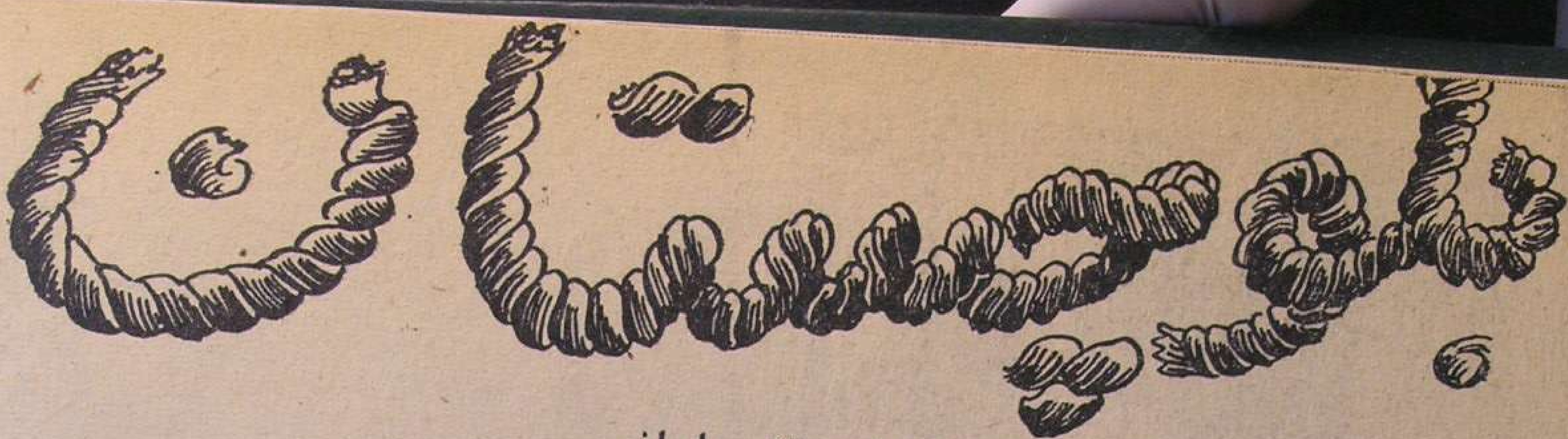








که مردم به باغ و صحرا رفته بودند ......



بقلم خان ملك ساسانی

سرزمینی که بلوچستان خوانده میشودواقع است ما بین ۵۰ تا ۷۰ درجه طول شمالی و ۲۴ تا ۳۲ درجه عرض شرقی گرنویچ و عبارت است از بلوچستان کرمان و بلوچستان کلات لیکن بلوچ ها بغیر ازاین نواحی درخراسان وسواحل شرقی رود سند و دامنه های تخت سلیمان نیزسا کنند .

در کتیبه داریوش کبیر بلوچستان که حدشرقی آن برودسند میرسیده هفدهمین ایالت شاهنشاهی ایران باسم مکا درج شده وزبان شناسان تصورمیکنند که کلمه مکا بتدریج مکران شده است اردشیر بابکان برای سر کوبی اشرار بدان حدود رفته و خسرو نوشیروان پس از کشیدن شارسان در بندر (سد باب الابواب قفقاز)از گرجستان بهندوستان رفته. فردوسی فرماید:

از آن جایگه شاه لشکر براند / بهندوستان رفت وچندی بماند
بفرمان همه پیش او آمدند / بجان جمله گی چاره جو آمدند
بدریای هندوستان تادومیل (۱) / درم بود و دیبا و اسبان و پیل

بلوچها که بغارت مشغول بودند و مملکت نا امن شده بود نوشیروان آن ها را گوشمالی بسزا داده و امنیت کامل بخشید چنانکه فردوسی فرماید:

بدل شاه برگشت ازآن جایگاه / جهانی پر از اسب و پیل وسپاه
همیرفت و آگاهی آمد بشاه / که گشت ازبلوچی جهانی تباه
ز بس غارت و کشتن و تاختن / زمین را باب اندر انداختن
دل شاه نوشیروان شد غمی / بر آمیخت اندوه با خرمی
بایرانیان گفت آ (نان وهند ۲) / شداز بیم شمشیر ما چون پرند
پسنده نباشیم با شهر خویش / همی شیر جوئیم پیچان زمیش
بدو گفت گوینده کای شهریار / بپالیز گل نیست بیرنج خار
همان مرز تا بود با رنج بود / ز بهر پراکندن گنج بود
ز کار بلوچ ارجمند اردشیر / بکوشید با کاردانان پیر
نبد سودمندی به افسون و رنك / نه از بندورنج ونه پیکارجنك
زگفتار دهقان بر آشفت شاه / بسوی بلوچ اندر آمد زراه
چو آمد بنزدیك آن برز کوه / بگردید گرداندرش باگروه
بدانگونه گرد اندر آمد سپاه / که بستندبر مارو بر موروراه
سراسر به شمشیر بگذاشتند / ستمکردن کوچ برداشتند
چنان شد که بر دشت ایشان گله / بدی بی نگهبان و کرده یله
شبانی نبودی بر گوسفند / بهامون ، برتیغ کوه بلند
همه رنجها خوار بگذاشتند / درو ، کوه را خانه پنداشتند
بزرگان همه پیش شاه آمدند / ز دوده دل ونیکخواه آمدند
بپرسید کسری و بنواختشان / بر اندازه برجایگه ساختشان

درزمان خلافت عمر که عربها بکرمان آمدند سکنه کوهستانی آنجا عبارت بود از قفس و کوچ و کرد و بلوچ . البلادری مینویسد عثمان که خلیفه شد مامورین بحدودهندوستان فرستاد که برای رسیدن برودسنداز مکران عبور کردندو بمشکلاتی برخوردند .

درسال ۲۴ هجری زمان معاویه اعراب با مدهای سواحل مکران جنك کرده خودرا بدشت کلات که موسوم به نوکند بوده و تاخوشهر رسانیدند .

درزمان حجاج بلوچها ازطایفه رند چندین مرتبه با عربها جنك کردند درسال ۸۹ هجری محمدبن قاسم را حجاج برای فتح سند فرستاد اما همینکه در ایران ضعیف شدند از بلوچستان هم رخت بر بستند .

در زمان دیلمی ها بلوچستان مجدداً جزوممالك ایران شد. اللادریسی در ۵۴۳ هجری مینویسد سکنه کوهستان گیچ بسیارشرور وشبیه به کردها هستند ولی بلوچها که درشمال ومغرب گیچ هاسا کنند صلح طلب وگله دارند .

یاقوت حموی اللادریسی را تائید کرده وعلاوه میکند که قفص ها همگی مایل به تشیع اند. بلوچها که بتدریج بردیگرطوایف آن سرزمین مسلط شده بوده و دم ازعصیان میزدند عضدالدوله دیلمی آن هارا مطیع ساخته ومعزالدوله درجنگی که با بلوچها و گیچ ها میکرد یکدستش ازکار افتاد .

چندی بعد برای غارتی که بلوچها بین طبس وشه داد(خبیص) می کردند سلطان محمود غزنوی پسرخودسلطان مسعود را برای تنبیه آنها فرستاد وعده از آنها به سیستان مهاجرت کردند، در قرن ششم هجری ملك شمس الدین بنی صفار برآنها حکومت میکرد ودر همان ایام که دوره سلجوقیان بود مهاجرت بلوچها از کوهستان کرمان بطرف مشرق شروع شد و بتدریج بسمت رودسندرفتند در ۶۱۸ که جلال الدین خوارزمشاه در جلو لشکر چنگیز خان فراراً به سندآمدواز آنجا از راه مکران بکرمان رفت بلوچها تا کنار رود سند رسیده بودند در ۹۲۱ که با بر گورکانی بهندوستان میرفت آنها را در بهار او خوشاب دید سپس وقتی که همایون گورکانی ازشیرشاه فرار کرده بشاه طهماسب صفوی پناه آورد سه نفر ازپسران سهراب خان دورائی موسوم به اسمعیل خان وفتح خان وغازی خان درخوشاب بشیرشاه ملحق شدند اوهم سه دره حاصلخیز کناررودسندرا بانهاواگذار کرد وهریك از برادران شهری باسم خود ساختند که معروف است. دره فتح خان بواسطه طغیان رودسند خراب شد.

نوابهای میرانی که ازاولادغازی خان و در زمان گورکانیان در پایتخت دهلی جزو امراء بودند در زمان احمد شاه درانی تا ۱۱۸۳ دردره غازی خان حکمرانی میکردند .

حکمرانی اولاد اسمعیل خان دویست سال طول کشید تاآنکه بدست افغانها منقرض شدند جیست تانیها که ازقبیله لاشاری کرمان بودند در ساکه دوآب ازنواحی سند سلطنت کردند. دفعه اول که همایون شاه بایران میرفت در ابتدا بلوچها راهرا براو بستند و سپس

---

(۱)-درینجا دریای هند مقصود رود سند است

(۲) - آلان نام قدیم گرجستان است

بااو مساعدت بسیار کردند. وقتیکه همایون کابل را از کامران گرفت ایالت شال و موش تنك را بیکی از روسای بلوچ موسوم به لونك واگذار کرد بعداز مهاجرت قسمتی از بلوچها بطرف رودسند طائفه قنبرانی از قبیله براهوی قوت گرفته بریاست رسیدند.

میراحمد خان در قرن یازدهم هجری از کوههای بلان که راه قندهار است سرازیر شده قصبه سیبی را متصرف شد میر سمندر خان جانشین او شهر کراچی را هم تصرف کرد پسرش میر عبدالله خان که برشادت و شجاعت مشهور بود سلطه خود را از مشرق بمغرب تاکرانه مکران برقرار نمود درایام او فتنه افغان درایران پیش آمد

وقتی که اشرف افغان در ۱۱۴۳ از نادر شاه شکست خورد وبطرف قندهار فرار می کرد یك دسته بلوچ راه را بر او گرفتند وبا تمام همراهانش در سیستان قتل عام کردند بدین مناسبت نادر شاه نسبت بخان براهوی التفات پیدا کرد و بعد از فتح هندوستان ولایت کاچی را نیز ببلوچها واگذار نمود

در ۱۱۴۸ که بلوچها عصیان کردند نادرشاه لشگری برای سرکوبی آنها فرستاد.

در ۱۲۵۰ نادرشاه درپیشاور نصیرخان پسر عبدالله خان برادر محبت خان حاکم بلوچستان را شکست داده او را دستگیر کردند سپس حکومت ایالت کابل وپیشاور را باو واگذار کرد

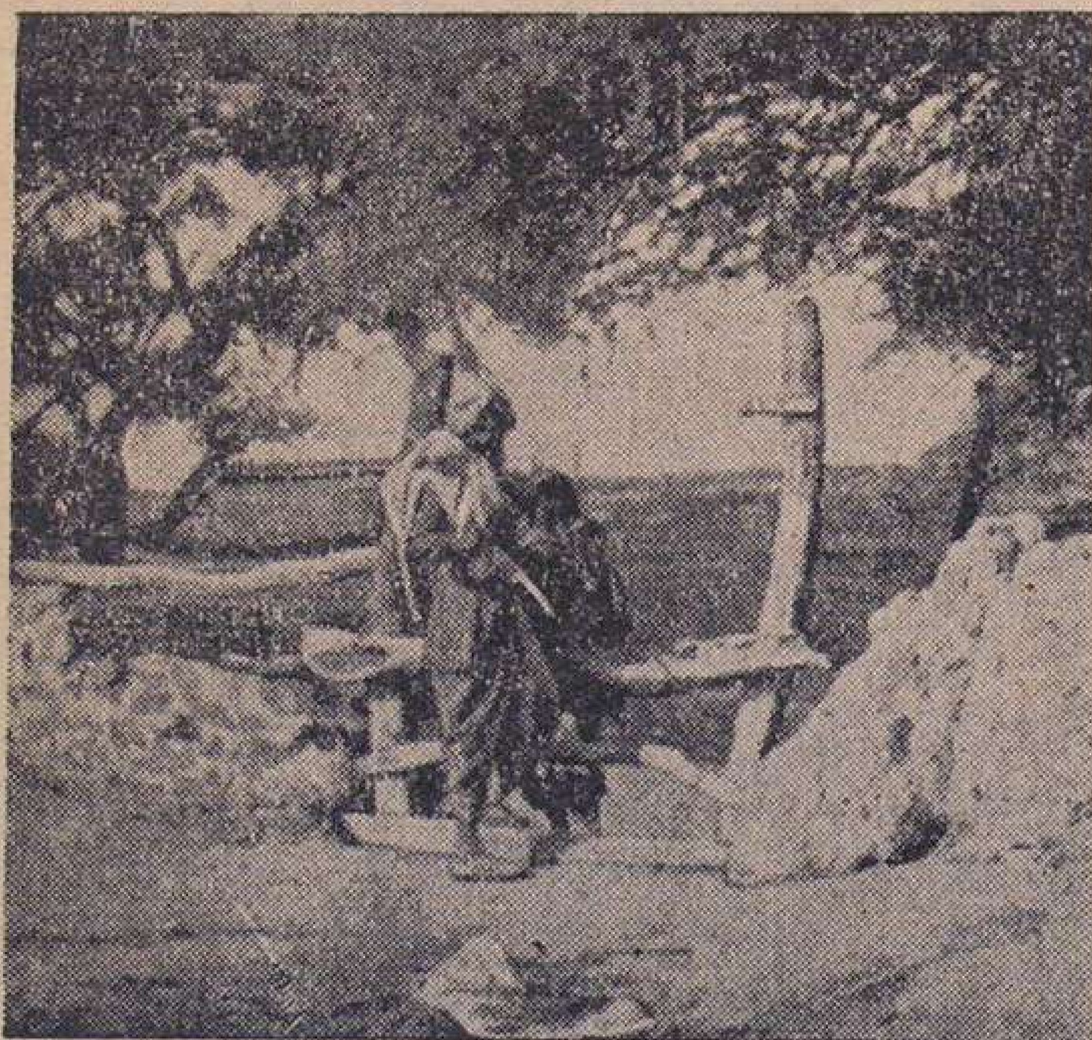
چون خدایارخان عباسی صوبه دار سند شرفیاب رکاب اعلی نگشته بود نادر شاه قصد تسخیر سند نمود حکمی به تقی خان حاکم شیراز مرقوم داشت که از راه دریا بسند آید واردوی پادشاهی از راه بنکش روانه آن حدود شد. اعاظم زمین داور بخدمت آمدند نادرشاه باجمعی از سپاه بعمر کوت رفت خدایارخان از عمر کوت بیرون آمده وفرار کرد اورا گرفته بخدمت آوردند یك کرور زر وجواهر بجریمه فرار ضبط خزانه شد. نادرشاه ولایت سند را سه تقسیم کرده یکی بدو ودیگری را بشاهقلی خان داد و قسمتی که به بلوچستان اتصال داشت به محبت خان حاکم بلوچستان داد وشکار پور وبعضی از مواضع جانب راست را بخوانین آن حدود واگذار کرد دراین هنگام عریضه تقی خان رسید وجواب یافت که معاودت نماید وسفاین در بندرعباس باشد تاحکم جدید رود پس از انتظام امور سند وبلوچستان درصفر یکهزار وصد وپنجاه وسه بقندهار رفت

باری محبت خان و برادرش، پسران میرعبدالله خان، پسرمیر سمندرخان پسر میراحمد خان مثل گروکان دردربار نادرشاه بودند محبت خان در رکاب نادر جنگها کرد وطرف توجه بود بعد از قتل نادر شاه نصیر خان ایالت قندهار را غارت کرده به بلوچستان مراجعت نمود.

در هنگامه قتل نادرشاه همینکه احمد شاه درانی درافغانستان مستقل شد از طرف ناحیه سراوان ببلوچستان حمله کردو نصیرخان برادر محبت خان را بگروکان گرفت. چندی نگذشت که ناصرخان از طرف احمد شاه لقب بیگلر بیکی یافته نسبت باحمد شاه اظهار انقیاد نموده مکران وکیچ را در تحت اطاعت در آورده بحدود بمپوردست اندازی کرده و از راه دیزك و خاران مراجعت نمود. احمد شاه هم صوبه داری ولایات شال و موش تنك را باو واگذار کرد سپس کراچی را متصرف شد و کوشش عمده او این بود که



دره ماهور های مکران



یك زن و مرد بلوچ



بلوچهای سرحد

براهوی ها را برای تنظیم مالیات وسربازگیری بر قسمت سراوان وجهلاوان تقسیم نند .

نصیر خان بقدری در بلوچستان مقتدر شد که کم کم از اطاعت احمد شاه سرپیچی مینمود ولی احمد شاه در ۱۱۷۲ ببلوچستان آمده نصیر را شکست داده واورا در کلا محاصره کرد بعد از چهل روز محاصره نظر بوعده اطا که نصیر خان داد دست از محاصره برداشته بافغانستان و نصیر در کمال استقلال حکمرانی میکرد قرارداد بین او واحمد شاه منعقد شد که در موقع لزوم برای کمك باحمد شاه از هر گونه کمك نظامی دریغ ننماید بعهد خود کاملا وفا کرد چنانکه در جنگهائی که احمد شاه در ۱۱۷۳ درخراسان و سپس در هندوستان کرد نصیر خان همیشه با چریك بلوچستان درر کاب او بود.

شجاعت وعدالت ودرستی وفتوت نصیر خان درتما بلوچستان مشهور است در ۱۲۱۰ بدرود زندگانی گفت پسرنا بالغش محمود خان جانشین پدرشد . بهرام خان نوه محبت خان که درزمان ناصر باعث اغتشا شده بود علم طغیان بر افراشت ولی باکمك زمان شا درانی شکست خورد اما محمود خان لیاقت اینکه مملکت وسیع نصیر خان را اداره کند نداشت بدوا کیچ ازدستش بدر رفت سپس بلوچهای سند کراچی را تصرف کردند محمود خان در ۱۲۳۷ وفات کرد و پسرش سهراب خان جانشین پدرشد

در ۱۲۵٤ هنگام اولین جنك انگلیس وافغان افسران انگلیسی بکلات فرستاده شدند که مساعدت خان رابرای عبور از خاك بلوچستان بطرف قندهار تقاضا کنند باین وسیله کلات را بزور متصرف شدند در هنگام هجو سپاهیان انگلیسی سهراب خان کشته شد جانشینش را چند سال بعد بلوچها باتفاق نماینده سیاسی انگلیس بقتل رسانیدند و نصیر خان ثانی را بریاست انتخاب نمودند.

در ۱۲۵۸ که آقا خان محلاتی پس از یاغی گری های طولانی در کرمان از سپاه دولتی شکست خورده از راه قندهار به هندوستان فرار میکرد در بلوچستان بسپاهیان انگلیس رسید که آمده بودند کراچی را از بلوچستان انتزاع کنند و خان کلات مقاومت میکرد آقاخان بطوری که در کتاب عبرت افزا چاپ طهران مسطور است مطلع شد که خان کلات خیال قتل ژنرال انگلیسی و شبیخون زدن بسپاهیان را دارد فوراژنرال را از این قضیه مطلع ساخت اوهم تغییر مکان داده از این خطر رست سپس آقا خان با کسانش باتفاق قشون انگلیسی در قندهار و بلوچستان بکمك انگلیسها و بر علیه بلوچها جنك ها کردند تا آنها خسته شدند آنوقت در ۱۲۶۰ آقاخان میانه افتاده به بلوچها توصیه کرد که هرچه دولت انگلیس از بلوچستان میخواهد بدهند و در عوض مواجب و مقرری بگیرند باین ترتیب خان کلات به تحت الحمایگی انگلیس رفت و در ۱۲۷٤ میرخداداد خان که در جنك انگلیس و افغان خدمتگزاری کرده بود بجای نصیر خان ثانی منصوب شد .



خان کلات و روسای خیل ها



واحه جالسك که ده کیلومتر طول آن است وسراسر آن پوشیده از نخل های خرما میباشد





یك جمازه سوار بلوچ



هیئت نمایندگان ایران در کمیسیون تعیین حدود



چادر های کمیسیون تعیین حدود



کوهك محل ملاقات اعضاء کمیسیون سرحدی

در ۱۲۸۰ هجری که دولت انگلیس میخواست از راه خشکی خط تلگرافی بهندوستان بکشد سر فردریك گلداشمیت به بلوچستان تشریف آوردند و سرحد فاصل کرمان و کلات را از سیستان تا کوهك بمیل خودشان تعیین فرمودند و بکوهك استقلال دادند دولت ایران این عملیات را قبول ننمود و مسئله متوقف ماند ده سال بعد در ۱۲۹۰ انگلیسها به پنج گور قشون آوردند و با ناصرالدین شاه مشغول مذاکره شدند باز هم بنتیجه نرسیدند آنوقت نوروز خان خارانی ناحیهٔ مشکل را تصرف کرد عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم کرمان بود بدستور طهران باین عمل اعتراض سخت شد قونسول انگلیس در کرمان جواب داد که تا حدود کرمان و کلات معلوم نشود هر روز از این وقایع اتفاق خواهد افتاد فرمانفرما سواد نامه قونسول را بطهران فرستاد ناصرالدین شاه موضوع را دریافت و اجازه داد که کمیسیونی برای تحدید حدود برود در ۱۲۹۳ کمیسیون مزبور تعیین شد.

از طرف دولت انگلیس یك سرهنك بریاست کمیسیون ودو سرگرد بعنوان معاونت ویك سرهنك بعنوان سرمهندس با چند نفر مساح ویك سروان رئیس اردو با یك دسته سرباز پیاده و یك اسکادرون سوار مأمور شدند.

ماژور پرسی ساکس که بعدها ژنرال شد و در زمان جنك بین المللی اول خواست در فارس پلیس جنوب درست کند و پیش از وفات یك تاریخ سرتا پا غرض آلود نسبت بایران نوشته است در آنوقت قونسول کرمان بود سفارت انگلیس اورا بمعاونت کمیسیون مزبور معین کرد.

اما از طرف دولت ایران زین العابدین خان اسعدالدوله از طرف وزارت داخله وعلی اشرف خان احتشام الوزاره از طرف وزارت امور خارجه و یك افسری که فقط سینه اش پر از نشان بود از طرف وزارت جنك معین شدند و هیچ معلوم نبود که ریاست کمیسیون با کیست هیچ یار و یاوری هم نداشتند. اسعدالدوله پیشنهادات کمیسیون انگلیس را راجع به ناحیه مشکل و ایل یار احمد زای وجالسك قبول نمیکرد ماژور رسی سایکس سابق الذکر معاون کمیسیون در کتاب مسافرت بایران شرقی در فصل راجع به تحدید حدود بلوچستان صفحه ۱۰۵ مینویسد «احتشام الوزاره را بچادر خود برده با او قرارداد محرمانه بستیم ودر جلسه رسمی که با حضور سعدالدوله تشکیل شد فقط از اختلاف علامات سرحدی صحبت کردیم و از موضوع این قرارداد محرمانه حرفی نزدیم اسعدالدوله اظهار خوشوقتی کرد من هم بصورت خودم قیافه عبوس دادم». پس بازهم از ماست که بر ماست باین ترتیب سواحل رود مشکل و این یار احمد زای وجالسك که مقابر پادشان صفاری در آنجا واقع است جزو کلات شد.

در ۱۲۹٤ دولت انگلیس کتا یا شالکوت را خریداری کرد ومیر خداداد خان را باسم اینکه بوزیر بلوچستان واعضاء خانواده خود بد رفتاری کرده معزول نمودو کلات را سپاهیان انگلیس مجدداً گرفته وخزانه هنگفت خان را متصرف شدند. صدای دولت ایران از تصرف خزانه کلات که محتوی صندوقهای پر از روپیه بود بلند شد مثل آنکسی که خرش راگم کرده بود وعقب پالانش میگردید آنوقت محمود خان پسر خدایار خان بجای پدر منصوب شده بیگلر بیگی بلوچستان کلات گردید.

***

جغرافیای طبیعی وجغرافیای اقتصادی زبان، نژاد شناسی بلوچستان اسامی طوایف وعده سکنه شهرها بطور اختصار ازاین قرار است.

آن قسمت بلوچستان که اسمش را تحت الحمایه انگلیس گذارده اند هفتاد هزار کیلومتر مربع است که حدودش از جنوب هیرمند تا کوه سبز و سیاه کوه میباشد ودر ۱۲۹۰ سرگلداسمیت بمیل خود از بلوچستان کرمان جدا کرده است . مملکت باین بزرگی که ربع ایران است یك میلیون هم سکنه ندارد .

مرتفع ترین نقاط دشت بلوچستان کلات است که در ۲۱۰۰ متر ارتفاع واقع شده از آنجا تا لب دریا سراشیب میرود تا به سواحل مکران برسد .

آتش فشان های زیر زمینی در ساحل بلوچستان بسیار ندو اقلا هیجده آتش فشان در سواحل مکران موجود است که فعلا بعوض آتش گل گداخته بیرون میدهند ارتفاع این آتش فشان ها از یکصدتا یکصدوپنجاه متراست وازدهانه ای که درقله آنها واقع است گل مذاب جاری است .

بلوچستان خشك ترین ممالك آسیا است ابرهائی که از دریای هند بلند میشوند و ارتفاع آنها از دوهزار متر کمتراست همیشه در زاویه شمال شرقی بلوچستان می بارند بطوریکه تحقیق شده مثل سواحل غربی خلیج فارس و جزایر بحرین در عمق متفاوت آبهای شیرین وارد دریا میشود

رود های بلوچستان اغلب ایام سال خشك اند دشت رود که در نزدیکی حدود کرمان است از باقی رود های سواحل بیشتر آب دارد

طوایف عمده بلوچ پنج تیره‌اند عبارت از رند- لاشاری - هوت - گورائی - جتائی مهاجرت شان ازمغرب بمشرق تحت ریاست چکورخان رند شده که تا درهٔ غازی‌خان و کوه تخت سلیمان رفته‌اند فعلا طوایف رند ولاشاری وهوت درمکران ساکنند ویك قسمت از رند ولاشاری درکاچی کنار رود سند سکونت اختیار کرده و در ملتان ومظفر گرد وشکاربور پراکنده‌اند .

طوایفی که درمغرب رود سند ساکنند ازشمال بجنوب کسرانی بزدار - نوت کانی - لوند - خوسا- لگاری- کورچانی- دریشك- بختی - شمبانی - مرازی - مری - دمبکی - عمرانی - بوردی - چکرانی - یاچند. اما براهوی‌ها که دردشت کلات ساکنند از سایر طوایف ازحیث قدرت مهم‌تر و از کتاتالاس سکونت دارند.

طایفه براهوی که خان کلات برآن ها ریاست دارد بدو شعبه منقسم میشوند موسوم بسراوان و جهلاوان بعلاوه طوایف رند ومقس وکاچی جزو مستخدمین آن‌ها هستند وطوایف ذیل نیزدرتحت اطاعت خان کلات میباشند - قنبرانی - میروانی- کوکنساری - سومالانی - قلندرانی .

در میان طوایف براهوی کردها ساکنند که سابقا در جنگهای ایران ازکردستان بکرمان رفته و از آن‌جا بمکران رفته وبلوچها آن‌هارا باسم (کرد گالی) مینامند یعنی مردی که بزبان کردی حرف میزنند .

اصلا براهوی‌ها هم ، که حکومت کلات باآن‌ها است از کرمان بآن‌جا رفته اند بعقیده بعضی ازمورخین کوچها که درزمان انوشیروان در مکران ساکن بوده‌اند همین کردها هستند که امروز به اسم کرد گالی معروف میباشند .

یکی ازطوایف بلوچستان طایفه ممستی ومعروف است که براهوی‌ها هم سابق کردی ولری حرف میزده‌اند :

تاجیك‌ها که درجنوب افغانستان‌هم ساکنند دردشت کلات فراوانندو آن‌هارا بلوچها دهوار مینامند، فارسی حرف میزنندو همه مشغول زراعت اند وزیر خان کلات هم همیشه از میان آن‌ها انتخاب می‌شود .

در سواحل رودسندو کراچی نیز بعضی طوایف هندو مسکن گرفته‌اند وکلمه بلوچ مسلما فارسی وبمعنی تاج خروس وچتر است

کلات که محل اقامت خان است در روی بلندی واقع و محل تقاطع راههای طبیعی میباشد که بحدود کرمان وافغانستان و دریا وهندوستان میروند وهوایش در تابستان بی‌اندازه گرم و در زمستان از شدت برف مانع از آمدو شد است. باد شمال در نهایت سختی وزان وجو و گندم‌دز مردادو شهریور ماه هنوز بدست نیامده است .

در شمال کلات یك چشمه آب گوارا نزدیك مقبره خوانین کلات اززمین میجوشد و بقدری زیاد است که کلیه باغات اطراف شهررا سیراب مسکند. خان کلات زمستانها در کندوان که محل توقف بادگان انگلیس است بسر میبرد .

قصبه باغ که در شمال غربی کندوان واقع است پرجمعیت ترین شهرهای آن نواحی میباشد .

در سال ۱۲۵۸ که آقا خان محلاتی فراراً از ایران بطرف هندوستان میرفت یکهزار و دویست و شصت نفر از قشون هند و افسران انگلیسی بکلات رفتند وخان آنجا را مجبور بامضای عهد نامه‌ای کردند مواد عهدنامه مزبور بشرح ذیل بود :

اول خان کلات قسم میخورد که اوامر نماینده نظامی انگلیس را که درکلات مقیم خواهد شد اطاعت کند . دوم دولت انگلیس در تمام شهر های بلوچستان حق نگاهداشتن پادگان نظامی داشته باشد . سوم خان کلات مثل یك مستخدم انگلیسی سالی در حدود بیست و پنج هزار تومان بعنوان حقوق دریافت دارد چهارم دولت انگلیس فقط خان کلات را بشناسد وبا سردار ها وروٴسای خیل کاری نداشته باشد .

حکومت کلات عبارت است از خان و دو سردار که حکمرانان سراوان وجهلاوان هستند و یك وزیر که همیشه از بین تاجیك ها که معروف بده‌ور یا دهقان میباشند انتخاب میشود. مالیات بلوچستان کلات در اوایل قرن حاضر یکصد هزار تومان بوده است .

از تهران تا آسمان

تاثرات یك شاعر فرانسوی هنگام مسافرت بایران

از دیوان اشعار لوئی لون چاپ پاریس ۱۹۴۷

دماوند

در حلقهٔ کوهساران آبی‌رنك رؤیا انگیزی که شهر تهران را عاشقانه در بر گرفته اند؛ قله‌ای بلند وپربرف، با جلالی شاعرانه بمن‌نگاه میکند گوئی این قلهٔ زیبا که بآسمان بلند طعنه میرند وقبه لاجوردین سپهررا بچیزی نمیگیرد بیش از صدقدم از من‌دور نیست، ولی نه. این هوای شفاف ولطیف ایران است که دیدگان مرا فریب میدهد زیرا دماوند آسمانی، در فاصله ای بسیار دور ازمن قرار گرفته است.

یکی میگوید: این کوه رفیع قلهٔ کوهستان های بزرك و بی پایان البرز است که برنیمی ازشمال ایران سایه افکنده است.

دیگری آن‌را آتش‌فشانی خاموش‌میداند که سالهاست چون‌پیران‌سالخورده دمی آتشین برنمیاورد.

ولی.. در نظرمن‌این کوه بلند پربرف، نه قلهٔ البرزاست و نه آتش‌فشانی خاموش‌این‌الهه‌ابدیتست که‌در‌جامهٔ سپیدخود بانظر ترحم‌واحسان به بشرناتوان که در دامان او زندگی میکند وآگاه باخودبسندی بدامنه های پرنشیب وفراز آن نظر میدوزد تابرراز نهانیش آگهی یابد، مینگرد.

برای‌او سالها وقرن‌های روزگار یکی‌است: او از آن هنگام که بشر پا بهستی نهاده همچنان از فراز ابرها به پیرامون خویش نگاه میکند و با دیدگان سپید خود بدین سرزمین پهناور که در زیرپایش گسترده است و در آن مردمی باامیدها وآرزوهای پایان ناپذیر خود زندگانی می کنند مینگرد ولی هرگز بکسی نمی گوید که درین قرون بیشمار چه دیده وچه خاطره ای‌از گذشت این‌همه زمان دردل خود نگاهداشته است..

اکباتان

در دامن الوند، در بیابان پهناوری که پیوسته دستخوش بادی سرد و جانگزاست، همدان پایتخت کهن وپر جلال شاهنشاهان مد در سکوتی عمیق وپر معنی فرو رفته است: سکوت پیرانی که یادگذشتهٔ با عظمت و پر شکوه خویش می کنند و در عالم رؤیا فرو میروند. قرنهاست که اکباتان پر افتخار در زیر بار قدرت وجلال گذشتهٔ خود خورد شده و همچنان در حال بهت باقی مانده است.

هزاران سال است دست حوادث روزگار در ویرانی این مهد جلال دوران کهن میکوشد، ولی هنوز باران های پیاپی نتوانسته است رنك خون راکه روزگاری جویبارانی از آن در پشت دروازه های این شهر رویائی وان بود بشوید و این خاطرهٔ غم‌انگیز تاریخ بشر را درین سرزمین خاموش وپر شکوه محو کند.

افسوس! اکنون قرن های بسیاراز آن‌روزگاران میگذرد، ولی هرگز بشر چنین عطش خون خوارگی نداشته وهرگز، چون درین عصر «مدنیت» انسان گرك انسان نبوده است.

من بچشم خود، در زمستانی پر برف و خاموش؛ دربیابان غم انگیزپیرامون اکباتان که جز چشمك شعرای یمانی در آن نشانی اززندگانی دیده نمیشد، دیدم که گرگی خاموش نشسته بود و بویرانه های کهن نگاه میکرد. تعجب نکنید: دل این گرك بحال این‌شهر برحم آمده‌بود، بحال‌این‌شهری که گرگان انسان نما در آن جویهای خون روان ساختند و بناهای باعظمت و خیره کننده آنرا بصورت تلی از خاك در آوردند.

دختر گدا

شعر از آقای ملك‌الشعراء بهار

موضوع: اقتباس از آثار لامارتین

دختری خرد بدیدم بگدائی مشغول
کرده در جامهٔ صد پاره نهان پیکر خویش
بود مکشوف بتاراجگه دزدنگاه
گرچه در ژنده نهان ساخته بدگوهر خویش
ورچه زاهل دل و دین رحم طمع داشت ولی
بود خصم دل و دین از نگه‌کافر خویش
حبه‌ای سیم بدو دادم و بگذشتم و سوخت
برق چشم تر او خرمنم از آذر خویش
شامگاهان بیکی بیشه شدم بر لب رود
ناگهان دیدمش آنجا بسر معبر خویش
با لبی خنده زنان می شد و می خواند سرود
بخلاف لب خشگیده و چشم تر خویش
گفتم ای شوخ نبودی تو که یکساعت پیش
سوختی خرمن اهل نظر از منظر خویش
ای ترشرو چه شد آن گریهٔ تلخت که چنین
خنده راکان نمك ساخته‌ای شکر خویش
گفت دارم پدری ناخوش و مامی بیمار
که نیارند بپا خاستن از بستر خویش
هست این خنده‌ام از بهر دل خود لیکن
گریه‌ام بود برای پدر و مادر خویش

بهشت آرزو!

از رهی معیری

بر جگر داغی ز عشق لاله روئی یافتم
در سرای دل، بهشت آرزوئی یافتم
عمری از سنك حوادث، سوده گشتم چون غبار
تا به امداد نسیمی، ره بکوئی یافتم
خاطر از آئینهٔ صبح است روشن تر مرا
این صفا از صحبت پاکیزه روئی یافتم
گرمی شمع شب افروز، آفت پروانه شد
سوخت جانم تا حریف گرم خوئی یافتم
بی تلاش‌من غم‌عشق توام در دل نشست
گنج‌را درزیر پا، بی جستجوئی یافتم
هایهای گریه در پای توام؛ آمد بیاد
هر کجا شاخ گلی، بر طرف جوئی یافتم
ساقیا می ده که در میخانهٔ دلدادگی
بود پر خون جگر هر جا سبوئی یافتم
چون‌صبا‌درزیر زلفش هر کجا گردم گذار
یك‌جهان دل بسته برهر تار موئی یافتم
ننك رسوائی، رهی‌نامم بلند آوازه کرد
خاك راه عشق گشتم؛ آبروئی یافتم

دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا امروز

آیا چهل و اندی سال مشروطیت ایران چه نتیجه و محصولی داشته و دراین مدت چه دولت هائی زمام کار را در دست داشته اند؟ این نکته ظریف وحساسی است که شاید اغلب خوانندگان بخصوص جوانان و نوباوگان ما ازآن بی اطلاع باشند مجله اطلاعات ماهیانه برای این که این قسمت برجسته از تاریخ معاصر را بصورت مدونی بنظر خوانندگان محترم برساند تصمیم گرفته است که از این شماره صورت جامعی از کابینه های مختلف با خلاصه عملیات و اقدامات آنها را از آغاز مشروطیت تا امروز تنظیم نموده بتدریج بچاپ رساند واز این راه خدمتی بتاریخ معاصر ایران انجام بدهد.

فرمان مشروطیت ایران در تاریخ چهاردهم جمادی الثانی هجری قمری سال ۱۳۲۴ بصحه مرحوم مظفرالدین شاه رسیدروز یکشنبه ۱۸ شعبان نخستین مجلس شورای ملی ایران در عمارت گلستان رسما بتوسط مرحوم مظفرالدین شاه افتتاح شد.

روز بعد یعنی دوشنبه ۱۹ شعبان نمایندگان نخستین جلسه مجلس را برپا کردند ومرحوم صنیع الدوله را بریاست مجلس و وثوق الدوله را نایب رئیس اول و امین الضرب. را بسمت نایب رئیس دوم انتخاب کردند.

نخستین اقدام مجلس اول تنظیم نظامنامه داخلی مجلس بود که تاروز ۲۹ شعبان تنظیم وتصویب آن بطول انجامید پس از آن مجلس باشور وحرارت بی مانند که بعدها در دوره های قانونگزاری ایران نظیر آن دیده نشده بانجام وظایف وتکالیف مهم خود که تنظیم وتدوین قانون اساسی ودرحقیقت خلق و ایجاد مشروطیت ایران بود پرداخت که شرح جزئیات آن از موضوع این رشته مقالات که تاریخ مختصر دولتهای مشروطه ایران است خارج میباشد

اولین وزیری که بمجلس آمد

چون هنوز قانون اساسی نوشته نشده بود وحدود وظایف و مسئولیت وزراء معلوم نبود واز آنطرف وزراء و درباریان اعتنا و توجهی به مجلس نداشتند.

تاروز ۲۲ رمضان هیچیك از وزیران پا بمجلس نگذاشت

در روز ۲۲ رمضان ۱۳۲۴ قمری برای نخستین بار در تاریخ مشروطیت ایران آقای حاج مخبر السلطنه هدایت ازطرف میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم وقت « پدر مرحوم پیرنیا » به مجلس آمد و نامه‌ای ازصدر اعظم به مجلس ارائه داد که در آن نامه صدراعظم خطاب به حاج مخبرالسلطنه نوشته بود: شما به مجلس بروید و از طرف دولت به مجلس بگوئید که دولت ۲۰ کرور تومان مقروض است و با دودولت روس و انگلیس مذاکره کرده که از آنها پنج کرور تومان قرض بگیرد که با مجموع قروض سابق ۲۰ کرور تومان شود و دو دولت روس وانگلیس دستور پرداخت قرض را به بانك شاهنشاهی و بانك استقراضی داده‌اند و فقط محتاج رای و اجازه مجلس است و سپس شرایط قرضه را که ربح آن صدی هفت و گروکان آن نزد روسها گمرکات شمال و نزد انگلیس تلگرافخانه و پستخانه بود برای نمایندگان خواند از این نامه همهمه درمجلس افتاد و نمایندگان مخالفت خود را باقرض کردن از خارجیان آشکار کردند و برای اولین مرتبه دولت با مخالفت مجلس روبرو شد و این مخالفت موجب رنجش شدید درباریان و وزراء گردید.

در همان روز در مجلس مذاکره برای تشکیل یك بانك ملی بعمل آمد تا درآینده دولت و مملکت را ازقرض کردن از بیگانگان نجات دهد.

دولت از این مخالفت مجلس مایوس شد وچند روز پس از آن مرحوم ناصرالملك وزیر مالیه به مجلس آمد و باردیگر گفتگوی قرض را درمیان آورد و احتیاجات مبرم دولت را بهانه تصویب قرض قرار داد ولی مجلس در نظر نخستین خود راسخ ماند و به ناصرالملك هم جواب رد داد.

مرحوم مظفرالدین شاه پس از امضای قانون اساسی در ۱۴ ذیقعده، در ۲۴ ذیقعده (شب چهارشنبه شش ساعت از شب گذشته) در گذشت ومحمد علی میرزا که روز اول ذیقعده بواسطه اشتداد بیماری شاه از تبریز بتهران آمده بود بجای پدر برتخت سلطنت نشست ودرتاریخ ٤ ذیحجه تاج گزاری کرد درحالیکه هیچیك از نمایندگان مجلس را برای شرکت درمراسم تاجگزاری دعوت نکرده بود.

این امر موجب برآشفتگی و رنجش شدید و کلا گردید.

ولی محمدعلی میرزا که از روز آغاز دلبستگی بمشروطیت نداشت ولی نظر خود را پنهان میکرد کم کم آغاز مخالفت با مشروطه نمود وحکام او در ولایات در کمال خودسری بحکومت استبدادی ادامه میدادند و آزادی خواهان را اشکنجه میکردند،

در همین موقع که قسمتی از اوقات جلسات مجلس صرف گله وشکوه از عمال دولت و وزیران بود مجلس بفکر این افتاده بود که بدرآمد وخرج مملکت رسیدگی کند ولی اختیار مالیه مملکت دست مسیو نوز بلژیکی بود و وزیر مالیه از امور مالی مملکت اظهار بی اطلاعی میکرد. برای این کار مجلس مصمم شده بود دست نوز وهمکاران بیگانه او را از سر مملکت کوتاه کند پس از گفتگوها نامه‌ای بصدر اعظم (میرزا نصرالله خان مشیر الدوله) نوشتند که وزرای خودرا بمجلس معرفی کند ومسئولیت هریك را در برابر مجلس مشخص نماید در نتیجه این نامه روز ه شنبه ۱۶ ذیحجه هشت وزیر بمجلس آمدند ولی خود صدراعظم نیامده بود ووعده داده بود که بعدا بمجلس خواهد آمد.

در جلسه روز نوزدهم ذیحجه مجلس مرحوم حاج محتشم السلطنه از طرف صدراعظم بمجلس آمد و« نظامنامه مجلس سنا» و «امتیاز نامه بانك ملی» را بمجلس آورد وضمنا بموجب نامه صدر اعظم وزیران را بشرح زیر معرفی کرد:

مشیرالسلطنه وزیر عدلیه — ناصر الملك وزیر مالیه — علاء السلطنه وزیر امور خارجه — وزیر افخم وزیر داخله — علاءالملك وزیر علوم — مخبرالملك وزیر تجارت — دبیرالدوله وزیر لشکر — مهندس الممالك وزیر معادن وطرق و شوارع

و در آن نامه صدر اعظم چنین نوشته بود «آن‌ها مسئول ذات اقدس همایونی هستند وهروقت وجود آن‌ها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهدشد.»

کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را باید قاعدتا نخستین کابینه مشروطه ایران خواند ولی چون این کابینه زیر بار تصمیمات مجلس نمیرفت و وزیران کابینه خود را مسؤل مجلس و ملت نمیدانستند معمولا آنرا در حساب دولتهای مشروطه ایران بشمار نیاورده‌اند وماهم دراینجا ازهمین اصل پیروی کردیم منتها برای روشن شدن تاریخ و ذهن خوانندگان روش این کابینه را بامجلس شرح دادیم.

نخستین کابینه قانونی

پس از استعفای مشیر الدوله نخستین کابینه قانونی مطابق آنچه مجلس خواسته بود که وزیران مسئول و جواب گوی مجلس باشند پس ازیك سلسله کشمکشها در تاریخ ششم صفر ۱۳۲۵ به مجلس معرفی گردید و وزیر داخله و وزیر افخم که رسما عنوان ریاست وزرائی نداشت ولی عملا این وظیفه را انجام میداد اعضای کابینه خود را به مجلس معرفی کرد

وزیر افخم وزیر داخله پس از معرفی وزیران خود ضمن نطق خود اظهار کرد « غرض این بود که هیئت وزراء و کابینه تغییری کرده بود معرفی از ایشان در مجلس بشودو همه ملت امروزه بدانند که دولت وملت یکیست و باید دست بیکدیکر داده و کار بکنند تا مملکت معمور و آباد گردد

کاری که وزیر افخمو کابینه‌او کرد این بود که فهرست و سازمان هر یك از هشت وزارتخانه را باطلاع مجلس رسانید آنروز که وزیر افخم این نطق را در مجلس نمود وکلاء ابراز شادمانی نمودند و مردم تا حدی امیدوار شدند و تصور کردند از آن پس دولت و محمد علی شاه تصمیمات مجلس شورای ملی را محترم خواهند شمرد و با ملت در استوار ساختن بنیاد حکومت‌ملی همداستانی مینمایند ولی وقتی دیدند تغییری در رویه‌دولت و عمال حکومت حاصل نگردید وکلاء بار دیگر در مجلس آغاز گله و شکوه نمودند.

عاقبت در جلسه ۱۶ ربیع آلاخر مجلس هنگامیکه نمایندگان زبان بانتقاد از دولت گشوده بودند رئیس مجلس‌مرحوم‌صنیع‌الملك اظهار کرد :

« موافق قانون اساسی که امروز در دست است ما فقط میتوانیم بافراد وزراء ایراد وارد آوریم حال تقصیر هر کدام مدلل شده رای گرفته شود که عزل او خواسته شود » و پس از این سخن مجلس رای داد که عزل وزیر افخم که عملا سمت‌رئیس‌الوزرائی داشت خواسته شود و باین ترتیب اولین کابینه دوره مشروطیت پس از چهل روز زمامداری سقوط کرد.

کابینه دوم مشروطه یا کابینه اتابك

محمدعلی میرزا پس از شکست نخست خود از مجلس و آزادی خواهان درجستجوی مرد مدبروزیر کی بود که‌زمام کشور را بدوسپاردو بدست اومجلس‌ومشروطیت را براندازد و برای‌انجام این منظور میرزا علی‌اصغر خان اتابك اعظم امین‌السلطان را از اروپا احضار کرده بود.

اتابك پس از ورود به‌تهران بازبان چرب نرم خودرا طرفدار مشروطه وحکومت‌ملی‌خواندوبا زیرکی وتدبیر تاحدی زمینه‌را برای روی کار آمدن خود مهیا کرد و ازینرو پس از سقوط کابینه امیرافخم محمدعلی میرزا از فرصت استفاده کردو اتابك را صدر اعظم‌ووزیرداخله نموده

روزشنبه ۲۰ ربیع‌الاول برای معرفی‌دولت به‌مجلس‌تعیین شده بود ولی برای اینکه قبلا نمایندگان‌راکاملا رام‌نمایندروزه شنبه یك‌جلسه خصوصی تشکیل‌دادندودر آن‌جلسه حاج‌مخبرالسطنه که از طرف دولت به‌مجلس آمده‌بودوعده‌ها و نوید های‌بسیاری‌در باره دولت اتابك به مجلس داد و گفت من امروز آمده ام تا معنی مشروطیت رابشارت دهم وسپس سوگند نامهٔ از وزیران به‌مجلس ارائه داد که در آن بشرف و ناموس خود سوگند خورده وخدا را گواه گرفته بودند که ازآن پس همیشه با مجلس همراه‌باشند.

روز شنبه ۲۰ ربیع اول اتابك با ۷ وزیر خودبه مجلس آمد و نطق‌فریبنده‌ای ایراد کرد و خود را طرفدارجدی و محکم حکومت ملی خواند و سپس وزرای خود را معرفی کرد و مجلس در برابر نطق او اظهار سپاسگذاری و خشنودی نمود

اتابك بلافاصله مشغول طرح و اجرای دسایس پشت پرده خود برای برهمزدن اساس مشروطیت گردید و نقشه اساسی او برای محو مشروطیت ایجاد نفاق و اختلاف‌بین طبقات ملت وزعمای مشروطیت مخصوصا علماء و روحانیون بود و از حربه تکفیر و تهمت الحاد و بی دینی بر علیه آزادی خواهان و مشروطه طلبان استفاده میکرد و ضمنا در داخل مجلس‌هم سعی میکرد که وکلا را با فریب و نیرنك رام خود کند و باین مقصود هم تاحدی نایل شده بود کم کم حوادثی پیش‌آمد که نقشه های‌باطنی محمد علی میرزا و اتابك راآشکار کرد وکار بجائی‌رسید که‌مردم‌علنا زبان بیدگوئی از کابینه اتابك گشودندو حتی به‌مجلس که‌از اتابك‌هواخواهی کرده بودبد میگفتند وو کلاءرا متهم‌میکردند که از اتابك‌پول گرفته‌اند. درمجلس‌هم رسما گفته بودند که یانظم‌وامنیت را در کشور برقرار کندیا از کار کناره جوید ولی اتابك که بهوش و نیرنك خود اطمینان داشت بازهم بفکرافتاد که‌ازراه‌دسیسه‌وفریب‌مجلس‌را باخود رام نماید.

روز یکشنبه ۲۱ رجب بعداز چهارماه صدارت اتابك به مجلس آمد پس از شنیدن قسمتی ازشکایتهای‌وکلاءدر باره بی‌نظمی کشور وعدم توجه نظریات ملت، مستوفی‌الممالك را بسمت وزارت جنك و علاءالملك را بسمت وزیر عدلیه معرفی نمود (وزیر جنك کابینه اتابك قبلا کامران میرزا نایب السلطنه بود که‌ابدأ پا به مجلس نمیگذاشت و اعتنائی بدان نداشت و مجلس درتاریخ ۱۵ جمادی‌الاول رای بعزل او داده بود)وسپس اظهار داشت مادرصدد استعفا بودیم و نامه ای در این باره بشاه نوشتیم ولی شاه دستخط مرحمت آمیزی صادر کردند و امر فرمودند که دولت با مجلس همکاری نماید.

دو ساعت از شب گذشته جلسه مجلس بپایان رسید اتابك با مرحوم بهبهانی باتفاق‌از مجلس‌خارج شدندبیرون مجلس‌ناگهان جوانی ازجلو اتابك‌درآمدو باششلولی که دردستش بودسه تیرپیاپی بطرف او انداخت که هرسه کارگر آمد تیری نیز بپای سیدی از تماشاچیان خورد و او را زخمی ساخت در همین موقع شخص دیگری مقداری خاك روی هوا پاشید تامردم ناچارچشم‌خود را ببندند و قاتل فرار کند،

قاتل هنگامیکه در صدد فرار بود سربازی از نگهبانان مجلس او را دنبال کرد و او چون عرصه را بخود تنك دید تیری هم بروی خود خالی کرد که به مغزش رسید و در دم جان سپرد

بعدا در جیب اینجوان کارتی درآمد که در آن چنین نوشته بود عباس‌آقا صراف آذربایجانی عضوانجمن نمره ٤١ فدائی‌ملت.

کابینه دوم مشروطه ایران هم پس از چهار ماه زمامداری باین‌نحو خاتمه یافت

اوّلین کابینهٔ قانونی

از ۴ صفر تا ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵
مدت زمامداری ۴۱ روز



مخبرالسلطنه وزیر معارف



نایب السلطنه وزیر جنگ



علاءالسلطنه وزیر خارجه



فرمانفرما وزیر عدلیه



رئیس الوزراء



ناصرالملک وزیر مالیه



نظام الدین خان کاشی وزیر همایون وزیر تجارت



وزیر افخم وزیر داخله



مهندس الممالک وزیر فوائد عامه

جمع آوری و تنظیم و عکس از جهانگیر مصور رحمانی

دومین کابینه قانونی

از ۲۰ ربیع الاول تا ۲۱ رجب ۱۳۲۵
مدت زمامداری چهار ماه



علاءالسلطنه وزیر خارجه



مستوفی الممالک وزیر جنگ



مخبرالسلطنه وزیر معارف



ناصرالملک وزیر مالیه



رئیس الوزراء



سید محمود خان علاءالملک وزیر عدلیه



مهندس الممالک وزیر فوائد عامه



اتابیک وزیر داخله



وزیر همایون - وزیر تجارت

جمع آوری تنظیم و عکس از جهانگیر مصور رحمانی

یك ایرانی ۲۵ درصد بر محصول برنج دنیا افزوده است

مجله امریکائی «کالیدز» دریکی از شمار های اخیر خود ، موفقیت یك ایرانی مقیم امریکا را در کشف طریقی برای ازدیاد محصول برنج شرح داده است . ما قسمتی از مقاله این مجله را دراینجا نقل میکنیم :

«کسانی که برنج می خورند ، قسمت مغذی آن را درموقع پاك کردن برنج بدور میریزند. آقای یونان ملك یك ایرانی مقیم امریکا با طریقه ساده‌ای که آن را «طریقه ملك» مینامد ، قسمت مغذی برنج را از درون غده‌های برنج قبل از پاك کردن آن بیرون می کشد. این طریقه وعمل وسیله شده است که برنج سفید بجای اینکه شکم را پر کند تبدیل به غذای کاملی شده و بنابراین به محصول برنج جهان افزوده گردد.

وقتی آقای یونان ملك که یك جوان سی ساله ایرانی‌است برای شما کشف خود را شرح دهد وگزارش های « آزمایشگاه غذائی دانشگاه کالیفرنیا » و« دانشگاه آرکانزاس » و« شورای تحقیقات ملی» ویا «سررشته داری امریکا» را برای شما میخواند خواهید گفت که کشف بزرگی کرده‌است.

آنچه در این موضوع باعث شگفتی است ، این است که آقای ملك ابداً دراین خیال نبوده‌است که راجع به برنج، انقلابی ایجاد نماید. یك روزیکشنبه که بادوست خود آقای مورای برو کمن درسال ۱۹۳۸ اسب‌سواری میکرد، در ضمن صحبت باو گفته بود که جای تاسف است میلیون ها لیره برنج در دره ساکرامنتوی علیا بی‌مصرف مانده وحرام میشود.

آقای ملك از دوستش پرسید که چرا برنج هارا نمی‌پزند ودرقوطی های کنسرو نگاه نمیدارند.

آقای برو کمن که خوار بارفروش بزرگی درسان‌فرانسیسکو می باشد بوی جواب داد که نمی‌توان برنج را پخت و بشکلی که بتوان ازآن استفاده کرد، درقوطی‌ها بطور کنسرو نگاهداشت، و اگر راهی برای این کار پیدا شود کار بزرگی است که هیچ یك از برنج‌کاران تاکنون نتوانسته اند دراین سرزمین انجام بدهند.

آن شب آقای ملك درباره این‌موضوع فکر کرد وفردای آن روز به‌آشپزخانه مادرش رفته و مقداری برنج پخته در قوطی ریخت. روز بعد، وقتی که سرقوطی را باز کرد فهمید که چرا کسی برنج پخته را درقوطی نمیریزد . برنج پخته ای که در قوطی بود ، توده محکم و بهم‌چسبیده‌ای بودو بعد ازآن هرروز آقای ملك مقدار دیگری برنج درحرارت های مختلف و روش های دیگری پخت و درهر دفعهٔ نتیجه یکسان بود. فقط یك بار که بیشتر از معمول آن‌ها را دریك دیك نگاهداشت، برنج پخته غلیان یافت واز سرش ریخت وترش‌مزه شده بود .

آقای ملك یك جوان‌ایرانی‌است و نیاکان‌او درایران اشخاص با نفوذی بوده‌اند . میسیون‌های امریکائی که درایران بوده‌اند ، اقوام ملك را به‌آمدن امریکا وتحصیل درکالج های جنوبی‌امریکا ترغیب نمودند . آنها باچهار نفر ازنوباوگان‌خود به‌امریکا آمدندوچندین سال در «ریچموند» در« ویرجینیا » اقامت گزیدند . پس ازآن به شیکاگو مهاجرت کرده ازآن جا به سان فرانسیسکو آمده‌اند.

بهر حال آقای ملك بیکی از شرکت های کنسرو سازی مراجعه وتقاضا کرد که برای وی مقداری برنج پخته در لابراتوار های خود تهیه نمایند وتا انتظار وصول آن به‌خانه های‌مختلف‌رفته ازخانه دارها سئوال میکرد که چرا بیشتر برنج بمصرف نمیرسانند

درایران هرنفر تقریباً درسال دویست پوند برنج مصرف می کند ودرمشرق زمین بخصوص چین جنوبی و برمه و هندوستان هرنفر درروز بیش ازیك پوند برنج بمصرف می‌رساند . مشرق زمینی ها تقریبا نصف« کالری» غذائی‌خود راازاین غذای گیرند.

درممالك متحده امریکا مصرف برنج برای هریك نفر در سال پنج پوند است، در لویزیانا بطور متوسط چهل پوند و در کارولینا وجرجیا وفلوریدا بیست پوند.

درکالیفرنیا که یکی ازچهار استانی است که بیش ازهمه‌جا در امریکا برنج می روید (لویزیانا ، آرکانزاس و تکزاس سه استان دیگر هستند) هرنفرآدم نه پوند برنج مصرف میکند.

افراد تمام‌خانه هائی که ملك باآن‌ها درباره مصرف‌برنج صحبت کرد، باو اظهارداشتند که برنج پخته‌را نمی‌توانندبطور کنسرو نگاهدارند در این وقت‌سفارش‌های اواز آزمایش‌گاه‌رسیدو قوطی ها راکه باز کرد ، برنج های پخته ، سفت و بی‌مصرف بود.

آقای ملك نا امید نشد. به کتابخانه ها مراجعه کرده هر کتابی که درباره‌برنج نوشته شده بود ، پیداو مطالعه کرد و باین‌مطلب پی برد که در دنیا بیش از سه هزار نوع برنج وجود دارد.

ملك پیش خودش فکر کرد که بین این همه انواع برنج، لابد یك نوع برنج یافت خواهد شد که پس ازپخته شدن و کنسرو کردن، سفت نشود.

فوراً به دانشکده کشاورزی دولتی رفت و پس از آنکه بارئیس مدرسه صحبت کرد بیست نوع برنج را باختیار او گذاشتند که امتحان بنماید. پس ازآزمایش، یك نوع ازبرنج که باسم «برنج پاتنا» موسوم واصل آن ازهندوستان آمده است از سایر برنج‌ها بهتر وماده چسبناك آن کمتر بود.

اتفاقاً یك تقویم انگلیسی بدستش افتاد که درآن یك‌سیاح انگلیسی نوشته بود که بومیان «آسام» محلی که برنج « پاتنا » فقط درآن‌جا می‌روید ، برنج‌های خود را پیش ازآنکه آرد کنند می‌پزند. بنا براین ملك دو باره از برنج « پاتنا » مقدار دیگری تقاضا کرد که برایش بفرستند. واین درموقعی بود که پولهایش‌تمام شده و به‌آخرین دلار خود رسیده بود .

***

آقای ملك برنج هارا پخته ودرمنزل خود آن ها را خشك نمود . ولی باین اشکال برخورد که باید پوست آن‌ها را بگیرد. هیچیك ازآسیا های کالیفرنیا وسیله‌ای نداشتند که "پوست" این برنج های ریزرا بگیرند.



خوشبختانه یك نفر عالم امریکائی در مراجعت خود از آسیا دستاسی همراه آورده بود و بوسیله آن ملك پوست برنجها را گرفت و برای کنسرو آماده نمود.

سپس آنها را به شرکت کنسروسازی برده دستور داد که کنسرو کنند. چندروز بعد که قوطیها رسید سر آنها را که باز کرد، برنجهای پخته مثل نخود فرنگی بیرون میریختند وتمام دانههای برنج پخته ازهم جدا و آزاد بودند. ملك خوشحال شد به راز کنسرو کردن برنج پخته پی برده بود. دوستانش باو توصیه کردند که کشف خودرا بثبت برساند ولی باز با این اشکال مواجه شد که پیش از ثبت کردن کشف خود، چندین صد دلار برای آزمایشهای شیمیائی احتیاج دارد و ملك آخرین دلارش راهم خرج کرده بود. ولی او برای این کار مدتی نزد یك نفر شیمیست کار کرد و در عوض تصدیق و آزمایش شیمیائی را بدست آورد.

ملك «بکانون برنجکاران کالیفرنیا» مراجعه نمود ولی آزمایش شیمیائی اورا که بدست داشت نپذیرفتند.

آزمایشهای رسمیتری میخواستند و اورا «بدکتر آگینس فایمورگان» استاد دانشگاه کالیفرنیا که یکی از بزرگترین ویتامین شناسهای امریکاست، مراجعه دادند.

انجام این کار نه ماه وقت و ده هزار دلار پول نقد لازم داشت.

شرکت نامبرده این مبلغرا پرداخت وعلاوه براینکه برایش مبلغ کمی حقوق معین نمود اورا مأمور کردند که بکالیفرنیای جنوبی رفته و دههزار صندوق برنج کنسرو تهیه و برای فروش ببازار لوس آنجلس برده و امتحان کنند که آیا خانه دارها آنها را خواهند خرید یا نه؟

وقتی که ملك ده هزار صندوق برنج کنسرو را تهیه نمود ناخوش شد و به بیمارستان رفت و شرکت که انتظار داشت این ایرانی جوان و خوشگل بفروش آن ها بیفزاید، اور ازکار بر کنار ساخت.

پیش آمد جنك اورا نجات داد. ملك بواشنگتون شتافت و طریقه خودرا به آرتش عرضه نمود دراین گیرودار پی برد که آنچه آن کشور احتیاج دارد. برنج کنسرو نیست بلکه برنج خشك است. آزمایش دکتر مرگمان رسید ونتیجه باین ترتیب بود که برنج کنسرو ملك دارای ٦٥ درصد «تیامین» ماده قهوهای برنج و ٨٠ درصد «نیاسین» و ٩٠ درصد آسید «پانتوتنیك» و از همه مهمتر محتوی دو برابر ویتامینی است که برنج پاك کرده معمولی دارا است. کارها بدلخواه یونان ملك شد و سررشته داری ارتش امریکا که پیوسته درپی غذاهای بهتری برای سربازان خود بود پنج هزار کیسه برنج سفارش داد که بدان طریق فراهم و برای سربازان امریکائی ارسال گردد.

درسانفرانسیسکو تصمیم گرفته شده بود که ملك بخدمت نظام احضار شود و سرهنگی که مامور مدرسه پخت و نانوائی بود، از واشنگتن دستور یافته بود که درباره طریقه ملك امتحاناتی بکند و باملك مذاکره نمود وملك درمدرسه داخل خدمت شد.

در ضمن خدمت آقای ملك طریقه خودرا مجاناً به ارتش امریکا تقدیم نمود واز او برای این کار سپاسگذاری وقدردانی شد بالاخره کلنل پول لوکان معاون قسمتی که مامور بهبود موادغذائی آرتش بود بکمك آقای ملك برخاست واقداماتی نمود که اودرخارج از ارتش بتواند ماشینهائی برای آرد کردن برنج ساخته وتهیه نماید. درآرتش این برنجهاز یادطالب نداشت برای اینکه هیچ کارخانه ای نمیتوانست آنها راآرد کند. پس از آنکه آقای ملك بکارخانههای متعدد مراجعه کرد اداره حمل ونقل بزرك شیکاگو که سازنده اتومبیلهای تانك ووسائل مواد غذائی بود حاضر شد ماشین فشار بزرگی برای آرد کردن برنج بسازد. درهمین موقع جنك تمام شدولی این کارخانه دست ازساختمان برنداشت و اکنون نیز مشغول تهیه آسیاهائی برای این کار است

مقدار برنجی که درامریکا بدست آمده و بمصرف میرسد در مقابل مصرف و محصول برنج دنیا بسیار ناچیزاست با وجودقیمت کار ومزد زیاد کشاورزان امریکائی میتوانند برنجرا در امریکا ارزانتر از جاهای دیگر بدست بیاورند. درامریکا بذررا باهواپیما میپاشند در حالیکه درمشرق زمین زنها وبچهها هریك از گیاهها را بادست می نشانند، کشاورزان امریکائی در زمینهای وسیع برنجکاری کرده و بوسیله لوله آبیاری مینمایند در صورتی که در فیلیپین و جاوه و ژاپون و در بسیاری از نقاط چین و هندوستان برنج را در دامنه تپهها و قسمتهای کوچکی اززمین بعمل میآورند ولی اکنون ملك بشرکت حمل ونقل عمومی امریکا اجازه داده است که در تمام دنیا بوسیله نمایندههای ماشین ها و آسیا ها برنج خود را ارسال دارد. مهندسین شرکت نام برده مشغول ساختن وتهیه ماشینهای کوچکتر و ارزانتری برای کشورهای خارجه میباشند. از نقاط مختلف طالب این آسیاهای برنج میباشند، برای اینکه بوسیله آنها تمام حبه برنج بیرون آمده و ٢٥ درصد به محصول برنج افزوده میشود.

سد شاپور يك شاهكا

امروزهم بانصب چند دستگاه تلمبه برقی ممکن است از
بوجود آورد، اگر سرمایه داران ماسرمایه های خودرابـ

شاپور اول پسر اردشیر بابکان شاهنشاه ساسانی در میدا
کرد اما این فتح و فیروزی تنها افتخار این شاه نامدار
ست که مایه عبرت وحیرت است: فرمان شهنشاه شاهپور در م
خطه زرخیز خوزستان احداث گردیده که هنوز پس از قر
قرن اروپائیان برفراز رودرن ساخته اند و آنرا شاهکار فن
يك مهندس جوان ایرانی آقای مهندس نوبن که سد شاپور
مشاهده کرده سر تعظیم در برابر این شاهکار عظیم نیاکان
نظر فنی بحث نموده است ٭٭مهندس نوبن میگویدکه از ده هزار
هزارم دیگر آنرا شماامروز انجام دهید و دشت زرخیز خوزستان

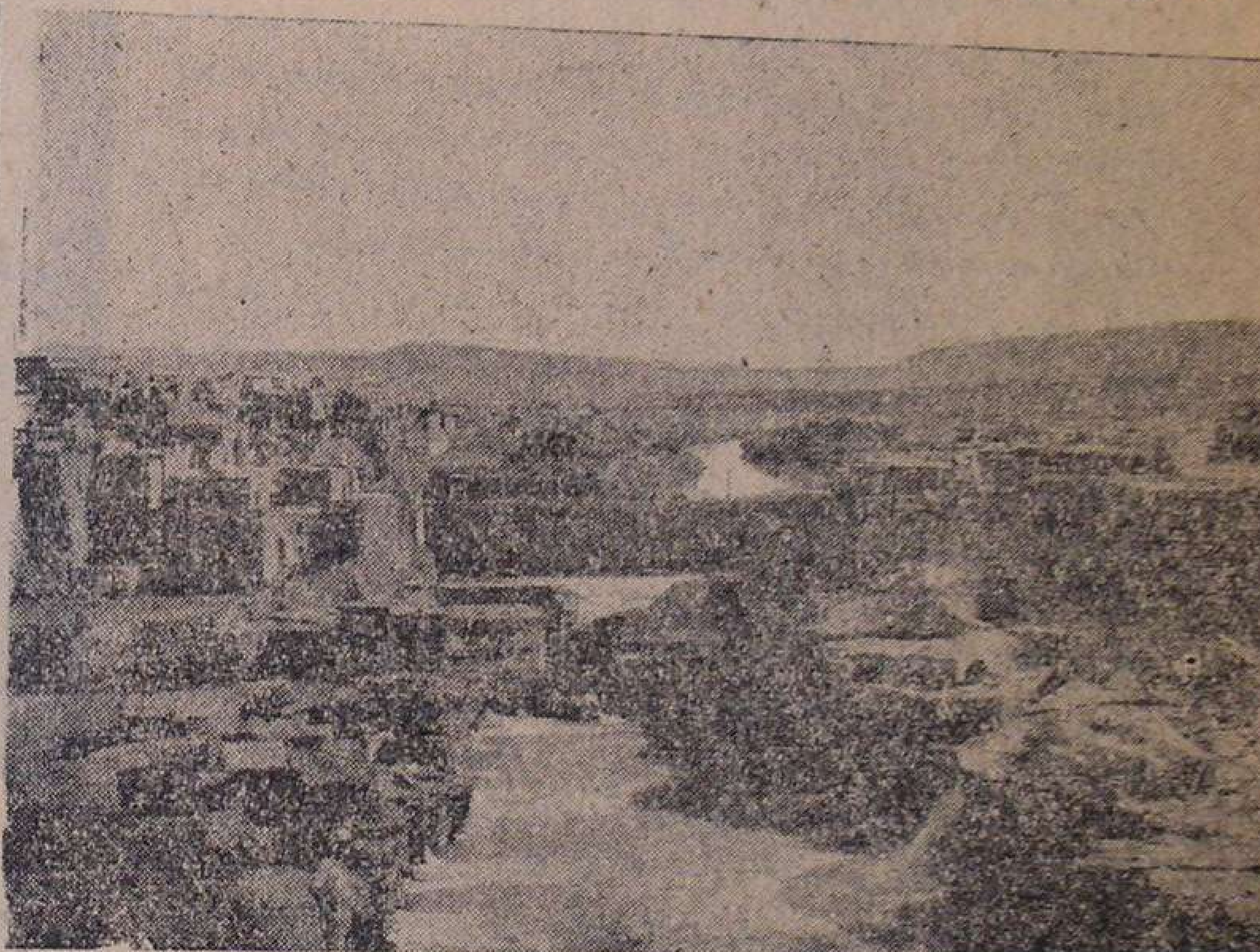


منظره عمومی رودخانه گرگر، کانال و آبشار مصنوعی و سد پل شادروان و آسیابها

بیش از هزاران سال است که بشر از نیروی محرکـ
استفاده مینماید. گذشت زمان و پیشرفت دانش وفن (کشف بـ
بخار، اختراع ماشینهای بخاری و موتورهای با احتراق د
الکتریسته و غیره) نه تنها انسان را از نیروی آبشارها بی
نساخت بلکه با کشف الکتریسیته واختراع الترناتور ه
ترانسفورماتور های فشار قوی که انتقال نیروی برق را آ
تر میسازد روزبروز بر اهمیت آنها افزود تا حدی که ا
امروزی بجای آنکه مانند اجدادخویش کارخانه های آبی (آ
ها) از نظر تسهیل حمل و نقل نزدیك آبادیها بنا نمایند
میتواند درهر نقطه از کشور که آبی و آبشاری موجود
چه در دامن کوهستان مرتفع و پوشیده از برف و صعب العبـ
چه درپای دره‌ای عمیق وچه درمیان جنگلی انبوه دور از
آبادی مراکز نیروی برق آبی خود را بنانهد و نیروی
را بسهولت بهر کجا بخواهد منتقل کند. بدین جهت از چـ
قبل درکلیه کشورهای متمدن جهان فعالیت بیمانندی را د
بارهٔ شروع نموده وادامه میدهند یعنی مهندسینی باطراف
کشور خویش اعزام میدارند تا در کوهستانها و
حتی دشتها وضع کلیه رودخانه ها را مطالعه نمود
ایجاد اینگونه مراکز تولیدی نیرو و میزان قدرت
آنها را تعیین نمایند و بمحض آنکه محلی برای اینکار
تشخیص داده شد فوراً شرکتی تأسیس و پس ازمدت کوتاهی
فنی آغاز میگردد.

وسایل کار و ماشین آلات به نقطه دور افتاده
میشود وفکر و نقشه جامه عمل بخود میپوشد.

چندی نمیگذرد که ساختمانی بنا میشود و ماشینـ
میافتد و بیکباره از زیر برفهای دائمی و یا ازمیان جنگلهای
نیروی آب باهمهمه دائمی خود و باوضعی مخصوص عبور
های توربینی را میچرخاند و يك جریان حیاتی بنام برق ا
جریانی که دنیای متمدن امروزی بدون آن نمیتواند بـ
خویش ادامه دهد.



قسمت پائین کانال پس از آبشار - دراین عکس بعمق
و عرض کانال و بالنتیجه بعظمت کار انجام شده میتوان پی برد

توربین آبی درحال آزمایش، درسمت چپ آقای مهندس
نوبن نویسنده مقاله دیده میشوند.



بزرگ صنعتی است

سداستفاده نمودونیروی برقی بقدرت ۱۰۰۰۰ کیلووات

کارون متوجه کنند خوزستان بهشت برین خواهد شد



والرین امپراطور روم را مغلوب کرد وخود او وسپاهیان ویرا اسیر
آثاری ازاین شهریار با قندار دراین سرزمین هنوز بیادگار مانده
باعظمت کارون سدها و پلها و کانالهائی برای آبادی و عمران
از بزرگترین شاهکارهای صنعتی است و یکی ازنظایر آن که دراین
ومهندسی میشمارند باعظمت تر است.
کنار خرابه های شهر شوشتر دیده وکانال عظیم آنرا از نزدیک
آورده ودر طی مقاله خود در باره این سد و کانال عظیم آن از
کار ۹۹۹۹ قسمت آنرا نیاکان ما وشهنشاه شاپور انجام داده اندیکده
شوشتررا رشک بهشت برین سازید.

این نیرو که گاهی بصورت نور درآمده وچراغهای شهری را روشن میکند.

گاهی در کارخانجات شیمیائی ادویه مختلفه برای بیماران میسازد گاهی چرخهای ماشین های ابزار را میچرخاند وماشین میسازد زمانی پارچه میبافد، وقتی در کوره های الکتریکی فلزات راذوب میکند وخلاصه خدمات گرانبهائی برای نوع بشر انجام میدهد از نیروی آبی سرچشمه میگیرد که از ارتفاع معینی بوضع خاصی جاری میشود، همان آبیکه میلیونها سال است در کشور عزیز ما ازآبشارها فرومیریزد ویا غرش کنان ازدامنه کوهستانها برروی هم میغلطد ولی متأسفانه جزیک منظره شاعرانه وزیبا آنهم برای ورزشکاران وکوه نوردان فایدهٔ دیگری ندارد.

خدا میداند که سالیانه چند میلیون ریال ثروت ماازاینراه بهدرمیرود درصورتی که کلیه شهرهای ایران احتیاج مبرمی به نیروی برق دارند.

تشنه جان میدهد وماء معین میگذرد.

مراکز نیروی برق آبی ازنظر ارزانی بهای تولیدو کمی اشکالات فنی روز برور برتوسعه خود میافزایند زیرا علاوه برآبادی وعمران واستفاده های سرشاری که نصیب صاحبان سهام اینگونه کارخانجات میشود فرزندان وفرزندان فرزندان آنهاهم ازاین گنج آب آور بهره‌مند خواهندشد.

بدیهی است تابشر باشداحتیاج مبرم به نیروی برق خواهد داشت ومراکز نیروی برق آبی بهترین و ارزانترین وسیله تولید انرژی الکتریکی هستند.

توجه ارباب صنایع جهان به چرخهای گردنده آبی باعث‌شد که مهندسین بیشتر به نیروی تفکر خویش متوسل گردند و ساعات متوالی را درآزمایشگاهها بسر برند وبه تکمیل تورینهای آبی همت گمارند بحدیکه میتوان گفت این هنر امروز تقریبا مراحل تکاملی خویش راطی میکند.

زیرا بهره تورینهای آبی بسیار عالی و بانواع مختلف طوری آنها را میسازند که از هرمقدار آب وبهر ارتفاع و بهر اندازه میتوان استفاده نمود (از یك متر ارتفاع ویك‌اسب قدرت تا ۲۰۰۰ متر ارتفاع و ۵۰۰۰۰۰ اسب قدرت) همانطوری که یکنفر زارع میتواند از مختصر شیب نهر زراعتی خود استفاده کند و برق کلبه‌اش را مجانا تهیه نماید و یا ماشین های زراعتی مزرعه خویش را بکار اندازد ویکنفر مالك میتواند دهکده و یا منزل ییلاقی اش را بامبلغی درحدود ۳۰ هزار ریال روشن کند.

درمقابل مراکز تولید برق نیرومندی هم در حدود ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ اسب وجود دارند که بانیروی آب میگردند وشهرهارا روشن میکنند وچرخهای عظیم کارخانجات را میچرخانند البته برای ایجاد اینگونه مراکز برق نیرومند سرمایه های بزرگی مصرف میشود و کارهای شگرفی انجام میدهند.

یعنی مسیر رودخانه هارا برمیگردانندو تونلهاو کانالهای بزرگی حفر میکنند و گاهی برای عبور دادن آب ازفراز دره‌ها پلهای بزرگی میسازند و خلاصه عملیاتی انجام میدهند که انسان را دچار بهت وحیرت میکنند ولی در عوض سالی میلیونها استفاده مینمایند. بنا براین نباید تصور کرد که حتما باید آبشار مرتفعی وجود داشته باشدتابتوانند نیروی برق تولید کنندبلکه ازهرمقدار

آب و بهر ارتفاع و در هر نقطه میتوان نیروی آب را بنیروی الکتریسته تبدیل نمود و برای حوائج ضروری بکار برد.

اینست نمونه ای از طرز کار کشور های مترقی جهان ولی متأسفانه با اینکه در کشور عزیز ما احتیاج مبرمی به نیروی برق وجود دارد و در اغلب نقاط هم اوضاع طبیعی برای ایجاد مراکز برق آبی بسیار مناسب است و با صرف هزینه مختصری میتوان شهرها را از ظلمت نجات داد هنوز در این خصوص اقدام مفیدی بعمل نیامده است.

البته باید تصدیق نمود که با وضع فعلی جا ندارد متوقع باشیم ما هم مانند سایر کشور های متمدن جهان عملیات پردامنه ای را در اینخصوص شروع کنیم زیرا نه بودجه کافی داریم و نه مردان دلسوز و تحصیل کرده در رأس اغلب کار های دولتی ولی با اینحال نومیدی هم خوب نیست بهتر آنست که صاحبان بنگاهها و شرکتهای برق دقت بیشتری مبذول دارند و اقلا در نقاطی که اوضاع طبیعی بسیار مناسب است و بستن سد و انتقال نیرو بوسیله ترانسفور ماتورها احتیاج ندارند شهری را از نعمت برق برخوردار و یا اقلا منازل زیبای خویش را روشن نمایند و اساسا چه عیبی دارد که در ایران هم مانند سایر نقاط جهان سرمایه داران دور هم جمع شوند و شرکتهائی برای استفاده از منابع طبیعی کشور تشکیل دهند.

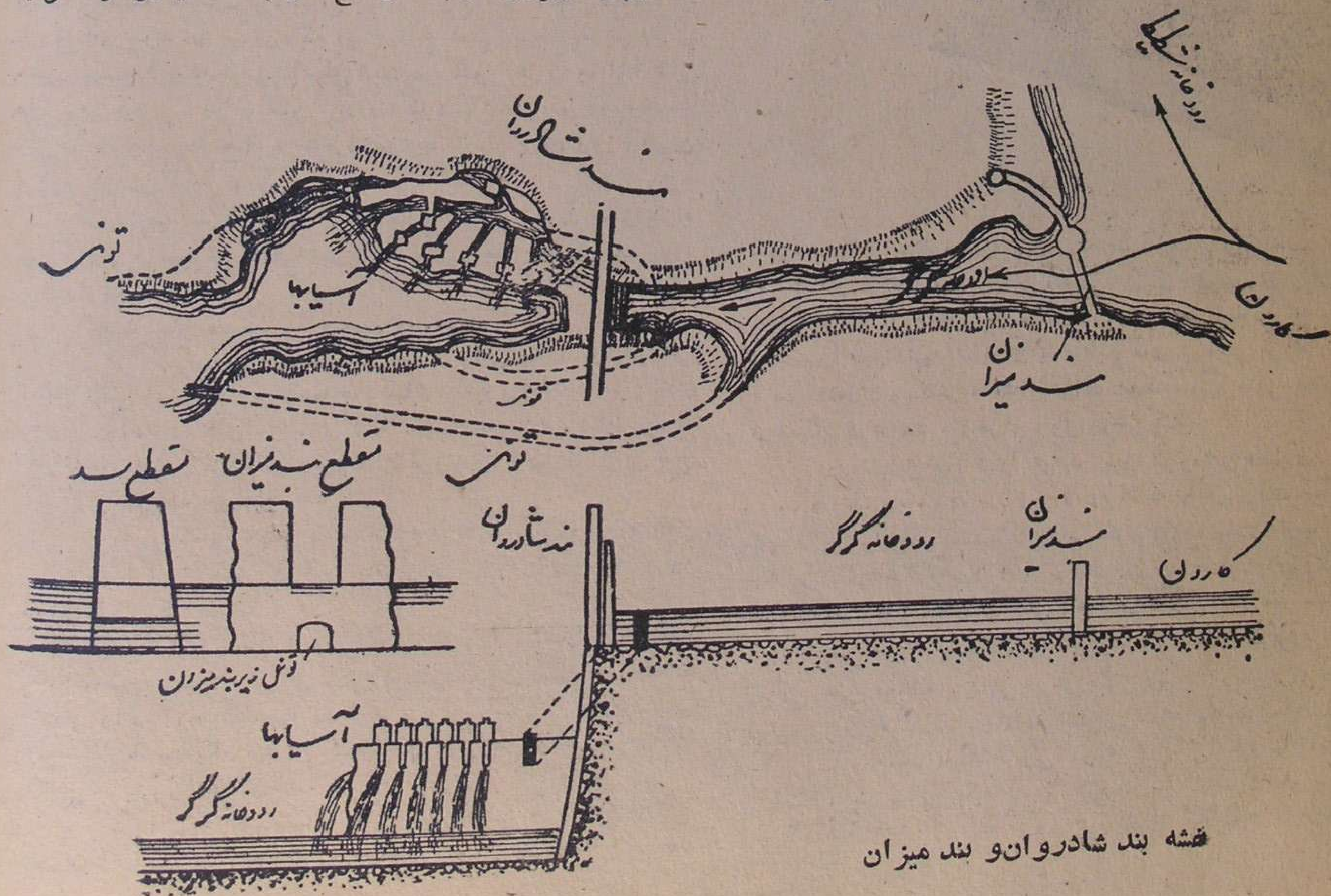
آخر تا کی باید دست روی دست بگذاریم و بر روی گنج های آباء و اجدادی با گرسنگی بسر بریم.

نگارنده اطمینان کامل دارد که کلیه وسایل برای استفاده از این منابع گرانبها مهیاست.

هم سرمایه کافی داریم هم جوانان نیرومند و برشور و دانشمند و هم استعداد و لیاقت کافی در نهاد هر ایرانی نهفته است زیرا ما ایرانیها از عهد قدیم از آنوقتی که کشور های متمدن امروزی در وادی بربریت سرگردان بوده اند شاهکار هائی در باره مراکز تولید نیرو بوجود آورده ایم که مایه حیرت و اعجاب بینندگان میگردد و حتی مراکز تولید نیروی آبی کنونی جهان در برابر عظمت این شاهکار ها با در نظر گرفتن موقعیت و پیشرفت علوم و صنایع ارزش چندانی ندارد.

نگارنده در اواسط تیر ماه سال گذشته برای نصب و بکار انداختن یك دستگاه توربو آلتر ناتورابی که نمیدانم چرا مهندسین شرکتهای داخلی و خارجی مدت شش سال از نصب آن خود داری میکردند بشوشتر عزیمت کردم و با اینکه سعی داشتم کارخانه مزبور را در بد ترین شرایط با نداشتن وسایل و در کمترین مدت حاضر بکار کنم باز از بازدید نقاط تاریخی غفلت نکردم. همه میدانید که شوشتر شهریست قدیمی و آثار باستانی آن از سه هزار سال قبل بر جای مانده و شکوه و عظمت ایران باستان را در نظر بیننده مجسم میسازد و اغلب شخص را بیاد داستان های هزار و یکشب و شکوه و جلال شاهزادگان افسانه ای میاندازد.

اما اکنون بجای قصور مجلل ـ باغهای زیبا ـ مزارع سبز و خرم و مردمان راضی و سعادتمند گروهی مفلوك و بینوا مریض و بیچاره بر روی خرابه های کاخ های باعظمت نیاکان ما زندگی میکنند



نقشه بند شادروان و بند میزان

بطوری که از مقایسه زمان گذشته و حال بیننده حساس فوق العاده متاثر خواهد شد . ولی موضوعی که بیش از همه مورد حیرت و اعجاب بینندگان می‌شود آثار پل‌ها ، سدها ، کانال ها و تونل هائی است که از عهد باستان بمنظور آبیاری و مراکز تولید نیرو ساخته شده و بجرئت میتوان گفت که سد شادروان (بمعنی فواره یا آبشار) و کانال و آبشار مصنوعی که در آن زمان ساخته شده نه تنها در روزگار پیشین جزو کارهای فنی نوع بشر بشمار میرفته بلکه اکنون هم باگذشت زمان و ترقی علوم وصنایع با همه پیری و فرسودگی مقام خویشتن را در بین اقران خود محفوظ داشته است

برای روشن شدن مطلب یك نمونه از شاهکارهای امروزی جهان را با دوران سابق مقایسه می‌نمائیم :

سنترال کمبز

رودخانه رن که قسمتی از آن از مرز فرانسه و آلمان و سویس میگذرد یکی از رودخانه های پر آب اروپاست . در مسیرش چند مرکز برق آبی نیرومند ساخته شده که یکی از آنها سانترال کمبز است که در نزدیکی شهر بال در الزاس ساخته شده و حد اقل ۱۵۰۰۰۰ اسب نیرو دارد و یکی از شاهکار های فنی جهان و بعقیده محافل مطلع تا کنون کاری باین عظمت (در مورد کار های آبی حتی کانال سوئز و پاناما) در دنیا بی سابقه بوده است .

زیرا در این ناحیه نزدیك رودخانه طبیعی کانالی به طول ۷ کیلومتر و بعرض ۸۰ متر باشیب بسیار کم حفر نموده و بدین ترتیب در انتهای آن آبشاری بارتفاع ۱۲ متر تولید شده که با نصب ٥ دستگاه توربین آبی هر یك بقدرت ۳۶۰۰۰ اسب درحدود ۱۵۰۰۰۰ اسب حد اقل نیرو تولید مینماید .

حال ببینیم شاپور در ۱۶۰۰ سال قبل چه کرده است ؟

سد شاپور

شاهنشاه ایران دستور میدهد تا در طول رودخانه کارون که در نزدیك شهر شوشتر بدو شعبه شطیط (اسم فعلی آن) و گرگر تقسیم شده و شهر را درمیان گرفته بمنظور عمران و آبادی کشور سدها، پل ها و کانالهائی احداث نمایند نقشه عملیات بدینقرار بوده است :

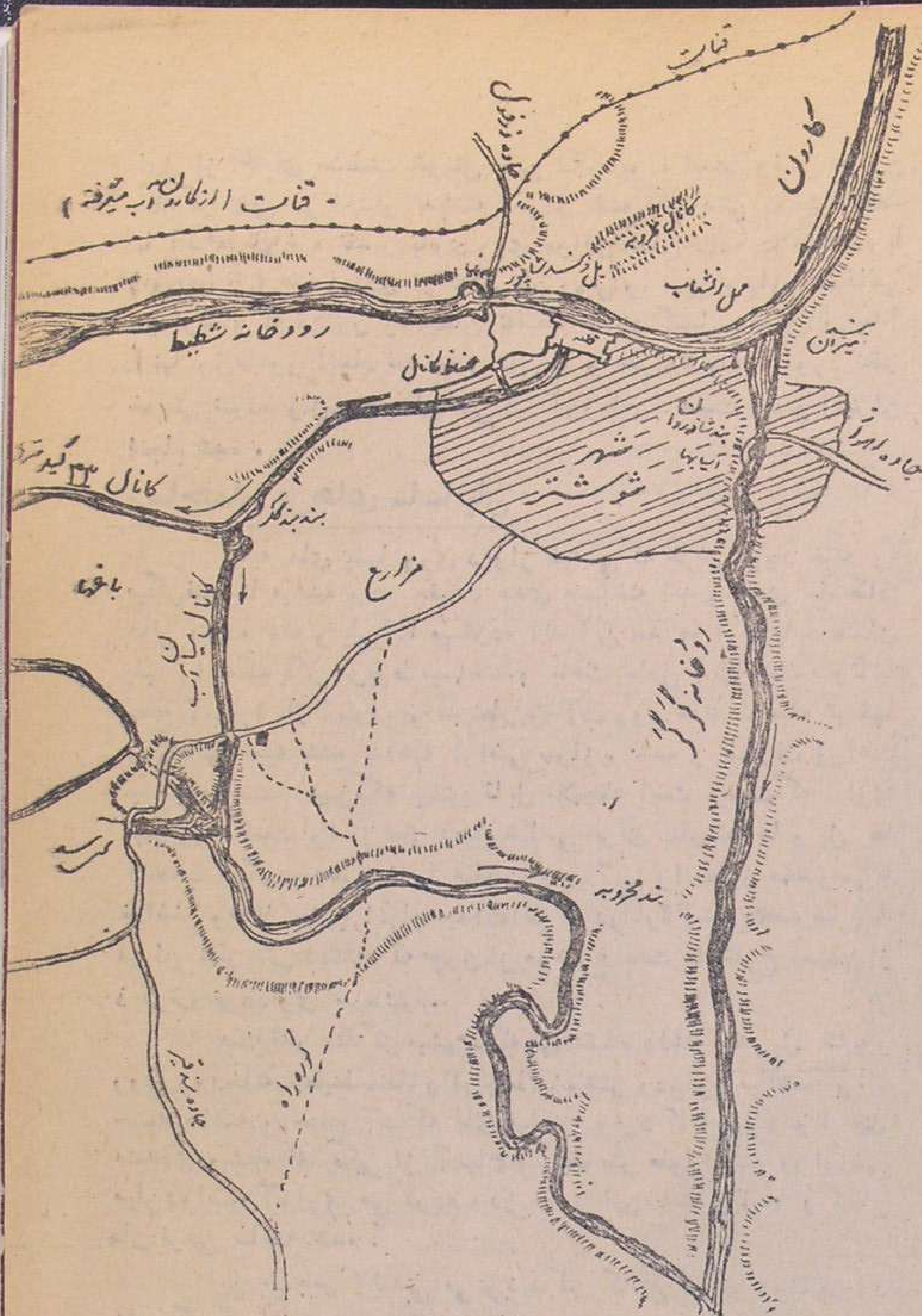
۱) در محل انشعاب دو رودخانه سدی بنام بندمیزان بمنظور تقسیم آب ساخته شود .

۲) درروی رودخانه شطیط سد قدیمی اصلاح و روی آن پل بنا نهند .

۳) در مسیر رودخانه گرگر کانالی بطول در حدود ۶۰۰ متر و بعرض تقریبا ٥۰ متر باشیب بسیار کم حفر نمایند .

٤) یك سد بنام بند شادروان (بمعنی فواره یا آبشار) بنا نمایند وروی آن پلی بسازند تا هم ارتباط تامین شود و هم آبشاری ایجاد گردد که آب این رودخانه بوسیله تونلها و نقب های مخصوصی به آسیاب های متعددی راهنمائی شده چرخ‌های توربین های آبی آنها را بگردانند .

٥) بعد از سد کانالی عمیق بطول چند کیلومتر بطوری حفر نمایند که ۱۰ تا ۱۵ متر ارتفاع (وقتی آب رود خانه زیاد شد ارتفاع به ۱۵ متر هم برسد) ایجاد شده در محل آبشار را در طول کانال تحتانی جبران نموده آب رودخانه گرگر را بمسیر اصلی خویش برساند .



انجام این فکر چندین سال طول کشیده و هرچند اکنون از پل شاپور که درروی رود خانه شطیط بنا شده فقط خرابه‌ای برجای مانده ولی خوشبختانه سد شادروان و کانال گرگر با ابهت خاصی برجای مانده و آسیابهای آنروزی هم پس از چند بار خرابی و اصلاح در ادوار تاریخی هنوز باولاد شاپور خدمت مینمایند .

دکتر مهندس رگن Roggen آلمانی درحدود سال ۱۹۰۰ میلادی برای مطالعات باستان شناسی بخوزستان آمد و درباره تاسیسات آبیاری زمان ساسانیان تحقیقات عمیقی نمود که خلاصه قسمتی از نظریات وی را درباره پل ها و سد های شوشتر از نظر تکمیل مطلب ذکر مینمائیم :

مهندس مزبور عقیده دارد که شاپور اول شاهنشاه ساسانی در نظر داشته است بمنظور مربوط ساختن مناطق مختلفه امپراتوری وسیع خویش که بوسیله شعبات کارون و کرخه از یکدیگر مجزا شده بودند پل های متعدی بسازد و از ایجاد اینگونه پلها در منظور داشت اول ارتباط استانهای کشور و تسهیل عبور ارتش از منطقه ای بمنطقهٔ دیگر دوم بالا آوردن سطح آبهای این رود خانه ها و برگرداندن آبها در کانالهای مصنوعی بمنظور آبیاری دشت وسیع و حاصلخیز خوزستان و یقینا شاپور

اول از ابتدای سلطنت خویش باین فکر بوده است! ولی چون کارگر کافی در اختیار نداشته اجرای نقشه اش مدتی بتاخیر افتاده تا آنکه بالاخره تقدیر باوی روی موافق نشان داده درجنگ ادو با (Edupa) عده زیادی از لشکریان روی را اسیر و بیازداشتگاهی در لرستان که اکنون رومیخان نامیده میشود گسیل داشته و بعداً آنها را مامور ایجاد سد ها و پل ها و حفر کانالهای مورد نظر خویش نموده و این کارهای فنی در آن‌زمان بدست این اسیران انجام شده .

ساختمان پل‌های ساسانیان

پایه های پلها روی دیوار ضخیمی که عرض رود خانه را میگرفته بنا میشده و در حقیقت سدی میساخته اند و روی سد طاق هائی میزده اند و پلی بنا میکرده اند این سد ها اولا پایه های پلها را بیکدیگر مربوط میساخته و باعث تعادل آنها میشده وثانیا سطح آب را بالاآورده و بدینطریق آب رود خانه بوسیله تونلها و کانالها تعبیه شده بداخله اراضی سرازیر شده و بمصرف زراعت میرسیده است . چیزیکه بیشتر قابل ملاحظه است اینست که اولا بهترین موقعیت را از نظر زمین شناسی برای بنای‌سد ها و پل ها انتخاب میکرده اند و ثانیا عملیات زیر آبی را بطرز مخصوصی با نداشتن وسائل جدید انجام میداده‌اند که دربارهٔ آنها مخصوصا بسد میزان نظریاتی داشته که چون از موضوع بحث ما خارج است از ذکرش خودداری مینمائیم .

همین‌قدر متذکر میشویم که‌وی عقیده داشته سدوپل شاپور روی رودخانه شطیط بمنظور ارتباط بشوشتر ودزفول میباشد و ۴۰ چشمه داشته و سطح آب که بالا میامده وارد کانال‌ها وتونل‌های متعددی میشده که یکی از آنها ۳۳ کیلومتر طول‌داشته و اراضی میان‌دوابرا آبیاری می کرده ودر طول این‌سدها وپل‌ها و کانال های فرعی ساخته شده .

این مهندس آلمانی می‌نویسد که کانال گرگر درمسیررود خانه گرگر بنا شده و اختلاف ارتفاعی‌در حدود ۱۵ مترایجاد می‌کرده(ولی این ارتفاع در تابستان سال گذشته‌درحدود ده متر بوده بعلاوه وی عقیده داشته که آب گرگر سابقا خیلی بیشتراز حالیه بوده (لابد بعلت‌وجودسدرودخانه شطیط بوده که آب‌را برمیگردانده) وسطح بالائی آب‌در بعضی‌نقاط پائین‌تر به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ مترمی‌رسیده

وضع پلها و سدهای شوشتر از نقشه‌ای که مهندس فوق‌الذکر تهیه کرده بخوبی نمایان است وی بسیارمتعجب است که چگونه بند میزان که پی‌های آن ازسطح رود کارون پائین تراست با نبودن‌وسائل میکانیکی(هوای فشرده و صندوقهای مخصوص و غیره)ساخته شده و نظریاتی نیز ابراز داشته وبعلاوه‌بوجود تونلی در زیرسدشادروان اشاره کرده و از چرخ‌های گردنده‌آبی نامی نمیبردو سدشادروان رافقط بمنظور ساختمان‌پل وارتباط‌بین شوشتر و اهواز میداند و حفر تونل‌ها را بقرون جدید نسبت‌میدهد وبنیان سد شادروان‌را (که وی سد گرگر مینامد) فقط بمنظور ساختمان پل و ارتباط بین شوشتر و اهواز میداند .

اما آنچه نگارنده شخصا تحقیق نموده‌ام در آن‌محل:
اولا کانالهائی برای آبیاری وجود نداشته
ثانیا ایجاد یک‌چنین آبشاری بدون منظور وسوای استفاده از نیروی ریزش آب آن‌هم در زمین غیر کوهستانی خیلی بعید بنظر می‌رسد .
ثالثا مهمتر از همه آنکه حفر کانال وسیع پائین بعدازسد دراینصورت معنی نداشته .
رابعا پل شادروان چشمه ندارد (درنقشه وعکسها نیز نمایان است) پس معلوم میشود که آب کانال بالائی فقط بوسیله تونلهای مخصوصی از طریق آسیاب‌ها بکانال پائین می‌ریخته و حفر کانال پائین نیز فقط بمنظور جبران این ۱۵ متر ارتفاع بوده که آب‌را به مسیر اصلی برگردانده .

بنا براین وجود این تاسیسات یعنی بندشاپور . بندشادروان و بند میزان شباهت کاملی بتاسیسات مرکز نیروی برق ابی کمپز دارد و نمیتوان باور کرد که حفر این کانال عریض و عمیق بدون منظور داشتن استفاده از نیروی‌محرکه آب حفرشده باشد و در هر صورت این کانال‌عظیم فعلا حفرشده‌موجوداست و آبشار آن‌دایراست.

جان کلام اینجاست :

که ما باجنبش مختصری میتوانیم در شوشتر ازهمین‌آبشار مرکز تولید نیروی برق آبی بقدرت حد اقل ۱۰۰۰۰ کیلووات ایجاد نمائیم زیرا کارهای مشکل پرخرج وپرزحمت آن‌را نیاکان ما انجام‌داده‌اند وشاید بیش‌از ۹۹۹۹ در ده‌هزار قسمت آن فعلاانجام شده و حاضر بکاراست و ما باید دو یا سه دستگاه توربین آبی بخریم ودرمحل کار بگذاریم ویقیناً بهای خرید ونصب کلیه‌تاسیسات از یکده‌هزارم کلیه کار بمراتب کمترخواهدشد

چون کانال حاضر ، سدحاضر، آب‌حاضر، آبشار حاضر و مصرف کننده حاضر است فقط چندنفر جوانمرد لازم‌است که بتاسیس چنین شرکتی اقدام نمایند .

با برق این آبشار میتوان اهواز شوشتر دزفول‌و... را از برق بی‌نیاز ساخت وفقط با نصب چنددستگاه تلمبه بزرگ برقی بدون بستن‌سد ونهرسازی‌های بزرگ وپرخرج قسمتی‌ازدشت حاصل خیز خوزستان‌را بسهولت آبیاری نمود وبعلاوه مسئله مشکل حمل و نقل آن‌حدود رابوسیله قایق‌ها واتوبوسهای الکتریکی‌بسهولت حل‌کرد ومیتوان اطمینان داشت که منافع سهام‌چنین‌مرکز تولید نیروئی اقلا چندهزار برابر بیشتراز منافع سهام مراکزتولیدنیروی برق مشابه آن درسایر کشورها خواهدبود .

درخاتمه لازم‌میدانم‌از فعالیت بیمانند مهندسین‌جوان‌شرکت آبیاری شوشتر که درهوای گرم‌و طاقت فرسای تابستان خوزستان دوراززن وفرزند بمنظور کمک یک‌مشت مردم بیچاره با فعالیت خستگی ناپذیری شب وروز کار میکردند قدر دانی نمایم . اینها شهررا لوله کشی کرده وباکمی وسائل ببستن‌سدهای موقتی‌وآبیاری مزارع و تهیه آب برای زارعین اقدام مینمودند خوشبختانه بنگاه کل آب‌یاری که برخلاف بسیاری از موسسات مشابه بدست‌یکعده از مهندسین دانشمند اداره میشود قدر اینگونه زحمات‌را میدانه بهمین جهت موفق شده است طرحهای عملی مفیدی‌هم برای عمران و آبادی کشور تهیه نموده وقسمتی از آن‌را بمرحلهٔ عمل گذارد واگر کار بهمین‌روش ادامه یابد و طرز کار آن ها برای سایر ادارات سرمشق‌قرار گیرد ملت ایران میتواند تاحدی بآتیه خودامیدوارشود.

بزرگترین نقاش عصر قاجاریه

که اورا در محافل هنری «رفائیل ایران» نام نهاده‌اند

میرزا ابوالحسن غفاری نقاش باشی صنیع الملك، عموی مرحوم کمال الملك و مؤسس اولین مدرسه نقاشی در ایران است

معروفترین آثار این هنرمند بزرك ، نقاشیهای تالار نظامیه (لقانطه) است که صنیع الملك بامر صدراعظم نوری ساخته است و دارای ۸۴ تصویر ممتاز ازرجال دربار قاجاریه است وصف سلام شاه را نمایان میسازد

میرزا ابوالحسن پسر میرزا محمد پسر میرزا ابوالحسن پسر قاضی عبدالمطلب غفاری کاشانی بموجب آثار وقرائنی که در دست است درسال ۱۲۲۹ هجری قمری متولد شده است جدش میرزا ابوالحسن مستوفی در زمان نادرشاه و کریم خان زند (۱۱۴۰ - ۱۱۶۰) در کاشان ضمن منصب استیفا نقاشی میکرده است چنانکه در سال ۱۱۴۷ هنگام تاجگزاری نادرشاه در صحرای مغان که از همهٔ ایران نمایندگانی برای حضور در تاجگذاری میرفته‌اند میرزا ابوالحسن مستوفی صورت قاضی عبدالمطلب پدر خودرا که سوار قاطر است و از کاشان عازم صحرای مغان بوده با آب و رنك ساخته است.

میرزا ابوالحسن غفاری ثانی که بعدها نقاشباشی وسپس صنیع الملك شد پس از فراگرفتن فن نقاشی در ایران و باقی گذاردن آثار نفیس بسبك مینیاتور قدیم ورئالیست جدید در اواسط سلطنت محمد شاه در حدود سال ۱۲۵۶ قمری در سی سالگی بتشویق ومساعدت حسینعلی خان نظام‌الدوله مشیرالممالك بایتالیا رفته چندسالی در موزه های فلورانس ورم مشغول نقاشی بوده از جمله تابلو هائی که نتیجه مسافرت بایطالیای اوست کپیه تابلوی معروف رفائیل موسوم به (مادونادی فرلین یو) است که در موزه واتیکان میباشد ودر کپیه مزبور بدرجه‌ای مهارت بخرج داده که استادان این فن کپیه اورا براصل ترجیح داده‌اند.

تابلوی مزبور متعلق بمیرزا علی اصغرخان امین السلطان صدر اعظم بود در جنگی که دولتیان باستارخان سردار ملی درپارك اتابك کردند تابلوی مزبور مورد اصابت گلوله واقع شد. میرزا علی اکبرخان کاشانی مزین‌الدوله آن را تعمیر کرده و تا این اواخر در مدرسه کمال الملك بدیوار آویخته بود.



تصویر صنیع الملك با دستگاه چاپی که روزنامه «دولت علیه ایران» را طبع مینموده . این هنرمند نامی با همین دستگاه کوچك و باچاپ سنگی ، بقدری روزنامه «دولت علیه ایران» مخصوصاً ۵۷ صورت رجال زمان را که در آن روزنامه است ، نفیس و زیبا چاپ نموده که حیرت آور است .

میرزا ابوالحسن خان غفاری در اواخر سلطنت محمد شاه بایران مراجعت کرده و در ۱۲۶۲ صورتی از حاجی میرزا آقاسی ساخته است که بی نظیر است وبعلاوه تابلوهائی که از صورت اشخاص معروف بیادگار گذارده در روی جلد چندین قلمدان بسبك رئالیست جنك ها وفتوحات نادرشاه را ساخته است که بسیار گران بها واز نوادرصنایع بشمار میرود.

درسال ۱۲۷۳ صورتهای تالار نظامیه راکه اکنون معروف بلقانطه میباشد درتحت نظرخود برای میرزا آقا خان اعتمادالدوله صدراعظم نوری باتمام رسانده‌است درهمان سال ناصرالدینشاه یك جعبه رنك طلا که دروسط آن یك گل الماس گرانبهای ثمین نصب بوده باو مرحمت فرموده‌اند.

(روزنامه وقایع اتفاقیه) که درآخر صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر منتشر میشد دراول سال ۱۲۷۷ هجری عدد شماره‌هایش به ۴۷۰ رسیده‌بود بموجب فرمان همایون شاهزاده علینقی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم طبع ونشر آنرا بمیرزا بو الحسن‌خان غفاری نقاش باشی واگذار نموده‌است.

ازشماره ۴۷۱ مورخ ۲۸ محرم ۱۲۷۷ (وقایع اتفاقیه) را (روزنامه وقایع) نام گذارده و نقش شیروخورشید سرلوحش که سابقا بوضع بچه گانه چاپ میشد مطابق صنعت ساخته است.

از شماره ۴۷۲ مورخ ۵ صفر ۱۲۷۷ اسم روز نامه بکلی تغییر یافته موسوم به «روزنامه دولت علیه ایران» گردیده باخط خویش وطرز نوینی بطبع رسیده ودر صفحه هفت همین شماره خبر زیر نوشته شده‌است:

چند نمونه از آثار صنیع الملك



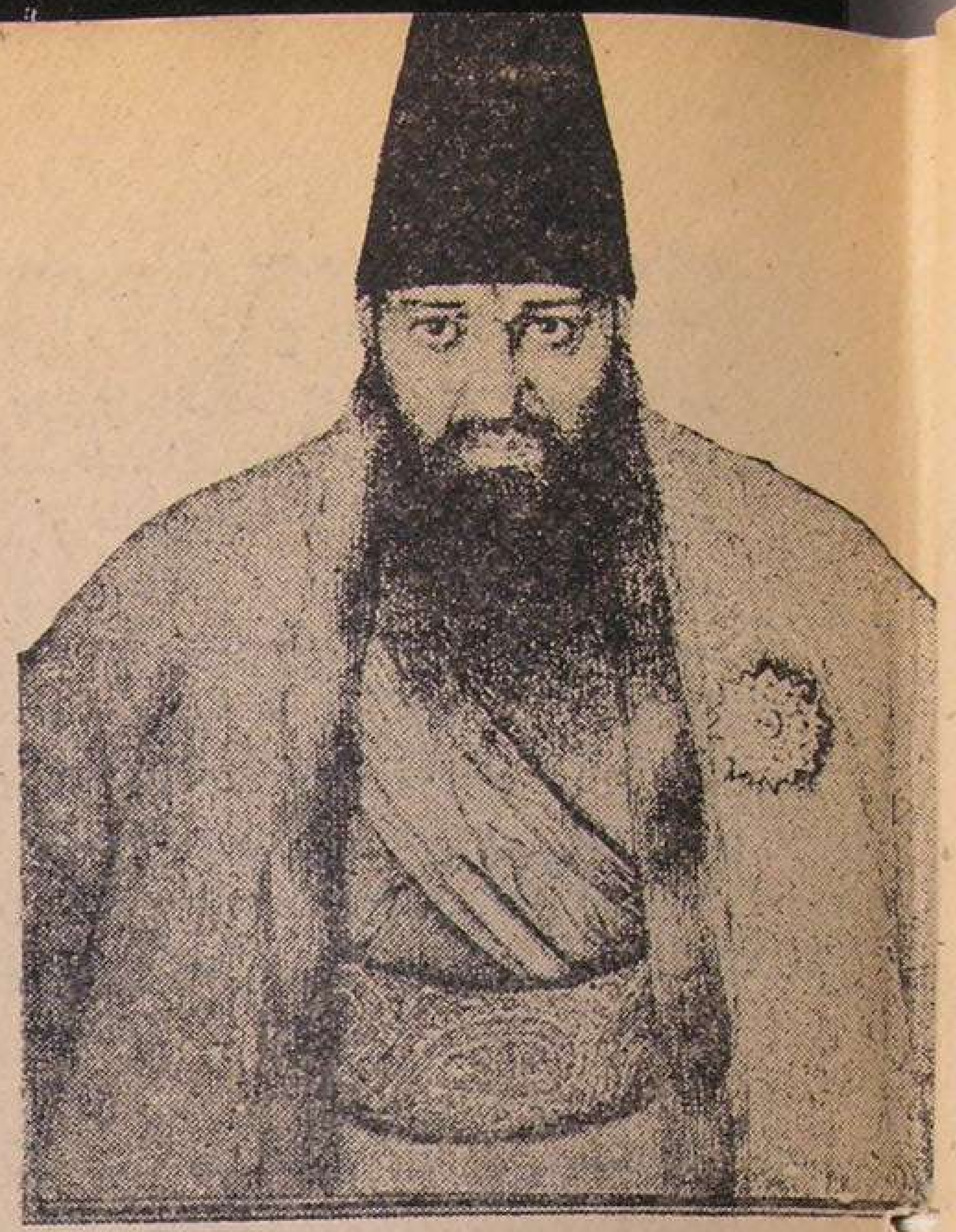
مرحوم مستوفی الممالك بزرك (میرزا یوسف)
اصل تابلوی امیر کبیر و مستوفی الممالك در موزه
ایران باستان است



این تمثال منسوب بامیر کبیراست ولی در باره تمثال امیر کبیر که ٥ شکل مختلف آن اکنون در دست است ، اختلاف نظر موجود است که در یکی از شماره های آینده مورد بحث قرار خواهیم داد.



شاهزاده
موید الدوله



صورت ملك الاطباء

صورت میرزا محمدرضا مستوفی



صدر اعظم نوری اعتمادالدوله

تابلوی صدر اعظم نوری و میرزا محمدرضا مستوفی متعلق به آقای معصومیان یکی از دوستداران هنر میباشد این دو تصویر وهمچنین تصاویر پشت جلدصورت ناصرالدین شاه وصورت یك زن را آقای معصومیان با کمال سخاوت در اختیارمجله قراردادند .

تابلوی ملك الاطباء و شاهزاده مویدالدوله ونیز تمثال خود صنیع الملك از روزنامه (دولت علیه ایران) متعلق بکتابخانه آقای خان ملك نویسنده مقاله گرفته شده است .

«چون میرزا ابوالحسن خان نقاشباشی درفن نقاشی مهارت کامل حاصل کرده لیاقت و قابلیت خود را در حضور مهر ظهور همایون بدرجه شهود و وضوح رسانیده خاصه در باره تصویر که از جمله فنون معظمه است مهارت دارد رای جهان آرای همایون شاهنشاهی علاقه یافت که این فن بدیع شریف نیز در ایران معمول و؟ریادشود لهذا طبع روزنامه دارالخلافه را بعهده او محول و مرجوع فرمودند که باقتضای موقع در هر روزنامه چند مجلس تصویر چاپ شود چنانکه در روزنامه هفته گذشته و این هفته معلوم میشود و فرمان همایون شرف صدور یافته در حق او خلعت مرحمت گردید» و نیز درهمین صفحه صورت صنیع الملك بقلم خود او بچاپ رسیده‌است.

بیست ماه بعد در شماره ۵۲۰ مورخ ۲۷ شوال ۱۲۷۸ میرزا ابوالحسن خان نقاشباشی لقب صنیع الملك یافته به تاسیس مدرسه نقاشی دولتی موفق شد. و در همان شماره برای قبول شاگرد اعلان زیر را درج نموده‌است. بنا بر این میتوان تاسیس مدرسه هنر های زیبا را در ایران در دوره معاصر از آن تاریخ دانست محل مدرسه مزبور در عمارت سلطنتی نزدیك میدان ارك بوده‌است

اعلان نقاشخانه دولتی

« چون در روزنامه سابق قلمی شده بود که بعد از اتمام نقاشخانه بجهت اطلاع مردم اعلان جدید خواهد شد که هر کس خواسته باشد طفل خود را به نقاشخانه ببرد که تحصیل این صنعت لطیف نماید دانسته باشد چون این اوقات عمل ترتیب نقاشخانه ازهر حیث پرداخته شده است اعلان و اعلام میشود که از این تاریخ ببعد هر کس خواسته باشد طفل خود را به نقاشخانه ببرد نقاشخانه دولتی باز است وصنیع الملك روزهای شنبه را خود بتعلیم شاگران خواهد پرداخت و سایر ایام شاگردان درهمان نقاشخانهٔ از روی پرده‌های کار استاد و صورتهای باسمه فرنگستان و غیره نقاشی و بتحصیل این صنعت بدیع میپردازند و روز های جمعه را که ایام تعطیل ملت و دولت است بجهت آمد وشد تماشائیان قرار شده‌است که از نوکران درباری و سایر اصناف اعم از هر کس طالب نقاشخانه باشد بیایند و تماشا نمایند بجهت اطلاع ناظرین اعلان شد »

در ۱۲۷۹ ناصرالدینشاه بصنیع الملك امر کرد شمایل مولای متقیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را مطابق شرحی که در کتاب های اخبار روایت شده بسازد که شاه آنرا همچون تمثال زینت سینه خود قرار دهد. صنیع الملك تمثال مبارك شاه ولایت را ساخته و تقدیم نمود فردای آن روز شاه سلام عام نشست و آن تمثال را در سلام بگردن آویخت و همگی پای تخت شاه را بوسه دادند تمثال نامبرده با یك بسته تربت که خود شاه از سرداب حضرت سیدالشهداء حسین بن علی بیرون آورده بود همیشه در یك جعبه و سپرده بصندوقخانه همایون بود شب اول هرماه جعبه مزبور را می‌آوردند و شاه پس از دیدن هلال ماه آن تمثال را زیارت میکرد

دو سال پس از افتتاح نقاشخانه دولتی در شماره ۵۵۲ (روزنامه دولت علیه ایران) مورخه پنجشنبه دوازدهم رجب ۱۲۸۰ در انتهای مقاله مفصلی راجع بمطبوعات سطور ذیل نوشته شده‌است:

« برای اینکه امور چاپخانه های ممالك محروسه و طبع کتب در تحت قواعد مفید درآید و در انتظام آن اهتمامی شود صنیع الملك رئیس ومباشر امور روزنامه و نقاشخانه و کارخانه دولتی باید در کلیه امر چاپخانه های ممالك محروسه مراقب و مواظب باشد که بعضی از نسخ که موجب انزجار طبایع است تحت انطباع نیابد»

در شماره ۵۹۱ روزنامه مزبور مورخ هشتم ربیع‌الاول ۱۲۸۳ بعلاوه روزنامه دولت علیه ایران که مصور بوده سه روزنامه دیگر در عالم مطبوعات ایران ظاهر شده و اعلان آن بشرح زیر منتشر گردیده است.

« چون توجه ملوکانه در انتظام امور دولتی از همه جهة زیاده است و در طبع روزنامجات که در اداره وزارت علوم است اهتمامی تمام فرموده‌اند حکم قضا توأم باعتضادالسلطنه وزیر علوم صادر شده که در هر ماهی چهار طغرا روزنامه از این قرار طبع شود ومیرزا ابوالحسن خان صنیع الملك از طرف وزارت علوم نایب باشد ــ اول روزنامه دولتی بدون تصویر ــ دویم روزنامه دولتی مصور - سوم روزنامه ملتی که بطور آزادی نوشته میشود - چهارم روزنامه علمی:

پس از این تاریخ دیگر اسم صنیع الملك در روزنامه های آن ایام و سایر نوشته های دولتی بنظر نویسنده این سطور نرسیده شاید در همان سال ۱۲۸۳ فوت نموده است زیرا وضعیت (روزنامه دولت علیه ایران) که مدت هفت سال در نهایت ظرافت باصورتهای استادانه بطبع میرسید بکلی تغییر یافته و شیر وخورشید سرلوحش دو باره بچه گانه و تصویرهایش ناقابل شده است بعلاوه از خویشاوندان مرحوم صنیع الملك نیز بتواتر شنیده شده که مشارالیه در ٥٤ سالگی بمرض سکته وفات نموده است.

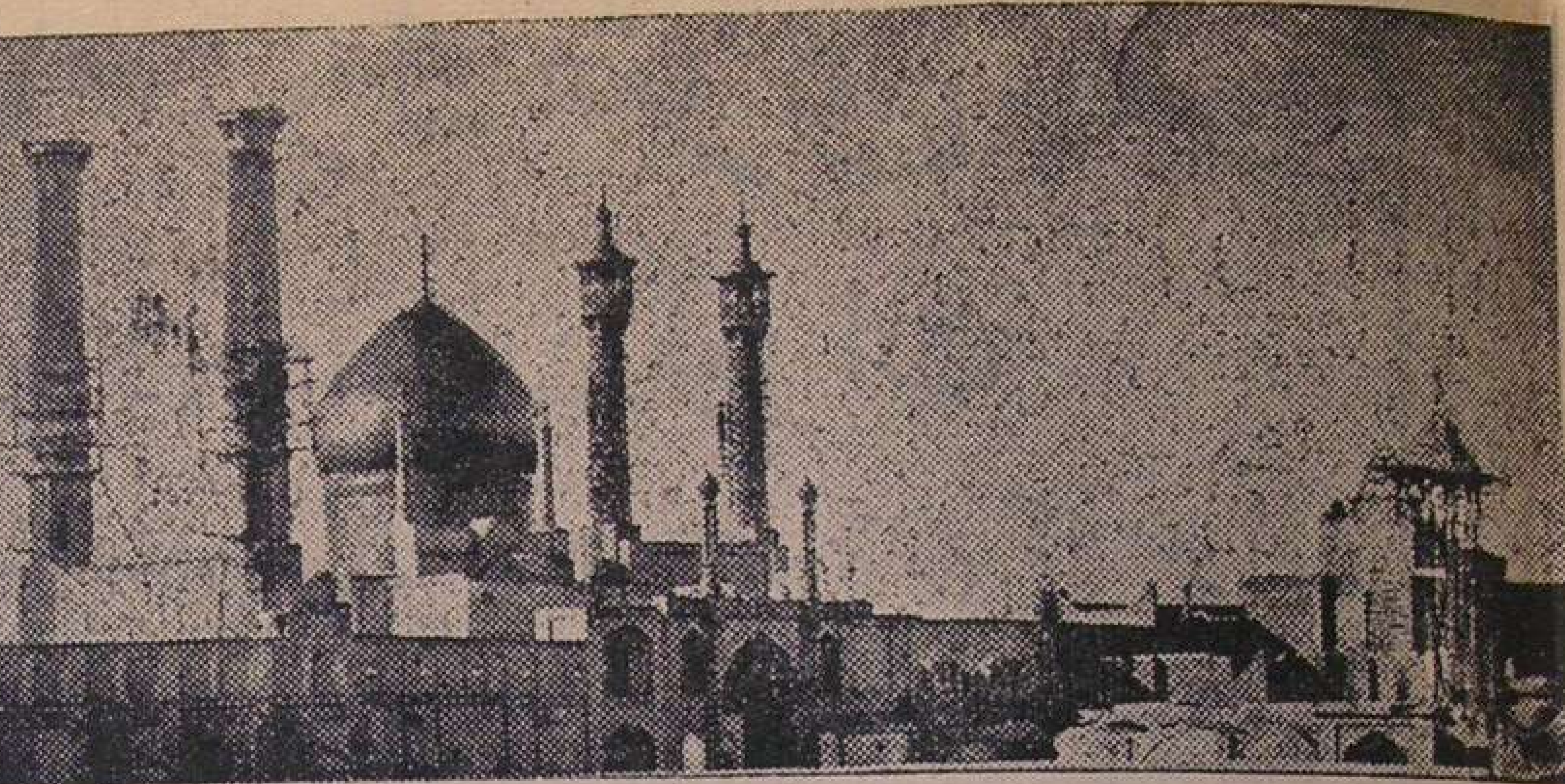
میرزا علیرضا پسر دوم میرزا محمد بن میرزا ابوالحسن مستوفی غفاری که برادر صنیع الملك میشد هم نویسنده‌ای صاحب قلم وهم نقاش بوده است ازکار های مشارالیه دو تابلوی روغنی دیده شده که یکی صورت نادر شاه افشار است با محمد شاه هندی و دیگری صورت کریم خان زند است که مشغول قلیان کشیدن میباشد.

پسر سوم میرزا محمد موسوم بمیرزا بزرك است ازمشارالیه دو پسر باقی ماند یکی میرزا ابوتراب خان غفاری که نقاشی زبردست بوده صورت های قسمت اول روزنامه شرف بقلم اوست مشارالیه در سال ۱۳۰۷ هجری در جوانی خودکشی کرد پسر دیگر میرزا بزرك میرزا محمد خان غفاری ملقب بکمال الملك است که مرتبه استادی وشهرتی بسزا در این فن حاصل کرده ومحتاج بمعرفی نیست.

از میرزا ابوالحسن خان صنیع الملك سه پسر باقی ماند پسر کوچکتر از همه که اسمش یحیی خان بود وصورتاً بسیار بپدر شباهت داشت وصنعت نقاشی را هم از پدر ونیای بزرك ارث برده بود ناصرالدین شاه اسم اورا ابوالحسن ثالث گذارد او هم بهمین طریق امضاء میکرد و بیشتر کارهایش کپیه از تابلو های اساتید اروپا بود از جمله کپیه تابلوی معروف آتش‌سوزی رم کار رفائیل است که اصل آن در موزه واتیکان میباشد ومشارالیه در ۱۲۹٦ کپیه کرده واکنون در موزه ایران باستان است.

ابوالحسن ثالث درآب ورنك هم استاد بوده صورت خالوی خود حاجی میرزا عبدالمطلب ادیب را در نهایت خوبی ساخته است.

مرحوم صنیع الملك مسلماً در نقاشی دارای فره ایزدی بوده درقرن گذشته ایران شالوده صنعت را او ریخته اساس مدرسه هنر های زیبا را او نهاده پایه این فن بدیع را او استوار کرده در هنرمندی وابتکار نظیر نداشته وهنوز کسی در ایران مثل او نیامده است.



در سفری که ناصرالدین شاه قاجار برای زیارت قم و تفرج محلات نموده بود در بین راه در منظریه آقا ابراهیم آبدار پدر میرزا علی اصغر خان امین السلطان را که در آن ایام همه کاره دربار ناصری بود چندین بار احضار کرد.

آقا ابراهیم حاضر نبود و هنوز بمنظریه نیامده بود. شاه بی نهایت متغیر شد و مامورینی چند پی او فرستاد پس از مدتی آقا ابراهیم از راه رسید همینکه از خشم و غضب شاه آگاه شد در دل خود نذر کرد که اگر از خشم و غضب شاه نجات یابد صحن عظیمی در قم بر مزار حضرت معصومه(ع) بر پا نماید.

پس از حضور عذری تراشید بطوریکه ناصرالدینشاه را خوش آمد و اورا مورد نوازش قرار داد.

آقا ابراهیم هم بنذر و عهد خود وفا کرد و سال بعد تصمیم بنای صحن جدید قم گرفت و بپول آن زمان یك کرور تومان برای این مقصود تخصیص داد.

برای انجام اینکار بزرك صد نفر استادان هنرمند نجار و حجار و کوره پز و بنا از تهران بقم حرکت دادند که آن صد نفر در قم مسکن اختیار کردند و نسلی از آنها اکنون در قم باقی مانده است ولی مهندسی و معماری بنا را بعهده استاد حسن معمار واگذار کرد که در عصر خود یکی از هنرمندان بنام و مشهور ایران بود که نظیر او در فن معماری و ساختمان آن روز نبود و در آن ایام در بنای ابنیه و آثار تاریخی از هوش و قریحه و استعداد خدا داد او استفاده می کردند. بنای صحن جدید قم تحت نظر استاد حسن در طی ده سال بانجام رسید که اکنون پس از سال ها از هنر مندی آن استاد زبر دست حکایت میکند مخصوصاً مناره های آن که در حکم اعجاز فن ساختمان است و بیننده از تماشای منظره زیبای آن سیر نمیشود. از کار های عجیب و حیرت انگیز استاد حسن که زبانزد خاص و عام شد اینست که وقتی دو مناره بلند صحن حضرت عبدالعظیم (ع) کجشد و وضع خطرناکی پیدا کرده بود همه معمار های تهران اظهار کردند که بجز برچیدن و تجدید بنا چاره‌ای ندارد و عمله ها هم جرئت نداشتند که بالای مناره روند و آنرا برچینند از اینرو خراب کردن آنها هم دشوار شده بود در این موقع استاد حسن را از قم خواستند و از او چاره جوئی نمودند استاد حسن تعهد کرد که بدون برچیدن مناره ها را راست کند و خطر ویرانی را از این بنای تاریخی برطرف نماید.

سپس از کمر مناره یك پالکی بست و خود او در پالکی نشست و مدت سه روز مشغول عملیاتی در بدنه مناره ها بود.

در آن سه روز مردم در صحن حضرت عبدالعظیم (ع) گرد آمده با کمال حیرت نگران اعمال و نتیجهٔ کار استاد حسن بودند و بسیاری از معماران و بنا ها نیز از تهران بحضرت عبدالعظیم آمده و پیش خود استاد حسن و کار اورا مسخره میکردند ولی پس از سه روز مردم همه دیدند که مناره ها راست شد و از آن تاریخ تاکنون پس از سالها همچنان مستقیم و پایدار مانده است.

مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار هم در بنای مسجد سپهسالار از استاد حسن استمداد کرد و قسمت عمده شاهکار های حیرت انگیز این بنا یادگار استاد حسن است. و اگر در تمام قسمتهای این ساختمان نظر استاد حسن را بکار بسته بودند این بنا از آنچه امروز هست با عظمت تر میشد.

از مرحوم استاد حسن نقل میکنند که گفته بود من میتوانم از قم تا تهران را یك طاق پنجاه ذرع دهنه بزنم بدون ستون وسط و عقیدهٔ فنی او این بود که ذره‌ای کج شدن یك آجر در ستون و طاق که بناء متوجه آن نشود کار را تماماً خراب میکند. و اگر بناء بتواند جوری مراقبت در کار نماید که ذره‌ای کجی و انحراف در قرار دادن آجر ها پیدا نشود کارش بی عیب و نقص خواهد بود.

استاد حسن معمار متجاوز از هشتاد سال عمر کرد و درباره خلق و خوی او گفته اند که مردی بود تا حدی شوخ و بذله گو و بی نهایت فروتن و متواضع و بدون ادعا و تکبر مخصوصاً در کار های خود هیچوقت توقع مزد سنگین نمیکرد و حب مال نداشت و فقط بکار و هنر خود عشق میورزید و بتمام معنی یك هنرمند واقعی بود.

جبرئیل شدن استاد حسن

یکی از حوادثی که در زندگانی استاد حسن رویداده و شایستهٔ تذکار است واقعه ذیل است:

در سالهای پیش شاید تا ۲۰ سال قبل در ماه صفر در صحن امامزاده حمزه حضرت عبدالعظیم (ع) همه ساله از طرف خدام آستانه مجلس سوگواری برپا میشد. شبها در آنجا روضه میخواندند و روز ها پیش از ظهر مجلس تعزیه خوانی برپا می نمودند. ماه صفر یکی از این سالها ظاهرا مصادف میشود با هنگامی که استاد حسن در حضرت عبدالعظیم بود و گویا در آنهنگام مشغول مرمت و تعمیر گنبد مرقد حضرت امامزاده حمزه یا امامزاده طاهر بود.

بقیه در صفحه ۳۸

يك مسابقه بزرك هنری

برای زنان و دختران ایران

ما از عموم زنان و دختران هنرمند ایران دعوت میکنیم که در این مسابقه بزرك هنری شرکت نموده و نام و افتخار بزرگی برای خود در میان اقران و همکنان احراز نمایند

زن خود بزرگترین شاهکار آفرینش و یکی اززیبا ترین بدایع خلقت است و اگر بزیور هنر و دانش آراسته شد فرشته سعادت و رستگاری خواهد بود.

خوشبخت کشوریکه دارای زنان هنرمند باشد و سعادتمند ملتی که در دامان مادران هنرور پرورش یابد یك دختر فرزانه ، یك کدبانوی خانه باید هنر را بزرگترین زینت خود شناخته در کسب آن از هیچ نکته ودقیقه ای فرو گذار نکند.

ما میدانیم که زنان ما غالباً دوستدار هنر و زیبائی هستند و ذاتا قریحه ابداع وابتکار دارند و اگر از آنان تشویق بعمل آید هنرمندان بزرگی از میانشان برخواهد خاست ، از اینرو برای ایجاد یك نهضت بزرك هنری در میان بانوان و دوشیزگان کشور و بمنظور پرورش ذوق و استعداد و سنجش هنرمندی آنان تصمیم گرفته ایم که در آغاز مهر ماه امسال یك نمایشگاه بزرك هنری از مجموعه آثار و بدایع هنری و نمونه های کار های دستی دختران و زنان ایران ترتیب دهیم و از این راه بانوان هنرمند را بجامعه معرفی نموده موجبات تشویق آنان‌را فراهم سازیم

ما نوع کارها و آثار هنری را که در این نمایشگاه عرضه خواهد شد محدود نمیکنیم . این نمایشگاه برای قبول همه گونه و همه نوع آثار صنعتی و هنرهای زیبا آماده خواهد بود بطور مثال انواع کارهائی‌را که دختران و بانوان هنر مند میتوانند در نمایشگاه بمعرض نمایش بگذارند در اینجا مینویسیم

۱ ـ کارهای نقاشی ایرانی | مینیاتور روی کاغذ | مینیاتور روی برنج و صدف‌وعاج و غیره

۲ ـ تابلوسازی سبك جدید) آب و رنك ، رنك و روغن ، سیاه قلم ،) نقاشی با قلم فرانسه

۳ ـ کارهای‌دستی تزئینی) ابریشم دوزی ، نقاشی روی پارچه ، فیله بافی ، لباس بچه) و کار دستی و اسباب بازی کودکان

۴ ـ گل‌سازی بانواع مختلف با پارچه ، کاغذ ، پر، پولك

۵ ـ کلاه دوزی

۶ ـ منبت کاری وشبکه‌سازی باچوب

هنگام افتتاح نمایشگاه از مقامات عالی در خواست خواهدشد که بنام تشویق هنر نمایشگاه را افتتاح نمایندودر مدتیکه کمتر از یکهفته نباشدنمایشگاه برای تماشای عموم دایرخواهد بود . و رجال و بزرگان‌وهنرمندان‌نیزازنمایشگاه دیدن خواهند نمود .

پس از خاتمه نمایشگاه ، کلیه آثار از طرف هیئتی مرکب از مشاهیر هنرمندان کشور بدقت‌مورد بررسی قرار خواهد گرفت و بهر یك از کارها و همچنین بمجموعه آثار هر کس نمره داده خواهدشد بکسانیکه حائز رتبه‌اول‌ودوم وسوم شناخته شوند درطی جشنی جایزه گرانبهائی داده خواهدشد و تقاضای تشویقات دیگر از قبیل نشان و مدال نیز برای آنها بعمل خواهد آمد. ضمنا اسامی و عکس کلیه کسانیکه در این نمایشگاه شرکت نموده اند باذکرآثار آنها در مجله چاپ خواهدشد

زنان و دختران هنرمندی که مایل بشرکت در این مسابقه هستند میتوانند ضمن نامه‌ای آمادگی خود و همچنین نوع آثار هنری خود را بما اطلاع دهند و هرگونه توضیحاتی در این موردخواسته باشند ازمابخواهند



بقلم هادی جزائری

قسمت دوم

شهر سرینگر پایتخت کشمیر ازدوسو بین‌دورشته کوه محصور است . برفراز یکی معبد هندوئی است موسوم به تخت سلیمان و بنابرمشهور بنائی است دوهزار ساله وگویا سلطان محمودغزنوی ضمن حملات خویش درهند هنگامی که به کشمیر پای گذارده دست‌از شمشیر برداشته وطبع سر کشش بر آستان بدایم‌این سامان سر تسلیم وصفا فرود آورده‌است تاجائی که بر خلاف معمول در این معبد نماز گذارده و ازانهدامش‌چشم پوشیده است . جمعی‌ازماروزی عصر برای دیدن‌معبد از کوه بالارفتیم لکن دیروقت بود وشب فرا رسید وبماگفتند که دراین ساعت اطراف معبد مار بسیار است و عبور خالی ازخطر نیست . ناچار این‌کار را بوقت دیگر گذاردیم غافل‌از اینکه دیدار کشمیر مدتی دراز وشاید برای همیشه مقدورمان نخواهد شد .

بر فرازکوهٔ دیگر سواد قلعهٔ بابرج وباروی محکم نمایان است .

این قلعه را جهانگیر امپراطور مغول ساخته و منظورش حفظ وحراست شهراست وازآن تاریخ تاامروز سربازخانه ومحل پادگان میباشد .

کشمیر همواره ییلاق‌و تفرجگاه بزرگان هند واهل‌دل بوده البته امپراطوران مغول نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند چنانکه ازعهد اکبر به بعد عموما قسمت عمده عمر خویش‌را کنارچشمه و در آغوش مرغزارهای این‌سامان بسر برده‌اند و برای خود و زنان سیمبن بر خویش عمارات وباغهای بی‌مثل به‌سبك باغهای صفوی بنا نهاده‌اند که بهترین آنها باغ نشاط وشالیماراست که‌هریك نمونه کاملی‌از ذوق و زیبائی‌میباشد .

این باغها در دامان تپه‌هائی واقعند که حلقه‌وار شهر رادر برگرفته و بردریاچه «دال» مشرف میباشند . پلی و راهی سنك چین باغ نشاط رابجزیره مصنوعی که وسط دریاچه‌از چهار چناری بسیار زیبا تشکیل گردیده متصل میسازد . این باغ‌در طول‌خود چهار خیابان دارد که اطراف‌آن چنارهای سیصد ساله رسته و سر بفلك کشیده‌اند و ازآب چشمه سار ها جوئی بزرك با آبی زلال جاری است که پس ازعبور ازآبشار های‌متعدد وسط باغ استخری تشکیل میدهد . وسطاین استخر کوشکی است به سبك چهل ستون ولی شیروانی بام‌آن تقلیدی است از شیروانیهای‌چینی . اطراف کوشك فواره های بسیاری بارتفاع زیادمیجهند و دریائی از زیباترین گلها گرداگرد استخر است وازدور صحنه‌ای‌ازحکایات‌هزار ویك شب و صفحه ازتاریخ عهدعظمت و جلال امپراطوران‌مغول‌را مجسم‌میسازد

کشمیر اگرمطمح نظرمردم‌بصیر وصاحب ذوق گردیده تنها بعلت سبزه وصفایش‌نیست بلکه عللی دیگرنیزدر این‌امر دخیل‌میباشد که ازجمله معبد امرنات است .

این معبد غاری است ازنوع یخچالهای طبیعی در دامان یکی از قلل مرتفع هیمالیا ودر قسمتی ازسال بواسطه ریزش‌آب و شدت سرما درآن ستونهائی از یخ تشکیل‌میشود واین ستون ها بواسطه خاصیت منشوری که دارند نوررا تجزیه کرده وبه الوانی‌دلپذیردر کنج وکنار غار منعکس میسازند و بواسطه همین کیفیت غار و ستونهای آن درنظر هندو ها جنبه‌الوهیت یافته‌وآنرا «امَرنات» یعنی مجمع خدایان و ارواح جاوید بام نهاده‌اند وهر سال کاروان های بزرگی از هندوها باگیسوانی‌ژولیده و چشمانی که شراره جذبه و توجه ازآن هویداست اغلب لخت وبرهنه ازاقصی نقاط هند برای زیارت امرنات به کشمیر میایند وچه بسیار از ایشان که‌ازصدمه بادو بوران بین‌راه‌جان‌میدهندولی‌حرارت‌ایمان‌باندازه‌ایست که بازماندگان‌رااز پیمودن راه وتحمل شدائد بازنمیدارد .

شیوع اسلام در کشمیر از نقاط دیگر هند دیرتر بوده و تا سه قرن‌بعد از حمله سلطان محمود غزنوی دراین ناحیه‌ازاسلام‌اثری نبوده است ولی ازآن پس جمع کثیری ازمردم کشمیر اسلام‌آوردند و این‌کار بدون جبر وخونریزی صورت گرفت . مسلمانان بتدریج مشاغل‌عمده را قبضه نمودند تا آنکه‌در حدود ۱۳۳۸ میلادی‌دست امرای هندو از عموم کارها کوتاه شد ودراین تاریخ شخصی بنام شاهمیر الیاس شمس الدین مالك تخت وتاج کشمیر گردید و نخستین

سلسله حکمرانان مسلمان اینخطه را تاسیس نمود . چندی بعد سلطنت
از این‌خاندان منتزع گردید و به سلسله‌دیگری رسید که موسس آ
شهاب الدین نام‌دارد دراین اثنا نوبت حکمرانی کشمیر بسامی
رسید سنگدل وسفاك که به بهانه مذهب خونریزیهای بسیار نم
وویرا اسکندر بت شکن لقب داده‌اند ودرمدت بیست و پنج سا
زمامداری خویش آنی‌از خونریزی وخرابی غافل ننشست .

بعد از اسکندر بت‌شکن‌تاج و تخت کشمیر بمردی ر
بسیار عادل و مقتدر موسوم به زین العابدین و مردم کشمیر وی
« زینل شاه کبیر » میخوانند .

وی پنجاه سال سلطنت کرد و برخلاف سلف خویش‌جو
وداد کاری‌نکرد .

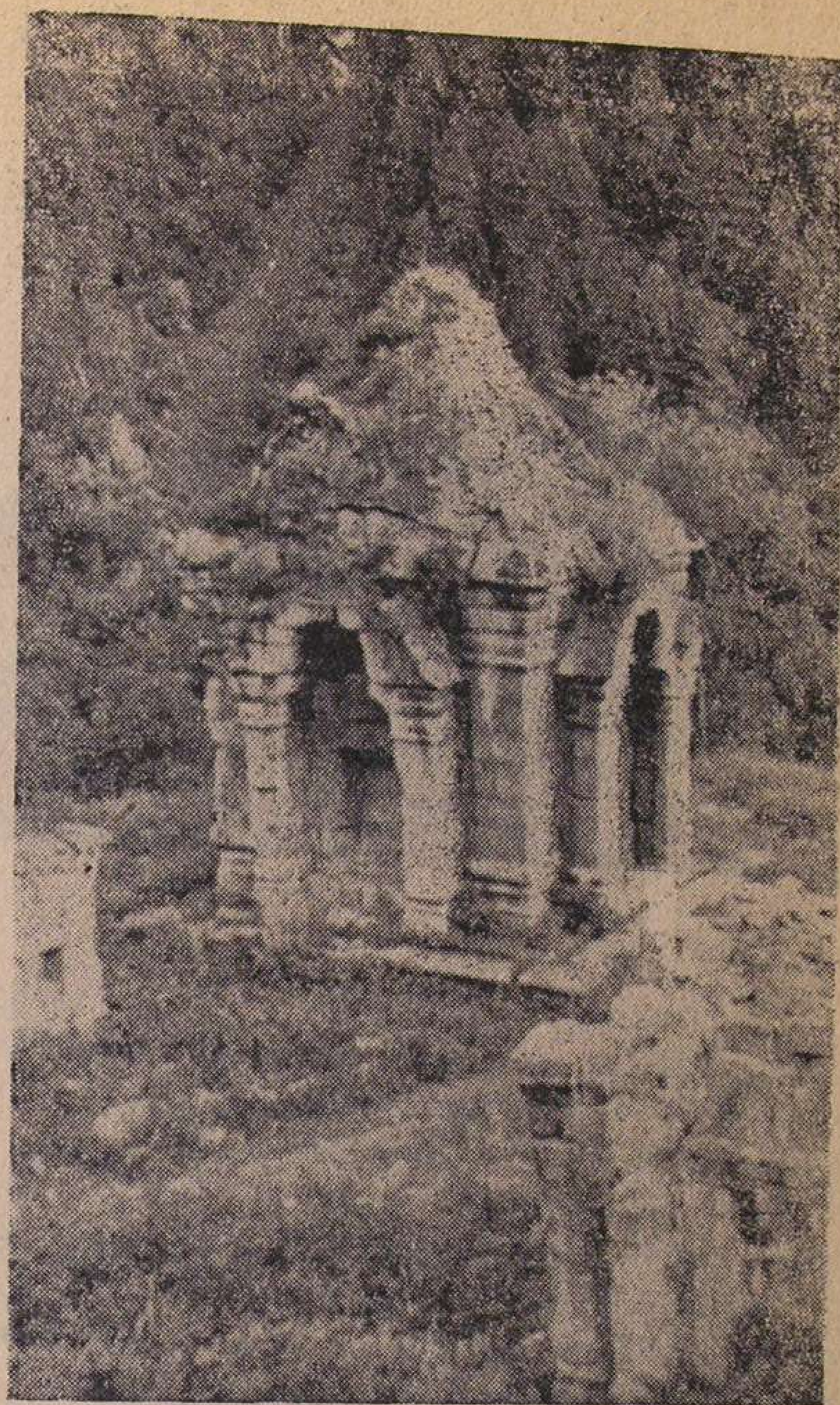
این سلطان یکی از دلباختگان تمدن و فرهنك ایران ب
و در راه اشاعه‌آن کوششهای بسیار نموده است . بطوریکه‌در
مساعی وی این تمدن و فرهنك در کشمیر پایه و مایهٔ جسا
یافت .

زینل شـاه از ایران مخصوصا خراسان زارع و صنا
بسیار بکشمیر برد و دربارش پیوسته مجمع‌علما و گویندگان‌پار
زبان و جلوه گاه ادبیات ایران بود تا جائی که فارسی زبان
و لفظ قلم شد و بر پیشانی هر بنا و حتی روی سنگهای قبر
و نثرا بخط شیرین نستعلیق نگاشته گردید واین وضع تـا ۱۹
دوام‌داشت .

ولی در این تاریخ سیکها بر این ناحیه تسلط یافتند و
و تاج کشمیر را تصاحب نمودند و بنای ایذاء مردم را گذاشت
اشاعه زبان و رسوم خویش اصرار ورزیدنـد و لذا زبان و اد
فارسی رو بزوال‌وانحطاط‌نهاد .

حفریات و کشفیاتی که در کشمیر بعمل آمده نشان‌مید
که کشور ما و کشمیر از لحاظ تمدن و فرهنك همواره در ار
وتماس بوده اند .

ولی بعد از اسلام خاصه در دوران‌سلاطین صفوی این
ارتباط محکمتر شد و ابنیه و آثار آن عصر گواه این گفتار
بارگاه شاه همدان که یکی از خانقاهای معتبر کشمیر است

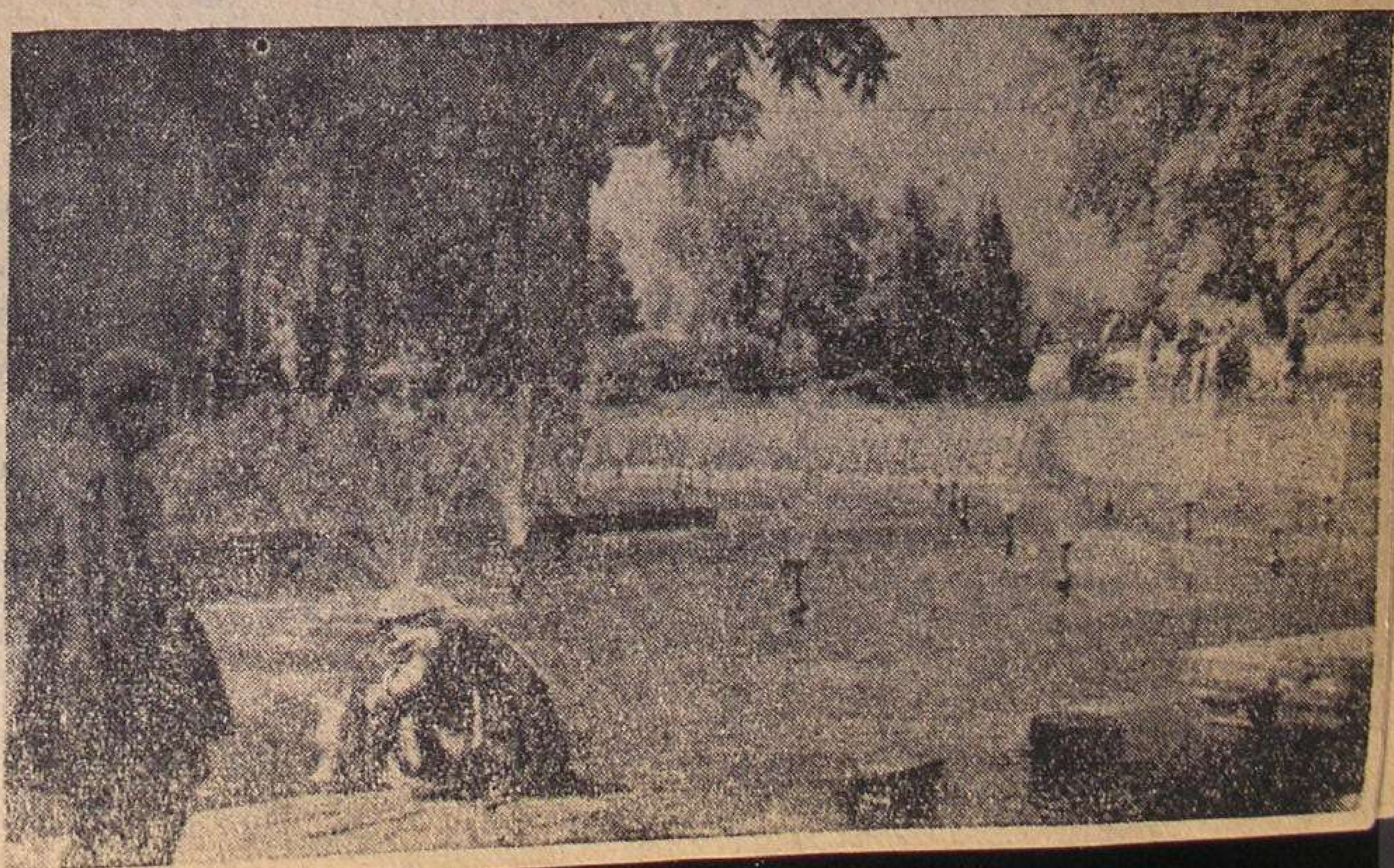


بت خانه تخت سلیمان که بر فراز کوهی در مجاورت پایتخت کشمیر بنا گردیده

شیخ محمدعبدالله از پیشوایان معروف کشمیر با آنکه مسلمان
طرفدار الحاق کشمیر بهندوستان میباشد .



فواره های استخر باغ نشاط کشمیر منظره‌ای بس‌دلکش‌و بدیع دارد



است عظیم دارای طالار های متعدد و ستونهای چوبی . بقول یکی از دوستان بهترین تعریف آن اینست که بگوئیم چهل ستونی است بارتفاع عالی قاپو با این تفاوت که چوب بندیهای سقف این بناز چوب بندیهای بام چهل ستون و عالی قاپو بمراتب حیرت انگیزتر است .

این چوب بندی ها هفت طبقه میباشد و الوار های قطور را با مهارتی کامل مهار کرده بهم بسته اند و فاصله طبقات طوری است که هنگام ضرورت نجار و کارگر بآسانی میتواند در فواصل آنها رفت و آمد کرده بترمیم آنها بپردازد .

صنایع دستی کشمیر شهرت جهانی دارند و چنانکه میدانیم مطلوبترین آنها ترمه و شال است .

ولی متاسفانه این صنعت فعلا در حال انحطاط و متارکه میباشد و آنگونه شالها که مایه اعتبار و موجب افتخار خانواده ها بود و چون گوهری گرانبها پشت در پشت بارث می رسید دیگر بدست نمیآید .

این شالها بر دو نوعند: یك رو وشالهای دو رو که پشت و روی آنها تفاوت ندارد مرغوبتر و ذیقیمت ترند .

این اوقات ابریشم دوزی و قلاب زنی جای ترمه و شال را گرفته و منبت و مشبك و قالی بافی و تهیه اشیاء از خمیر کاغذ در اوج ترقی و کمال خود میباشند .

صنعت قالی بافی در زمان اکبر امپراطور مغول بهندوستان رفته ولی در سالهای اخیر قبل از جنك ترقی و بهبود عمده حاصل نموده است .

بطوری که بین بعضی قالیهای کشمیری و قالیهای خوب ایران تفاوت محسوس نیست و نقشه آنها عموما نقشه صفوی است که توسط استادان و نقاشان ماهر تهیه و طراحی میشود.

سرهاری سینك مهاراجه کشمیر میخواست استقلال کشورش را حفظ نماید ولی جریان حوادث اورا ناگزیر نمود که الحاق کشمیر را بهندوستان اعلام کند



***

چنانکه قبلا اشاره شد در ۱۸۱۹ طوایف سیك بر کشمیر تسلط یافتند و این خطه را از کشور افغانستان منتزع کردند و در مدت بیست سال دوره فرمانروائی خود نسبت بمال و جان و عقاید و رسوم مردم این سامان تعرض و تعدی بسیار نمودند بطوری که کشمیر کانون فتنه و اغتشاش شده بود و چون این ناحیه از نظر جغرافیائی و نظامی موقعیت بسیار حساس دارد و ادامه این بی نظمی بهیچوجه صلاح نبود حکمرانی کشمیر بخانواده گلان سینك واگذار گردید.

مهاراجهٔ که فعلا مدعی حکمرانی کشمیر است شخص چهارم

این مرد از عشایر آفریدی است که در کشمکش اخیر بدست نیروهای هندی اسیر گردیده بطوریکه درعکس دیده میشود نیروهای هندی هنوز اونیفورم انگلیسی بر تن دارند .



ازمهاراجگان این کشور میباشد و در دوران جنك چون جمعی از اتباعش داخل ارتش متفقین شده و عده از آنهـا به ایران اعزام گردیده بودنـد وی برای ترغیب و تشویق آن ها سفری به ایران نموده‌است.

جمعیت کشمیر اقلانودو پنج در صد مسلمانند ولی درتاریخی که من آنجا بودم عموم کار ها بدست سیکها و هندو هـا سپرده شده بود.

مردم از رفتار عمال مهاراجه رضایتی نداشتند و به ایشان با نظر بغض و کینه می نگریستند و قصر های‌مجلل و باغهای‌مصفای مهاراجه در قبال خانه های خراب‌و دهات ویران اطراف که‌مسکن جمعی مردم برهنه و بی خون بود خاطر هر بینندهٔ را ملول میساخت‌و قسمت عمدهٔ از دسترنج مردم فقیر و مستمند کشور به عنف اخذمیشد و صرف تفنن و تجمل دستگاه دولت میگردید لـذا هرچندی یکبار انقلابـاتی رخ میداد و مردم بر علیه مظالـم عمال حکومت قیام می نمودند.

قبل از استقلال و تجزیه هندوستان جمعی ازآزادیخواهان کشمیر حزبی داشتند و ریاست آن بـا شیخ جوانی بود موسوم به شیخ عبدالله ملقب به شیر کشمیر که اغلب برعلیه‌مهاراجه و عمال‌وی نطقهای آتشین ایراد مینمود.

وی و هوا خواهانش با حزب کنگره هند دوست و هم داستان بودند و چون دو سال پیش شدت اعمالشان از حد گـذشت مهاراجه او و بعضی از همدستانش را محاکمه و محکوم ساخت و هنگامیکه نهروخواست برای‌دفاع وحمایت وی‌بکشمیر بیایدمهاراجه از ورود وی جلوگیری کرد و چون از طرف نهرو اصرار و پا فشاری شده بود سربازان مهاراجه وی را به ضرب سر نیزه‌مجروح نمودند.

هنگامی که هندوستان تجزیه شد و به پاکستان و ایندیا منقسم گردید به شاهزادگان هند اختیار داده شد که یکی از دو کشور ملحق گردند.

مهاراجه کشمیر پس از مدتی تردید الحاق خود رابکشور هندوستان اعلام داشت ولی این عمل بکلی بر خلاف تمایلات اکثریت مردم کشمیر بود.

لذا دست بشورش‌وانقلاب‌زدندو بین ایشان و قوای‌حکومت تصادماتی رخ داد و جمعی بی‌گناه کشته شد و فجایعی بسیار صورت گرفت.

در این خلال باکمال تعجب شیخ عبدالله هوا خواه و فدائی مهاراجه شد و کسی را که تا آن روز مسئول تمام بد بختی های مردم و خرابی‌های کشمیر معرفی مینمود بفاصله چند ساعت مجسمه عدل وانصاف و نمونه جوانمردی وآزادیخواهی شناخت.

هنگامی که‌خبر این وقایع‌و تعدیات‌عمال مهاراجه مخصوصاً فرقه سیك شایع شد عموم مسلمانان هند مخصوصا طوایف سرحدی را متاثر ساخت و بحمایت هم کیشان بر انگیخت و دسته سیاسی دیگری بنام « نهضت آزاد کشمیر » بریاست سردار ابراهیم خان تشکیل شد وفریقین‌دست بجنك و کشتارزدند وبطوریکه‌خوانندگان محترم اطلاع دارند آتش این فتنه‌هنوز زبانه میکشد

استاد حسن یك معمار بزرك ایرانی

بقیه از صفحه ۳۲

روزی درامامزاده حمزه تعزیه قربانی کردن‌حضرت‌اسمعیل را برپا کرده بودند حساس ترین صحنه این نمایش مذهبی آن جائیست که حضرت ابراهیم خلیل کارد برحلق فرزند خود اسمعیل نهاده بفرمان خدا قصد ذبح او را دارد دراین هنگام جبرئیل از آسمان نازل میشود و گوسفندی باخود همراه میاورد تا حضرت ابراهیم گوسفند را بجای‌فرزند خود قربانی نماید. تعزیه خوانها از بودن استاد حسن در حضرت عبدالعظیم استفاده کرده درصدد بر میایند که ابتکاری بخرج دهند و جبرئیل را طوری از آسمان بزمین بیاورند که در بینندگان ایجادتحسین وحیرت نماید.

هر طور بوده استاد حسن‌راکه در این هنگام پیر مردی سالخورده بود با مقصود خود موافق مینمایند و استادحسن دوطناب از فراز بام ایوان امامزاده حمزه بداخل صحن روی حوض که صحنه نمایش بود وصل کرد و يك جعبه چوبی را بنحوی روی آن قرارداد که باسانی روی طناب میلغزید و پائین میامد. آزمایش چندین بار قبل از تعزیه بعمل آمد در آزمایشها خود استاد حسن که در درون جعبه نشسته بود از فرازبام باسانی بزمین آمد با وجود این آزمایشها کسیکه نقش جبرئیل را نیز عهده داشت زیر بار نرفت که درجعبه بنشیند ناچار گریبان استاد پیرمردرا گرفتند که بیا خودت نقش جبرئیل را ایفاء کن.

استاد حسن هرقدر گفت اینکار از من ساخته نیست دست‌از او برنداشتند وآنقدر برخواهش وتمنا افزودند تا پیرمرد هنرمند را راضی باینکار کردند وچند بیت شعر مناسب هم باو آموختند که آنرا بخواند ولی استاد حسن زیر بار پوشیدن لباس جبرئیل نرفت و قرار شد با همان لباس معمولی خودش این نقش را انجام داده کار جبرئیل تعزیه را انجام دهد.

تعزیه شروع شد و هنگام ذبح حضرت اسمعیل فرا رسید ناگهان مردم ملاحظه نمودند دوطنابی که بکنار حوض آویخته بودند بحرکت در آمد وجعبه‌ای که استاد حسن در درون آن نشسته وگوسفندی در جلوی خود قرارداده بود از فراز بام روی دوطناب نمایان شد.

جعبه آهسته آهسته پائین میامد صدای تحسین‌واعجاب مردم بلندبود. استاد حسن هم شروع بخواندن اشعارخودنمود وباصدای نازك وضعیف خود چدبیتی از شعرها خواندراینموقع صدای‌همهمه مردم و موزيك موجب رم کردن گوسفند شد و گوسفند بسختی شروع بدست وپازدن کرد و هرقدر استاد حسن میکوشید گوسفند را نگاه دارد ورام کند میسر نمیشد.

بالاخره گوسفند تعادل را برهم زد و جعبه و گوسفند و استاد حسن بیچاره سرازیر شدند و مجلس بهم خورد. بیچاره استاد حسن‌از این زمین‌خوردن صدمه سختی دید و از قرار مدتی بیمار و زمین گیرشد ولی صدمه جانی باو وارد نیامد و پس‌از این واقعه باز هم سالها جهان ساختمان و هنر از وجود او بهره‌مند بود. در باره اینواقعه استاد حسن گفته بود همه‌چیزرافکر کرده بودم بجز اررم کردن گوسفند. این هم واقعه جبرئیل‌شدن اینمرد هنرمند وبی‌نظیر بود.

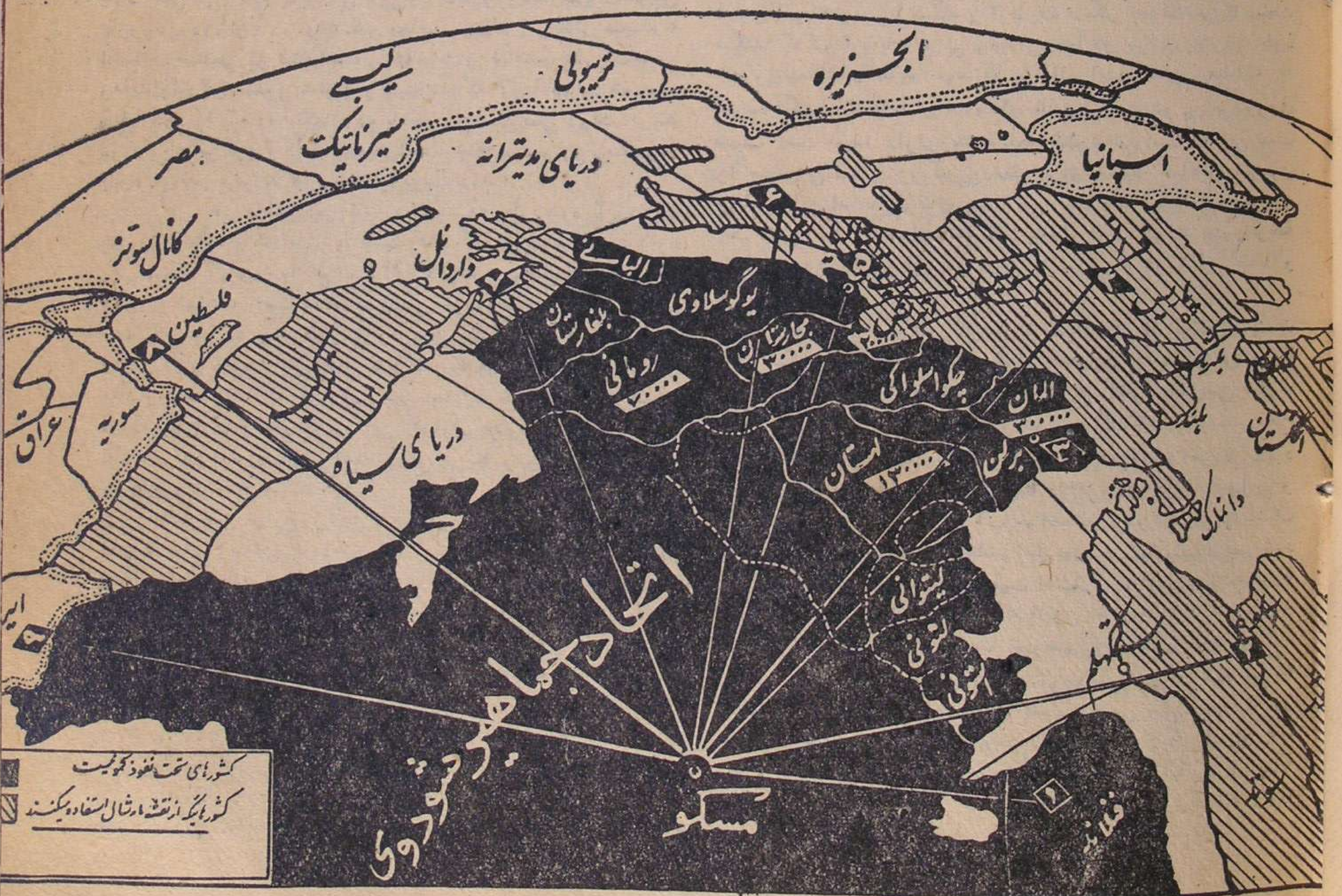
آیا دنیا رو بجنگ میرود؟

حقیقت اوضاع سیاسی جهان

از دریچه چشم بزرگترین مفسرین سیاسی جهان

مقایسه اقتصاد و قدرت نظامی امریکا و شوروی

آیا شورویها بسلاح اتمی دست یافته اند؟ قضاوت مردم شوروی در باره امریکائیها و انگلیسها



اختلاف دو دولت بزرك شوروی و امریکا پس از وقایع این ماه بجاهای بسیار باریك و حساس کشیده شده و بهمین جهت نگرانی زایدالوصفی اکنون سراسر مردم جهان‌را که بشدت‌ازجنك و خون ریزی بیمناکند فرا گرفته و همه از یکدیگر می پرسند آیا این جنك وحشتناك سردی که اکنون بین دول بزرك در گیر است منجر بجنك خونین واقعی میگردد ؟

مقاله ای که در اینجا از نظر خوانندگان میگذرد و با استفاده از نظریات بزرگترین مفسر سیاسی جهان تهیه شده تا حدی حقیقت اوضاع سیاسی دنیا را برای شما روشن میسازد و مقاصد و هدف های دول بزرك را مشخص مینماید.

رئیس جمهوری و سناتور ها و روسای کشور های متحده امریکای شمالی‌مکرر اظهار کرده‌اند که‌امریکامایل بجنك نیست حالا باید پرسید اگر امریکا طرفدار جنك نیست آیادولت شوروی در نظر دارد علیه امریکا جنك را شروع کند ؟ یا اینکه اگر امریکا پیش از امروز احساس خطر نمود و روسها باز هم سعی در پیشرفت نفوذ خود در اروپا نمودند امریکا ناگزیر باعلام جنك‌خواهدشد ؟

در باره نظریات شوروی بطور کلی مطبوعات آن کشور ساکتند و همچنین راجع به نقشه های استراتژیکی و اقتصاد نظامی خود بحثی نمی کنند بنابر این بقول خبرنگارروزنامه معروف‌سویس «ژورنال دوژنو» در واشنگتن محافل مطلع امریکائی هیچگونه اطلاعات مستقیمی از نقشه احتمالی شوروی و مقاصدو نظریات‌حقیقی زمامداران آن کشور ندارند و نمیدانند که آیا دولت شوروی واقعا خود را آماده جنك نموده یا چون ازضعف فعلی دولت امریکا در اروپای مرکزی آگاه‌است میخواهد با جنك سرد و روش‌مخصوص بخود هر قدر میتواند نفوذ خود را توسعه دهد ؟

در نظر محافل امریکائی برای اینکه معلوم شود آیا دولت شوروی آماده جنك است یا نیست کشف دو موضوع اهمیت دارد یکی اینکه آیا روسها هم بمب اتمی دارند . دوم اینکه آیا دولت شوروی توانسته است اقتصاد جنگی خودرا طوری سر و صورت دهد که بتواند جنك طولانی را تحمل کند یا نه ؟ چندی پیش ژنرال ایزن هاور رئیس ستاد سابق امریکا هنگام استعفای خود از مقام ریاست ستاد یك گزارش رسمی بدولت خود داد که قسمتی از آن گزارش انتشاریافت و این گزارش علاوه بر اینکه شامل اطلاعاتی درباره بمب اتمی است وضع امریکا وشوروی‌رادر برابر هم دراروپاروشن میکند .

در این گزارش ژنرال ایزن‌هاور صریحا مینویسد که‌نیروی امریکا برای وظائفی که امروز در دنیا دارد ضعیف است البته‌هر ژنرالی چون علاقمند است که نیروی نظامی کشورخود را قوی تر نماید ممکن است این حرف را بزند تا اولیای کشور خود رابیش از پیش متوجه تقویت ارتش نماید ولی ژنرال ایزن هاور پس از اشاره بضعف نیروی امریکا تلویحا اشاره میکند که در حال حاضر برای اتحاد جماهیر شوروی تسلط بر اروپای غربی کار آسانی‌است و سپس مینویسد اگر دولت شوروی تصمیم داشته باشد که‌اروپای غربی را بهر عنوان تصرف نماید و تحت سیطره‌نفوذ خوددرآورد دولت امریکا چاره ای جز اعلان جنك ندارد و اگر در این امر غفلت کنددرحکم اینست که‌فرمان‌مرك‌خودرا امضا کرده‌است برای اینکه اگرمدیترانه جزءمنطقه نفوذ اتحادجماهیر شوروی‌قرار گیرددرآینده امریکائیها وانگلیسها پایگاهی‌درمدیترانه نخواهندداشت که بتوانندازآن‌جا در برابر فعالیت نظامی شوروی مقاومت نمایند و آنگاه مینویسد متاسفانه اکنون‌امریکائیها باندازه کافی نیرو وقدرت ندارند که بتوانند باتحادجماهیرشوروی بفهمانند که‌هر نوع کوشش شوروی به‌طرف مدیترانه با شکست مواجه خواهدشد .

در نتیجهٔ همین گزارش ژنرال ایزن هاور بوده که دولت امریکا رسماً ازیونان وایتالیا حمایت می کند وحاضر است بهرقیمت تمام شود نگذارد اقلا تایکی دوسال دیگرهم‌شده کمونیستها در یونان وایتالیا پیشرفت نمایند وزمام‌این‌دو کشورهم بدست‌شورویها بیفتد . ستاد ارتش امریکا در نظر گرفته است که شماره افراد ارتش زیر پرچم خودرا بیك میلیون وسیصدهزار نفر برساند تا بتواند از توسعه نفوذ شوروی در اروپای‌شرقی و اروپای مرکزی و جنوبی جلوگیری کند .

پس از گزارش ژنرال ایزن‌هاور وزارت دفاع ملی امریکا فقط برای توسعهٔ نیروی هوائی خود از کنگرهٔ ٢٤ میلیون دلار یعنی سه الی چهار برابر بودجهٔ هوائی امریکا در زمان جنك اعتبار خواسته است .

علت اینکه ژنرال ایزن‌هاور از یکطرف اشاره بضعف نیروی امریکادراروپا میکند و ازطرف دیگر بدولت‌امریکانصیحت میکند که در اروپای غربی وجنوبی جداً در برابر پیشرفت نفوذ شوروی استقامت نماید اینستکه ژنرال ایزن هاور میداند که امریکا اگر از لحاظ سایر نیروهای‌نظامی اکنون در برابرشوروی ضعیف است معهذا دارای یك اسلحه خطرناکی است که این ضعف را جبران می کند و بزرگترین خطر برای اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. این اسلحه هولناك بمب اتمی است و با تهدید کردن بوسیله بمب اتمی است که دولت امریکا امیدوار است بتواند جلوی‌توسعهٔ نفوذ شوروی را در اروپای غربی و جنوبی و در خاور میانه و نزدیك بگیرد .

مفسر سوئیسی ژورنال‌دوژنو پس‌از تشریح این نکات چنین نتیجه میگیرد که با این ترتیب میتوان حدس‌زد که‌ستادارتش امریکا اکنون یقین قطعی دارد که روس ها بسلاح اتمی دسترسی ندارند و اگر اتحاد جماهیر شوروی بتواند ثابت کند که در ساختن سلاح اتمی از امریکائیان عقب نیست و این اتورا ازدست امریکا بگیرد آن‌وقت کلیه نقشه‌های سیاسی امریکا در اروپای غربی و جنوبی و خاور میانه و نزدیك نقش برآب خواهدشد" ودولت امریکا باضعف سایر نیروهای خود در حال حاضر چاره‌ای جز تسلیم در برابر نفوذ شوروی نخواهد داشت و بهمین‌جهت است" که اکنون دولت امریکا سعی‌دارد کنگره‌را متقاعد کند که قانون نظام‌وظیفه‌را تصویب کند و اعتبارات لازم‌را برای تقویت نیروهای امریکا بپردازد .

البته مسیو مولوتف وزیر خارجهٔ شوروی از نقشه امریکا و نظریات آن دولت کاملا آگاه است وبهمین جهت بود که در تاریخ ٦ نوامبر در نطقیکه ایراد کرد گفت که دیگر اسرار بمب اتمی‌وجود ندارد ومنظور اواین‌بود که تردیدی درافکارعمومی امریکا ایجاد کندو به امریکائیان بفهماند که‌نمی‌توانند جلوی‌نفوذ شوروی مانع بتراشند وغیر از تسلیم دراروپا چاره‌ای ندارند .

نطق مولوتف اثر خودرا بخشید واضطرابی درافکارعمومی امریکائیان پدید آورد وبرای رفع این نگرانی و اضطراب بود که روسای ارتش ودانشمندان بجواب گوئی نطق مولوتف بر خاسته و گفتند شوروی هنوز بمب اتمی ندارد ودولت امریکا باید سیاست خودرا با قدرت کماکان ادامه دهد .

از میان دانشمندان امریکائی انشین که بشورویها ابرازعلاقه میکند عقیده دارد که تاسه‌سال دیگر روسها نخواهند توانست بمب اتمی بسازند .

در هر صورت امریکا فعلا اطمینان دارد پیشرفتی که امریکا در ساختن بمب اتمی نموده هیچکشوری نکرده است .

زیرا اکنون نه تنها از اورانیوم بلکه از پروتونیوم هم بمب اتمی میسازند و بمبی که بدین ترتیب ساخته میشود چند برابر قوی‌تر از بمبی است که‌درهیروشیما منفجر شدولی خوددولت امریکا عقیده دارد انحصاریکه در ساختن بمب اتمی فعلا دارد طولانی نخواهد بود .

بنا براین یا باید قدرت سایر نیروهای خودرا نیزاز هر حیث افزون سازد تا در برابر شوروی بتواند مقاومت کند و یا اینکه موجبات سازش بین‌المللی را فراهم سازد و چون فعلا امیدی بسازش ندارد کوشش میکند که‌نه تنها درقسمت بمب اتمی بلکه‌در سایر امور نظامی‌هم برتری و تفوق را دردنیا احراز کند وبهمین جهت در تاریخ امریکا برای نخستین بار ترومن لایحه قانون‌نظام وظیفه‌را تقدیم کنگره نموده‌و اگر احیاناً پیشنهاد ترومن‌را کنگره رد کند تاثیر عمیقی درسیاست امریکا خواهد بخشید وموجب ضعف آن‌دولت در برابر شوروی خواهدشد .

از بحثی که تا کنون شده این نتیجه بدست آمد که بگمان و عقیده امریکائیها دولت شوروی فعلابمب اتمی ندارد ولی تا چند سال دیگر امکان دارد که دارای بمب اتمی گردد .

اما درباره اقتصاد نظامی موریس‌فرومخبرمخصوص‌روزنامه فرانسوی لوموند در واشنگتن در این باره مینویسد:

شکی نیست که هنوز قول ناپلئون که تعداد نفرات زیر پرچم را یکی از عوامل پیروزی در جنك خوانده صادق است اما زیادی نفرات تنهاکافی‌نیست وچنان‌که‌در جنك اخیر ثابت‌شدکشوری میتواند در جنك فاتح و پیروز شود که اقتصاد قوی‌داشته باشد و قدرت صنایع او برحریف بچربد .

از حیث نفرات وعده افراد نظامی وسرباز کشور اتحاد جماهیر شوروی اکنون در دنیا برهمه برتری دارد .

و بااینکه اتحاد جماهیر شوروی در طول سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ بیش از ۲۵ ملیون نفوس‌خودرا از دست‌داده‌است‌معهذا این اولویت خودرا حفظ نموده وبقول خود اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی ۱۰ سال دیگر نفوس آن کشور بالغ بر ۲۲۵ ملیون خواهد شد .

از حیث مواد اولیه نیزکشور پهناور شوروی قویست و دارای معادن زغال و آهن ومنگنزونفت وفسفات میباشد

جدید ترین کارخانهای فولادسازی در اوکراین‌و کوههای اورال‌و کورننستیك ساخته شده وعلاوه براین ژنرال‌های امریکائی خودشان میگویند اگرروزی جنك‌در گیرد و نیروی امریکا وارد اروپا شود نمیتواند بمسکو برسد .

و گفته‌اند آن‌جا که ناپلئون و هیتلر باداشتن فرصت کافی موفق نشدند امریکاهم بتنهائی موفق نخواهدشد .

اما نباید انکار کرد که در جنك گذشته دولت شوروی خسارت وتلفات زیادی دیده و یك‌مجله امریکائی که‌ازطرف دولت امریکا منتشر میشود در ماه مارس یعنی ماه گذشته در باره اوضاع اقتصادی شوروی نوشته بود که‌صدی پنجاه راه آهن و لکوموتیو های روسیه در این جنك ازبین رفته صدی ۴ کارخانجات فولاد سازی صدی ۴۴ موسسات نیروی برق والکتریك روسها ازحیز انتفاع افتاده وصدی ۸۰ محصولات ذغال وصدی ۳۵ محصولات دام پروری آن کشور نقصان یافته است .

محافل مطلع امریکائی عقیده دارند که نیروی اقتصادی شوروی که در سال ۱۹۴۱–۴۲ در صد نیروی امریکا بودا کنون ۲۵ درصداست . از آن‌طرف معتقدند‌که راه آهن کنونی شوروی فرسوده‌و کهنه شده وبرای حمل ونقل واحد های سنگین ارتش آماده نیست .

جاده‌های روسیه اغلب خوب نیستند وبجز رود ولگا از سایر رودخانه‌هاهم استفاده حمل‌ونقل نمیتوان کرد .

از لحاظ کشاورزی هم مینویسد نصف خاك روسیه جنگل است صدی ۱۸ بیابان وصدی ۱۵ در نزدیك قطب‌شمال‌یخ‌بندان‌واز حیث ماشین آلات کشاورزی هم روسیه ازهرحیث عقب‌است.

اما در خصوص صنایع جنگی روسها کار شناسان و علمائی نظیر علماء وکارشناسان امریکائی ندارند و رویهرفته ازاین‌مباحث وآمارهامجله آمریکائی چنین‌نتیجه گرفته بود که‌در ۱۹۶۰ ممکن‌است نیروی اقتصادی شوروی معادل‌نیروی اقتصادی‌امریکادر ۱۹۱۵ باشد.

از لحاظ استراتژیکی همین مجله امریکائی نوشته است اشخاصی که خیال میکنند که از بین بردن کارخانجات اتحادجماهیر شوروی بوسیله بمب اتمی غیر عملی است اشتباه می کنندزیرامراکز صنعتی و زراعتی اتحاد جماهیر شوروی در مسکو واقع شده که یك راس‌آن لنینگراد و رئوس دیگران او کراین و سیبری‌است و بقیه چندان واجد اهمیت نمیباشد .

و بالاخره نتیجه میگیرد که ازلحاظ قدرت اقتصادی هم روسها نمیتوانند جنك تجاوزی را آغاز کنند .

موریس فرو پس از نقل این قسمتها از مجلهٔ آمریکائی مزبور مینویسد ممکن است نظریات و مطالعاتی که در این‌مجله شده و حاصل افکار و بررسی‌های دانشمندان امریکائی است درست باشد ولی بعید هم نیست که در این حسابها اشتباه شده باشد . زیرادر بارهٔ روسیه مکرر اشتباه شده است در جنك ۱۹۱ که آلمان بروسیه حمله ور گردید همه میگفتند که دولت روسیه بلادرنك در برابر آلمانها تسلیم خواهد شد ولی نه تنها تسلیم نشد بلکه اگر پایداری و استقامت روسیه نبود پاریس سقوط کرده بود . در ۱۹۴۱ هم باز سیاستمداران دنیا پیش بینی میکردند که دولت روسیه شکست خواهد خورد ولی حوادث نشان داد که با وجود تلفات سنگینی که ارتش سرخ تحمل کرد و از قدرت هر



بعد از کودتای کمونیستها دولت جدید چکوسلواکی بحضور دکتر بنش رئیس جمهوری چکوسلواکی معرفی میشود



مقارن همین احوال در امریکا احساسات مردم علیه کمونیست های چکوسلواکی برانگیخته شد، و در خیابانها نمایش میدهند

گو توالد نخست وزیر چکواسلواکی
→



پرزیدانت ترومن نقشه مارشال را امضاء میکند

بریتانیای کبیر و ایرلند
ایسلند
هلند و بلژیک و لوکزامبورک
نروژ
سوئد
آلمان باختری
فرانسه
پرتقال
سویس
ایتالیا
یونان
اتریش
ترکیه
۵۳۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۵۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۷۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۲۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۸۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۱۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۷۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار
۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار

دولت دیگری خارج بود نیروی شوروی نه تنها در جنگ های دفاعی موفق شد بلکه ارتش قوی آلمان را هم درهم شکست .

از لحاظ صنایع جنگی هم در هنگام جنگ گذشته دیده شد که روسها موفق ساختن هواپیمای شکاری « یاك » شدند که بر اسپیت فایر هواپیماهای شکاری انگلیسی که عنوان نجات دهنده لندن بآن داده بودند برتری داشت .

راست است که محصولات کلی صنایع شوروی برابری با آمریکا نمیکند اما صنایع شوروی کاملا تحت کنترل و نظارت دولت است یخچال و بادبزن برقی و رادیو و کالاهای تفننی نمیسازد و دولت شوروی کوشش نموده که تمام کارخانجات فولاد سازی و برق و شیمیائی و غیره خودرا درموقع جنگ بلادرنك برای صنایع جنگی آماده کار کند .

الکساندر ورت خبرنگار روزنامه معروف منچستر گاردین انگلیسی در مسکو که سال گذشته با استالین مصاحبه کرده بود اخیرا مقاله‌ای درباره شوروی وافکاروعقاید رجال ومردم شوروی راجع بامریکا و انگلیس و جنگ بمب اتمی نوشته است که دردنیا صداکرد و مورد بحث در مجلس عوام انگلستان قرار گرفت این مقاله را الکساندر ورت پس از حوادث اخیر چك اسلواکی وقبل از امضای قرارداد بین شوروی وفنلاند نوشته است و شامل اطلاعات و مباحث تازه در همین زمینه است . او مینویسد درمسکو در بارهٔ نظریات و مقاصد امریکا میگویند اگر آمریکائیها میل نداشته باشند که مستقیما باتحاد جماهیر شوروی حمله کنند شکی نیست سیاست آنها اینست که نگذارندمرام کمونیستی طبق میل توده های اروپائی پیشرفت کند .

راجع بحوادث چك اسلواکی در مسکو گفته شده بوداز روزیکه آمریکائیها فهمیدند که چکواسلواکی مایل است از نقشه مارشال استفاده کند در نظر داشتند خاك چك اسلواکی راپایگاه نظامی برعلیه اتحاد جماهیر شوروی قرار دهند و امنیت ما بخطر افتاده بود و آمریکائی‌ها در اینکشور فعالیت خودرا زیاد کرده و میخواستند ترقیخواهان را بکلی از بین ببرند و چك اسلواکی را جزو بلوك غربی نمایند و حتی قبل از حوادث چك واسلواکی درمسکو حدس نمیزدند که اوضاع کشورچکواسلواکی در ظرف سه روز بروفق مرام آنها شود و کمونیستها پیروز شوند وتصور می کردند که متفقین بسهولت تسلیم نخواهند شد و مبارزه شدیدی پیش خواهد آمد اما موفقیت کمونیستها در مدت سه روز بدون خونریزی وانقلاب شدید وعدم مقاومت متفقین دولت شوروی را بقدرت خودمغرور وبیش از پیش امیدوارساخت وپس از کودتای چك اسلواکی رسما وعلنا میگفتند تشکیلات کمونیستها از مرتجعین بهتر بود تاکتیك آنها و روش آنها صحیح تر بود و مرتجعین که ایمان و جرئت هیچیك را نداشتند زود در برابر کمونیستها تسلیم شدند ونظر مسکو اینست که از این عدم جرئت و ضعف مخالفین کمونیستها در تمام کشورهای اروپای غربی میتوان استفاده کرد .

چون کشور چك اسلواکی کشورصنعتی است روسها بصنایع آن امید بسیاری دارند و آنرا یکی از عوامل تقویت قدرت صنعتی بلوك شرقی میدانند .

شوروی‌ها درمبارزه برای توسعه نفوذ کمونیسم و مرام خود در اروپا متوجه شده اند که حسن نقشه مارشال و جنبهٔ مهم تبلیغاتی آن اینست که بملل محروم و گرسنه اروپا وعده می دهد که اگر زیر بار نفوذ کمونیسم نروندازکمك آمریکا برخوردار میشوند وزندگی مادی آنها مرفه‌تر خواهد شد .

شورویها برای اینکه این تبلیغات را خنثی کنند و مردم اتریش و ایتالیا راکه هدف بعدی آنها پس ازچك اسلواکی است بخود امیدوارسازند بمحض اینکه گوتوالد نخست‌وزیرچك اسلواکی به استالین تلگراف کرد و گندم خواست دولت شوروی درظرف یکساعت (البته تصمیم آن قبلا گرفته شده بود) دستور حمل ... میلیون تن گندم بچك اسلواکی داد یعنی معادل ده برابر گندمی که اگر چك اسلواکی از نقشه مارشال استفاده میکرد درظرف یك ... از امریکا دریافت میکرد. شورویها ازحمل‌این گندم بچك اسلواکی استفاده تبلیغاتی بزرگی کردند و عکسی از ترنهای شوروی که گندم بچك حمل میکرد در کلیه کشورهای اروپای شرقی بر دیوار الصاق کردند .

مخالفین کوتوالد و دولتش که در نظر داشتند بس ... کودتای چك اسلواکی ثابت کنند که اگر کودتا نشده بود امریکا ونقشه مارشال ملت چك اسلواك استفاده می کرد در برابر این اقدامات شوروی اتوی تبلیغاتی خودرا از دست داده‌اند.

روسها بخودشان اعتماد دارند

در مسکو وقتی یکنفرخارجی یا روزنامه نویس با کارمندان دولت و مقامات رسمی اتحاد جماهیر شوروی بحث می کند نخستین چیزی که فورا توجه اورا بخود جلب میکند و مشخص ... اینست که اولیای دولت شوروی به نیروی معنوی و قدرت خود اعتماد دارند من درپایتخت های مختلف جهان زمامداران بسیاری کشور ها را در محافل مختلف سیاسی در حال نطق در تاترها و جشنهای رسمی وغیره مکرر دیده‌ام ولی چندی پیش وقتی که وزیران شوروی را در تالار تاتر « بلشوی » دیدم و مخصوصا آنها دقت کردم دیدم همه قیافه های جدی و آرام و قوی دارند اشخاصی هستند که هدف خودرا کاملا تشخیص داده‌اند و خود را برای حکومت وفرمانروائی بردنیا آماده کرده‌اند . دراروپای غربی اغلب اتحاد جماهیر شوروی را با آلمان هیتلری مقایسه کنند من‌موقعیکه به نطق ژنرال بورکانین وزیر دفاع ملی شوروی گوش می‌دادم بفکر هیتلر افتاده بودم و متوجه شدم که بر خلاف هیتلر و ناطقین نازی این وزیر شوروی صدای خودرا بلند نمیکرد و مانند نازیها گفته های او از حرص و آز بی پایان حکایت نمی کرد .

حتی بکسی مستقیما حمله نمیکرد . در نطق خود اعلامی که بکشور های غربی کرد این بود که گفت تنها اتحاد جماهیر شوروی و ارتش سرخ توانستند در مقابل آلمان دفاع کنند درصورتیکه ما میدانیم آلمان با مختصری از ارتشهای خود ممالك اروپای غربی را شکست داد .

همین نویسنده در مقالهٔ دیگری زیر عنوان «اتحاد جماهیر شوروی دنیارا تاراج می کند» مینویسد کلیه محافل رسمی اتحاد جماهیر شوروی عقیده دارند که روش اقتصادی امریکا در دنیا غلط است و فعالیت اقتصادی بدون نقشه بی‌فایده است و موجب نجات و رستکاری دنیا نخواهد شد وصریحا می گویند امریکائی‌ها می توانند سیل دلار ها را بطرف اروپا روانه کنند اما چون این دلار ها طبق نقشه صحیحی بمصرف نمیرسد بجای اینکه وضع اقتصادی اروپا را اصلاح کند فقط باعث خواهد شد وضع کنونی که اساس آن غلط است چندی دوام یابد ولی بحران اقتصادی که چند سال دیگر در اروپا روی خواهد داد بدتر از بحران امروزی خواهد بود.

روس ها عقیده دارند که نقشه اقتصادی باید شامل تمام دنیا باشد و می گویند غرض این نیست که این نقشه حتما نقشه کمونیستی باشد اما در هرحال اوضاع اقتصادی دنیا بدون نقشه صحیحی امکان‌ناپذیر است.

الکساندر ورت پس‌از اینکه قسمتی ازانتقادات شوروی ها را از روش اقتصادی امریکا و بی اساس بودن آن بیان میکند می نویسد:

اغلب از من سؤال می کنند که در شوروی نسبت بامریکا چه عقیده واحساساتی دارند از روی واقعه‌ای که نقل می کنم جواب این سؤال را بدست خواهید آورد

چندی پیش بدون سابقه وبدون اینکه نطقی شود یا اعلامیه رسمی منتشر گردد ناگهان دیدم بدرو دیوار معابر یك ورق بزرك چسبانده اند که روی آن نقش یك سرباز شوروی ویك امریکائی که مخصوصا باو قیافه قورباغه داده بودند ویك بمب‌اتمی دردست داشت دیده می‌شد وسرباز شوروی بامریکائی اعلام می کرد که بمزخرفات خودتان خاتمه دهید.

در مدارس شوروی بطوری احساسات جوانان و دانشجویان را برعلیه جنك طلبان امریکائی وبمب‌اتمی تحریك کرده اند که بعضی اوقات می دیدم بچه‌های کوچك دبستان ها وقتی این اعلان را می‌دیدند بمب‌اتمی را که دردست امریکائی بود پاره می کردند در شوروی محافل مطلع رسمی هیچیك خیال نمی کنند که امریکا واقعا قصد جنك کردن داشته باشد اما درباره دولت امریکا عقیده دارند که دولت از خود ابتکار وعقیده‌ای ندارد وممکن‌است روزی نخواسته آلت دست جنك‌طلبان قرار گیرد در روسیه بارها از من سئوال می کنند این صاحبان کارخانجات امریکائی که طمع آن‌ها سال بسال زیادتر می‌شود مگر آرزوئی جزاین ندارند که جنك زودتر شروع‌شود وسودسهام آن‌ها بیشتر شود.

من در خصوص بمب‌اتمی بامردم عادی شوروی زیاد بحث کردم مردم از بمب اتمی نمی‌ترسند ولی مانند توده های تمام ملل جهان از جنك اصولا وحشت دارند وقتی صحبت می شود اظهار نگرانی از بمباران نمی کنند وحشت وترس آن ها از اینست که جنك وضع زندگی وخواربار را دشوار میکند و گرفتار مشکلات جیره‌بندی می شوند.

مردم شوروی از عوارض‌جنك ازسختی ودشواری زندگی می‌ترسند وبهمین جهت بود که دولت شوروی هم کوپن های جیره بندی را لغو کرد برای اینکه هم مردم را راضی کند و هم ضمناً بمردم بفهماند که فعالیت شوروی بقدری بوده که پس‌ازدوسال نتیجه وآثار شوم جنك را برطرف کرده است

اما احساسات شورویها نسبت بمردم انگلیس

روسها بهیچوجه از شیر انگلیس نمیترسند و همه روزه در مطبوعات شوروی کاریکاتوری هست که شیر انگلیس را رام و تسلیم شده در برابر امریکائی‌ها نشان میدهد. روسها درباره‌اوضاع اقتصادی انگلیس میگویند بی نهایت بداست و نقشه مارشال برای نجات و احیای اقتصاد انگلیس مانند قرص آسپرین است که بآدمی که در بستر مرك است بدهند.

برای مستر بوین و اتلی مقامات رسمی شوروی احتراماتی قائل نیستند و مکرر از آنها شنیده ام که گفته اند بوین و اتلی اشتباه میکنند.

اگر تصور کنند با سوسیالیسم انگلیسی میتوانند جلوی‌طمع امپریالیسم امریکا را بگیرند و میگویند وضع بد اقتصادی انگلستان اورا هر روز بیشتر از روز پیش زبون و تسلیم آمریکا خواهد کرد و خواه و نا خواه آلت دست امپریالیسم جنگجو و آزمند امریکا میشود.

اکنون پس از کودتای چك اسلواکی و قرار داد دوستی اتحاد جماهیر شوروی با فنلاند مسائل مهمی که افکار عمومی‌جهانیان را بخود متوجه نموده این نکته است که آیا شورویها پیشرفت و نفوذ توسعه طلبانهٔ خود را بازهم در این‌ماه ادامه خواهند داد و پس از فشار بفنلاند متوجه سایر کشور های اسکاندیناوی و سوئد و نروژ خواهند شد و در اخراج متفقین از برلین بذل مساعی بیشتری خواهند کرد و یوگوسلاوی را برمی‌انگیزند که تریست را اشغال کند.

در خاور میانه دست باقدامات و فعالیت تازه ای‌خواهندزد یا اینکه بهمین اندازه عجالتا اکتفا خواهندکرد و از حدت وشدت اقدامات خودخواهند کاست؟

آنچه از حوادث ماه‌اخیر استنباط میشود اینست که پیشرفت های شوروی در این ماه دول غربی و امریکائیان را سخت بوحشت انداخته و بطوریکه در حوادث برلین معلوم شد امریکائیها نیزجداً در مقام مقاومت و پایداری در برابر شوروی ها برآمده اند و در نظر دارند که دیگر حتی یك قدم اجازه ندهند که روسها جلو تر بیایند و بهمین جهت از لحاظ سیاسی حوادث این ماه(اردیبهشت) از لحاظ تعیین سرنوشت دنیا و اینکه آیاجنك بزودی آغازخواهد شد یا نه خیلی حساس و قابل اهمیت است وچون با تصدیق به وخامت اوضاع بین المللی، عقیده نداریم که هیچیك از دول بزرك مسئولیت شروع جنك‌را بگردن بگیرند اینطور حدس میزنیم که بدون اینکه از وخامت اوضاع کاسته شود اوضاع جهان بازهم بهمین منوال باقی خواهد ماند حالا باید در انتظار حوادث‌این ماه بود.

برنارد شاو

یك ایرلندی خوشمزه و فضول

« برناردشاو » نماینده ادبیات معاصر انگلستان در دنیاست. نام او و عقاید او بیش از نام و عقاید هر نویسنده دیگری در مطبوعات انگلستان ودنیا چاپ شده است.

در دنیا « برنار دشاو » را بعنوان یك نمایشنامه نویس می شناسند ولی درانگلستان اورا « یك ایرلندی خوشمزه و فضول » میدانند که وظیفه دارد مردم را گاه بگاه بخنداند.

« برناردشاو » درباره نوشته هائی که درباره او در روزنامه ها ومجلات منتشر میشود، میگوید:

« هرچه راکه نوشته اند، من تکذیب میکنم ». در مقدمه ای که بر مجموعه نمایشنامه های خود نوشته، چنین اظهار میدارد: « من باید بشما اخطار کنم قبل از آنکه سعی کنید از نمایشنامه های من لذت برید، لوح ضمیرتان را از هرچه درباره من در روزنامه ها خوانده اید پاك کنید.

« شخصی که روزنامه ها معرفی می کنند، وجود ندارد ونمی تواند وجود داشته باشد. براثر ارتباط شما با روزنامه ها تصویر قلمی یك غول خیالی که اسم مرا روی آ ن گذاشته اند، فکر شمارا اشغال کرده است »

درباره آثار خود، مینویسد: « خیال نکنید که میتوانید نتیجه زحمات عمرمرا بایك دفعه خواندن، بفهمید. باید عادت کنید که آثار مرا تا دهسال هرسال دوبار بخوانید »

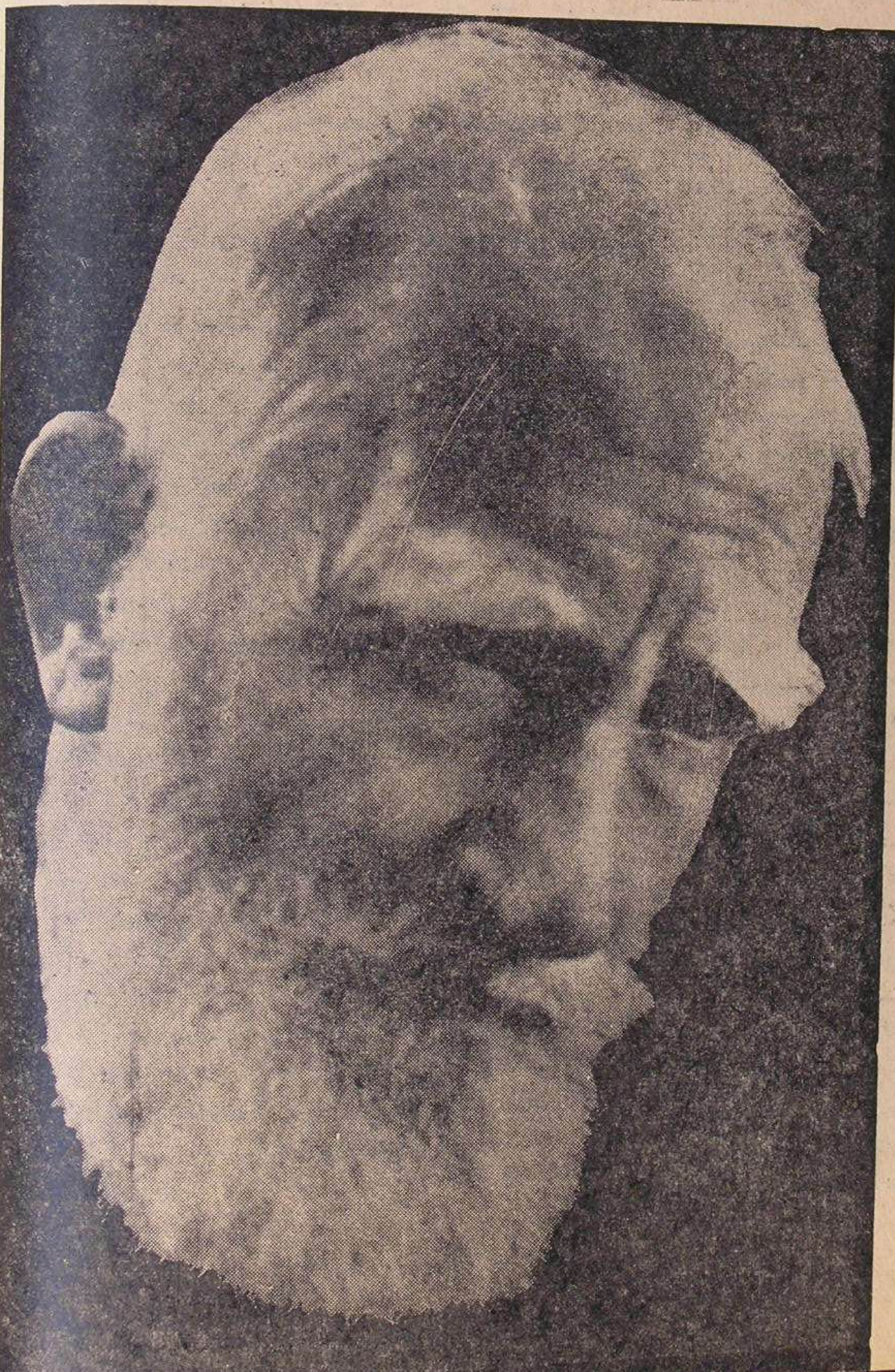
« شاو » مخصوصا درباره « مرد تقدیر » که این ماه دراین مجله چاپ شده، در این عقیده، پافشاری میکند.

عشق شاو

نمایشنامه « مردتقدیر »، « شاو » را بیاد زنی میاندازد که مدت ها محبوب این نویسنده بوده است.

این زن « الن تری » هنر پیشه زیبای تاترانگلستان بود که « شاو » او را بهترین هنرپیشه زمان خود میدانست و برای آ نکه هنر این زن را بمنصه ظهور رساند « مرد تقدیر » را درباره « ناپلئون » نوشت و نقش زن این نمایشنامه را طوری ترتیب داد که با اخلاق و روحیات « تری » کاملا سازگار باشد.

« هنری ایروینك » کارگردان مشهور انگلیسی این نمایشنامه را مدتها در کشوی میز خود گذاشت وتوجهی بدان نکرد وقلم تند وتیز « شاو » که دراین وقت ناقد تاتر بود، بنمایشنامه هائی که « ایروینك » روی صحنه میآورد، حمله میکرد « حمله » همیشه کار « شاو » بوده است. ازروزی که این مرد ایرلندی، در جوانی بلندن رفت وبا افکار سوسیالیستی آشناشد وتحت تاثیر عقاید « کارل مارکس » قرار گرفت، برعقاید وسنن انگلیسی ها حمله آغاز کرد.



دشمن عمومی شماره یك

در جنك اول بین الملل او کتابی انتقادی بنام «شعور» نوشت که باعث شد بنام «دشمن عمومی شماره یك» لقب گیرد. در این کتاب او نوشته بود اگر سربازان جبهه‌های جنك اشخاص عاقلی باشند، افسران خود را می کشند و از جبهه، بخانه های خود باز میگردند.

تا مدتی هروقتی شاو بمجلسی وارد میشد حضار متعصب از آن مجلس خارج می شدند.

زنی از دست «شاو» بحدی خشمناك شده بود که باو گفت: «اگر من زن تو بودم، مسمومت می کردم «شاو» باو گفت: «در این صورت هرگز احتیاجی بمسموم کردن نبود. اگر بنا بود شوهر شما شوم، همان وقت که بمن می گفتید شما نامزد من خواهیدشد، خود زهره‌ام آب میشد»

شاو، یك مرد عجیب

«برنارد شاو» در باره عشق عقاید عجیبی اظهار کرده‌است او عشق ایدالی را عشقی دانسته که رابطه آن «نامه های عشقی» باشد. اومیگوید بهمین دلیل بود که هنرپیشه محبوب او، «الن تری» از پنج شوهر خود خسته شد ولی هرگز از او خسته نشد.

روزنامه ها همیشه درباره افکار و ریخت و قیافه «برنارد شاو» مبالغه کرده اند ولی باید دانست که این مرد همیشه آرزو داشته که عجیب جلوه کند. یکبار بخوانندگان روزنامه ای که مقالاتش درآن منتشر میشد نوشت: «نمیدانید در خیابان چه‌منظره وقیافه ای دارم اگر میدانستید، ممکن بود روزنامه دیگری را بخرید».

«شاو» گوشت نمیخورد. یکبار نزدیك بود بمیرد. پزشکان توصیه کردند گوشت نخورد. ازخوردن گوشت‌خودداری کرد و نوشت: «در وصیت نامه ام دستور هائی برای تشییع جنازه‌ام نوشته‌ام. در دنبال تابوت من کالسکه‌های عزا براه نخواهند افتاد؛ بلکه چند گله گاو، گوسفند وگراز و چند دسته مرغ و یك حوض متحرك پراز ماهی که همه دستمال‌های سفید بافتخار مردی که مرد و گوشت همنوعان خود را نخورد بر گردن خواهد داشت از من تشییع‌خواهند کرد»

«برنارد شاو» از استالین ملاقات کرده و مدتی با او صحبت نموده است. استالین از او دعوت کرده بود بروسیه برود او دراین سفر با زن‌بیوه «لنین» هم دیدن کرد.

شاو، عاشق اسلام شد

«برنارد شاو» وجدان خود را راهنمای خود در زندگی اش میداند و بمذهب عقیده‌مندنیست. ولی مطالعات عمیقی‌درمذهب اسلام دارد و در نظرداشت نمایشنامه‌ای در باره زندگی‌پیغمبراسلام بنویسد ولی از آن ترسید که نتواند جلوی قلمش را بگیرد و حتی محبوبترین قهرمان تاریخی او، یعنی پیغمبر اسلام‌هم از حمله او مصون نماند. بهمین جهت موضوع خود را عوض کرد و نمایشنامه «ژاندارك» رانوشت.

«شاو» و عقیده او در باره «ایران»

«برنارد‌شاو» در باره «ایران» هم چیز نوشته. افکار او مانند اغلب نویسندگان انگلیسی، درباره‌ایران، از خواندن کتابهائی که رومی ها و یونانی ها در خصوص ایرانی هانوشته‌اند بوجودآمده است.

رومیها و یونانی های قدیم از بعضی از نوشته های خود ایرانیها را «وحشی» و گاو «ترسو» و همچنین «بد جنس» معرفی کرده‌اند و بخصوص «گیبن» نویسنده انگلیسی در تاریخ خود در خصوص «رم» ایرانی ها را چند بار «وحشی» خوانده «شاو» تحت تاثیر انن نوشته‌ها در نمایشنامه «سزاروکلئوپاتر» یك «ایرانی وحشی» را نیزداخل کرده. قیافه این ایرانی راشاو «بدجنس» خوانده این ایرانی که یکی از قهرمانان نمایشنامه «سزار وکلئوپاتر» است، در قمار از یك مصری‌میبرد. این‌مصری که از افسران‌گارد سلطنتی است اورا«ای ایرانی وحشی»خطاب میکند. ایرانی میگوید: «تمام‌گارد ملکه فرزندان خدایان هستند من ایرانی هستم و فرزند پادشاهان هستم» و تازه واردی که باو میرسد میگوید: «پس سلام برتو، ای مرد فنا پذیر»

ایرانی که افسر گارد مصری اورا مار، با هوش وترسو میخواند راه و چاره ای برای‌نجات از جنك نشان‌میدهدو آن‌اینست «ما ملکه کلئوپاتر را به‌برادرش بطلمیوس که با او درجنك‌است می فروشیم»

شرح حال برنارد شاو در چند سطر

«جرج برنارد شاو» نویسنده انگلیسی در سال ۱۸۵۶ در «دبلین» متولد شد. او فرزند یك عضو اداری بود در «دبلین» بتحصیل پرداخت. در شانزده سالگی در یك بنگاه مستغلات مشغول کار شد ولی چهار سال بعد کار خود را ترك کرد و بلندن‌رفت. در پایتخت‌انگلستان سعی داشت بکسب پردازد ولی موفق نشد. استعداد خود رادر نویسندگی بکارانداخت از این پس تا سال ۱۸۸۳ پنج داستان نوشت ولی هیچکدام را منتشر نکرد. اودر این سالها از راه نویسندگی در روزنامه ها زندگی خود را میگذراند و ناقد تاتر و هنر بود. در سال۱۸۹۲ نخستین نمایشنامه او بنام «خانه های مردهای بیوه» انتشار یافت. در این اوقات وارد جمعیت معروف «فبیان سوسایتی» شده و با افکار سوسیالیستی که از اعضای این جمعیت کسب کرده‌بود وارد عالم سیاست گشت.

در اوایل قرن بیستم، نمایشنامه‌هائی از جمله‌اسلحه‌و مرد، پیشه خانم وارن، جزیره دیگر جان بول‌رانوشت ولی شهرتی کسب نکرد و عده تماشاچیان این نمایشنامه ها کم بودند. پس‌از جنك اول بین‌المللی بود که نمایشنامه «سنت جون» اورا مشهور ساخت در سال ۱۹۲۹ «گاری سیب» که دمکراسی را در آن هجو کرده منتشرشد شاوعلاوه برچند نمایشنامه ای که نوشته، آثار دیگری‌دارد که شایدمهمترین آن «راهنمای زن‌هوشمند درسوسیالیزم» باشد.

مرد

of Destiny

اثرمعروف «برناردشاو»

ترجمه و تلخیص شجاع الدین شفا

کمدی تاریخی دریك پرده
اشخاص : ناپلئون بناپارت ، افسر فرانسوی ، بانوی انگلیسی ، مستخدم ایتالیائی
سن – مهمانخانهٔ کوچکی در دهکده «تاواتسانو» واقع درکنار جادهٔ لودی به میلان در ایتالیای شمالی .

(بعد ازظهر روز ۱۲ ماه مه ۱۷۹۶ . ارتش انقلابی فرانسه براهنمائی یك ژنرال بیست وشش ساله فرانسوی موسوم به « ناپلئون بناپارت » دو روز پیش به پیروزی بسیار درخشانی نائل شده و ارتش بزرك اتریش را در پل « لودی » و پیرامون آن در هم شکسته است . این نخستین پیروزی بزرك ژنرال بناپارت است که درین جنك خود با شهامتی بی‌نظیر پیشاپیش سربازان وارد میدان شده و درحقیقت شخص او درمیان باران گلوله و خمپاره راه پیروزی سربازان خویش‌را باز کرده‌است .

درین زمان هنوز ناپلئون سردار جوان و تازه کار وتقریباً گمنامی بیش نیست . انضباط آهنینی که بعد‌ها در مورد ارتش دورهٔ امپراتوری ضرب المثل جهان شد ، درین هنگام اصولا وجود ندارد . سربازان و افسران انقلابی غالبا بی تربیت ، خشن و انضباط هستند و به مافوق خود بیشتر از نظرهمشهری (Citoyen) ساده نگاه میکنند تا از لحاظ دیسیپلین نظامی . هنوز افسانه بزرك ناپلئونی بوجود نیامده ، ولی قهرمان این افسانه نخستین قدمهای خود را در راه یکی از عجیب‌ترین سرنوشت های دنیا برداشته است .
اطاق مهمانخانه ای که ناپلئون در پیشرفت نظامی خود موقتا در آن اقامت گزیده ، یك اطاق سادهٔ روستائی است که در یکطرف آن در ورودی و در طرف دیگر دری بسمت داخل مهمانخانه قراردارد وسمت‌روبرو پنجره بزرگی‌است که نیمی ازآن را شاخه های درخت انگوری پوشانیده است . مبل‌اطاق عبارتست از یك صندلی و یك کاناپه و میزی در وسط اطاق ، که هنگام‌آغاز نمایش ناپلئون در پشت آن ایستاده و با شتاب معمولی مشغول خوردن غذاهای عادی ایتالیائی اسپاگتی ، پنیر ، انگور ، زیتون، نان و یك بطری شراب است و در حین خوراك نقشه نظامی را که روی میز گسترده است بدقت نگاه میکند وروی آن خط میکشد. یوسف پیشخدمت چهل ساله کوتاه قد و خوش مشرب و پر حرف ایتالیائی که مثل همه هموطنانش زود بحرارت میآید و زود سرد میشود در گوشه اطاق باحال احترام ایستاده و بناپلئون که‌درنظر او سردار خارجی ماجراجو و خوش شانسی از تازه بدوران‌رسیده های انقلاب فرانسه است نگاه میکند)

ناپلئون – یوسف قدری جوهر قرمز بمن بده

یوسف – افسوس . حضرت اجل . درینجا جوهرقرمز پیدا نمیشود .

ناپلئون – (بشوخی) — عجب ! پیدا نمیشود ؟پس چکار باید کرد؟ چطوراست‌عوض‌جوهر قرمز باخون‌کار کنیم!

یوسف – (اخمو) البته قربان . ولی اینجابغیر از اسب حضرت اجل و زن بنده حیوانی برای کشتن پیدا

داستان « آهنك روستائی » از شاهکارهای بزرك ادبی ژید نویسنده معاصر فرانسوی ، کـه ترجمهٔ آن درشمارهٔ گذشته بقلم ظریف آقای شفا انتشار یافت ، مورد استقبال و علاقهٔ فوق‌العاده خوانندگان ما قرار گرفت و طی نامه های بسیار از آن تقدیر وتمجید گردید . همچنانکه درآغاز شمارهٔ گذشته نیز تذکر دادیم ، سعی داریم‌در صفحات اطلاعات ماهیانه هرماهه اثری را که واقعا یك شاهکار هنری ودرنوع خود بتمام معنی عالی باشد باترجمه‌ای که شایستهٔ اصل آن باشد انتشار دهیم ، و البته سعی میکنیم که هرقدرممکنست نوع‌این آثارباهم‌اختلاف‌داشته‌باشد. اثر معروف « مرد تقدیر» که ذیلا از نظر شما میگذرد یکی از همین شاهکار های بزرك هنری است کـه توسط برناردشاو بزرگترین پیس نویس دنیای معاصر نگاشته شده، ودرآن آنقدر نکات فلسفی وروانشناسی بکار رفته که غالبا بایکبار خواندن نمیتوان کاملا بمعنی آن پی برد . ما امروز خلاصهٔ این اثر عالی را که ازنوعی کاملا متمایز با آهنك روستائی است ولی با همان قلم شیرین آقای شفا ترجمه شده است بنظر شما میرسانیم،و وعده‌میدهیم که درهرشماره یك شاهکار دیگر ادبی وهنری را برای شما انتخاب کنیم .

تقدیر

The Mar

نمی شود .

ناپلئون ـ (بشوخی) ـ خوب ،زنترا بکش.

یوسف ـ با کمال میل قربان . ولی عیب کار اینجاست که با این هیکل مردنی من ، اول زنم مراخواهد کشت.

ناپلئون ـ عیب ندارد . مقصود تهیه جوهر قرمز است .

یوسف ـ حضرت اجل خیلی بمن مرحمت دارند . (بطری شراب را نشان میدهد) قربان شاید شراب قرمز این بطری بدردتان بخورد .

ناپلئون ـ نه، نه ! اسراف نباید کرد . شما ها همه فقط همین کار را بلدید . اسراف کردن ، اسراف کردن! (باچنگال وسوس گوجه فرنگی روی کاغذخط میکشد)

یوسف ـ (در حالیکه ظرفها را جمع میکند) ـ قربان . هر کسی کاری دارد . ما مهمانخانه چی ها چون شراب ارزان قیمت زیاد داریم زیاد هم مصرف میکنیم . شما فرماندهان بزرك نیز چون خون ارزان زیاددراختیار دارید از آن بیحساب خرج میکنید .

گفتگوی ناپلئون با یوسف ادامه پیدا میکند وپس از مدتی صحبت بطرز فکر اجتماعی ناپلئون میرسد:

یوسف ـ حضرت اجل راستی ما در مقابل شما چه آدمهای دیوانه و سبکسری هستیم . آه! اگرمیتوانستم سر این موفقیتهای شما راکشف کنم !

ناپلئون ـ خوب آنوقت چه میکردی ؟ امپراتور ایتالیا میشدی ؟

یوسف ـ خیر قربان ، خیر اینکار بدرد سرش نمی ارزد. بهتر است اگر حضرت اجل مایلید زحمت این پست را هم خودتان قبول بفرمائید . از این گذشته اگر من امپراتور ایتالیا بشوم تکلیف مهمانخانه من چه خواهد شد؟ هیچ ملاحظه فرموده اید که وقتی که من زحمت مهمانخانه را می کشم تا چرخ آنرا برای خاطر شما بگردانم شما چقدر راضی بمن نگاه میکنید ؟ خوب منهم وقتی که ببینم شما زحمت امپراتوری اروپا را برای خاطر من میکشید همان قدر راضی میشوم .

ناپلئون ـ چه گفتی ؟ امپراتور اروپا؟(متفکرانه) آه ! برای چه فقط امپراتور اروپا !

یوسف ـ (متعجب) ـ برای چه ؟ راست است حضرت اجل ـ حق باشماست. امپراتور دنیا قربان،امپراتور دنیا ! راستی برای چه نه ؟ بالاخره یکنفر باید امپراتور بشود ، چه شما چه کس دیگر . یك ملت هم باید زیردست باشد تا شما امپراتور آن بشوید ، چه یك ملت چه همه دنیا . بله قربان . امپراتور دنیا بشوید . امپراتور دنیا بشوید !

ناپلئون ـ(متفکرانه) آری! امپراتوردنیا بشوید، برای خاطر همه بجنگید و برای همه جان بکنید و درظاهر فرمانروای همه شوید ولی در باطن خدمتگزار همه باشید. اوه ! یوسف دیگر حق نداری راجع بخود من با من صحبت کنی. میشنوی؟

یوسف ـ (عاجزانه) ببخشید حضرت اجل . شما درست بخلاف سایر مردان بزرك هستید . آنها همه مایلند هرچه بیشتر ممکنست ازخودشان تعریف بشنوند .

ناپلئون ـ بسیار خوب . ولی غیر ازین درچه باره مایلند باآنها صحبت شود ؟

یوسف ـ عرض کنم . . . قربان . . . آیا حضرت اجل خانمی راکه در طبقهٔ بالاسکونت دارد دیده‌اید؟ ناپلئون خیلی بموضوع علاقمند میشود ودرین باره توضیح میخواهد. یوسف باو اطلاع میدهد که خانم زیبای سی ساله ای نیمساعت پیش ازچاپارخانهٔ برگنو دریك فرسخی آنجا کالسکه گرفته و بمهمانخانهٔ او آمده وفقط یك کیف سفری ویك چمدان همراه داشته است ، ولی کالسکه چی او محرمانه به یوسف اظهار داشته که این خانم قبل از آمدن بچاپارخانهٔ برگنو سوار یك اسب نظامی بازین وبرك ارتش فرانسه بوده ودرآنجا اسب را گذاشته وکالسکه را کرایه کرده‌است . ناپلئون خیلی مایل بملاقات اوست ، ولی قبلا منتظر است افسری را که قرار بوده است عصر امروز در مهمانخانه بنزد او آید ملاقات کند . این افسر ، یکی‌از افسران جزء ارتش اوست که مأمور بوده است نامه ها و اوراقی راکه از فرانسه برای ناپلئون رسیده است تحویل بگیرد و سعی کند آنها را از خط دشمن سالم بگذراند و درین مهمانخانه به ناپلئون برساند .

بالاخره این افسر ، پس از مدتی تأخیر میرسد و با هو و

جنجال در مهمانخانه را میگشاید . وی جوانی بیست و چهارساله لاغر اندام وپریده رنك است . قیافهٔ او حاکی است کـه قبل از انقلاب از خانواده های اشرافی فرانسه بوده ، ولـی در عین حال همه چیزش گواهی میدهد که آدم بی استعداد وساده لوح و احمقی است که هیچ چیز از شخصیت بزرك ناپلئون وجاه‌طلبی های او نمی فهمد . روح بی انضباطی وعدم احترام نسبت بمافوق که درین‌دوره در ارتش فرانسه عادی است ، در او مخصوصاً خیلی بارز است .

طی سئوال وجواب مفصلی کـه در آن تفاوت هوش تند و شخصیت قوی ناپلئون با روح ساده و فکر کوتاه افسر خوب جلوه میکند ، بالاخره وی شرح میدهد که هنگامی که با اسناد و اوراق مربوط بناپلئون به نزد او میآمده در راه با سوار جوانی برخورد کرده و باهم گرم‌صحبت شده‌اند. سوار ازحسن‌قیافه واصالت فطری وبزرگواری فوق‌العادهٔ وی تعریف زیاد کرده‌وحتی وقتیکه داستان جدائی اورا با محبوبه‌اش شنیده اشك در چشمان آورده است ، و برای اینکه درجهٔ صمیمیت و اعتمادش را بدو نشان دهد طبانچه و اسب و کیف وکاغذ خودرا در اختیار او گذاشته کـه البته افسر با بزرگواری خاص خویش آنها را بدو پس داده است ، ولی‌وقتیکه او نیز در مقابل اظهار اعتماد کرده و کیف واسب و طبانچهٔ خویش را بدو داده ، دیگر از رفیق او اثری پیدا نشده که نشده است . لیکن افسر بناپلئون قول‌میدهد که این‌خیانت‌را فراموش نکرده‌است، و « اگر وقتی این خائن نمك بحرام فاسدالاخلاق بچنك او بیفتد، بلائی بسرش خواهد آورد که در داستانها بنویسند » . سخن گفتن احمقانه افسر بالاخره ناپلئون را خشمگین میکند و به یوسف‌دستور میدهد کـه اورا همراه خودش ببرد و غذای‌کافی بدهد و سعی کند جریان را درست بفهمد وبدو گزارش دهد .

افسر در ضمن گفتگو با یوسف توضیح میدهد که طرف او خیلی ظریف وزیبا بوده و « مثل یك زن برای او عشوه میکرده است » . دستمالی که وی در راه بگردن افسر بسته تا کورك او به یقهٔ لباسش سائیده نشود ناپلئون را متعجب میکند ، زیرا این‌دستمال یك دستمال معطر زنانه است .

درین ضمن صدای خانم خارجی از داخل مهمانخانـه میآید کـه یوسف را صدا میزند . این صدا افسر را بشدت خشمگین و آشفته میکند ، زیرا احساس میکند که صدای رفیق حیله گر خودرا شنیده است .

وقتیکه خانم برای پیدا کردن یوسف بداخل اطاق می‌آید تردید افسر بکلی برطرف میشود ، وفقط بتعجب میآید ازینکه چرا او لباس های مردانه خودرا بدر آورده و لباسهای زنانه بر تن کرده است . ولی ناپلئون خانم را از چنك عربده وناسزای افسر که میخواهد بدو حمله ور شود خلاص میکند وبافسر تذکرمیدهد که او در حال بازداشت نظامی است و باید بیرون برود . خانـم بافسر توضیح میدهد که او و « برادرش » دوقلوهستندوافسر قطعاً برادر وی را که از مرکز ستاد ژنرال « ماسنا » فرماندهٔ‌اتریشی میآمده در راه دیده است . این توضیح افسر را قانع میکند و او ویوسف ناپلئون را با خانم خارجی تنها میگذارند .

خانـم — آه ! ژنـرال ! چطـور از لطف شما تشکر کنم !

نـاپلئون — خانم . تشکر لازم نیست . فقط ...
های مرا بدهید .

خانم — اوه ! ژنرال . چه کاغذ هائی ؟

ناپلئون — همان نامه هائیکه با اغفال این ...
بدست آوردید . میدانید که من جای این اسناد راهم ...
میدانم (به‌سینهٔ او اشاره میکند). دیگر معطل نکنید ...

خانم — اوه ژنرال . چرا با این خشونت با ...
حرف میزنید؟ من واقعا میترسم .

ناپلئون — آه ! راستی خانم ؟ ولی اسباب تا ...
است که‌شما مرا نمیشناسید ، و گرنه زحمت آه وناله ...
بخود نمی دادید .

خانـم — چرا چرا من شما را خوب میشناسم ...
همان ژنرال بوئوناپارته معروف هستید .

ناپلئون — (خشمگین) — « بناپارت » خانم ...
خواهش میکنم مرا باسم فرانسوی خودم صدا کنید. ...
حالا که میشناسید کاغذهای مرا بدهید ، و گرنه‌خودم‌خو ...
گرفت . میشنوید ؟

خانم — ژنرال . گمان میکنم متوجه باشید ...
دارید زنی را تهدید می کنید .

ناپلئون — بله خانم . کاملا متوجه هستم .

خانم — (نـاراحت) — دراینصورت ... او ...
ژنرال ... من چیزی ازین موضوع نمی فهمم .

ناپلئون — اتفاقاً خیلی هم‌خوب‌می‌فهمید . علت ...
شما بدینجا آن هم درین موقع اینست که اتریشیها ک ...
را فرستادند تا اسناد مرا بدست آورید خیال میکرد ...
من حالا باید شش فرسخ ازینجادورتر باشم . تعجب‌نک ...
رمز پیشرفت من همین است که من همیشه جائی هستم ...
دشمنان من انتظار مرا در آنجا ندارند . شما اکنون ...
پای خودتان بدام افتاده اید . ولی خانم ، شما کـه ا ...
شجاع هستید عاقل ومنطقی هم باشید . من‌وقت‌زیادی ...
که برای خاطر شما تلف کنم .

خانم — (شکست خورده و گریان) —
ژنرال . چطور میگوئید من زن شجاعی هستم ؟ امرو ...
روز داشتم از ترس میمردم . گمان میکنید همه ک ...
خود شما شجاع است ؟ آه . چراشما مردهااین‌نوع‌مأمو ...
های خطرناك را خودتان انجام نمیدهیدو بعهدهٔ‌ما ک ...
ترسو وضعیف هستیم میگذارید ؟ چرا من باید ای ...
بکنم که اینقدر از کمترین خشونت وفشاری ناراحت ...

ناپلئون — خوب درینصورت چرا خودتان‌را ب ...
خطری افکندید ؟

خانم — برای اینکه هیچ راه دیگری نبود ...
کاری بود که نمیشد بهیچکس دیگر محول کرد . ولی ...
همهٔ این فداکاریها بیفایده شد . برای اینکه طرف م ...
هستید که از هیچ چیز نمیترسید و از هیچ چیزی ...

نمیشوید . (پس از قدری فکر) بسیار خوب ، ژنرال . من این کاغذ ها را بشما میدهم ، فقط اجازه بدهید تنها یکی از آنها را برای خودم نگاه دارم . یك کاغذ خصوصی نه سند ونامهٔ دولتی . اجازه میدهید ؟

ناپلئون ـ خانم . خواهش میکنم خودتان کمی فکر کنید . آیا این تقاضا معقول است ؟

خانم ـ البته خیر ژنرال . خودم هم میدانم که معقول نیست ، و بهمین جهت گفتم که اختصاصاً بمن این لطف را بکنید . وانگهی مگر تقاضاهائیکه خود شما از دیگران میکنید معقول است ؟ آیا این معقول است که شما بهزارها نفر بگوئید خودشانرا بکشتن بدهند تا اسم شما جزوسرداران فاتح درآید و شما یکقدم دیگر بآرزوهای خود نزدیك شوید ؟ از آنگذشته من جز تقاضای خیلی کوچکی ازشما نکرده‌ام . من، یك زن ضعیف و ترسو ، در مقابل شما یك ژنرال بزرك فاتح وشجاع (زانو میزند).

ناپلئون ـ خواهش میکنم بلند شوید . خانم . بلند شوید. خودتان هم میدانید که دارید حرفهای بیمعنی میزنید تا مرا راضی کنید . از کجافهمیدید که من مردشجاعی هستم؟

خانم ـ شما شجاع نباشید؟ شما؟ ژنرال بوئوناپارته؟

ناپلئون ـ بله من . ژنرال بناپارت .

خانم ـ اوه ژنرال . چطور ممکنست چنین سئوالی بکنید؟ مگر دوروز پیش شما نبودید که در پل لودی در وسط باران گلوله وتوپ وخمپاره آن عمل قهرمانی و دلاورانه را انجام دادید ؟ امروز هیچ مجلسی نیست که نقل آن صحبت رشادت شما نباشد (شاعرانه) اوه راستی ژنرال شما آدم دلیری هستید .

ناپلئون ـ ولی شما هم شجاع هستید . چرا ازین بابت حرفی نمیزنید ؟

خانم ـ من؟.. عجب ژنرال. این حرف شما توهینی به شهامت شما وسربازان شماست . آیا من حقیقتاً اشتباه کردم که شمارا شجاع شمردم ؟

ناپلئون ـ خانم . این تنها سئوالی است که هرگز نباید از یك نفر سرباز کرد. درارتش از سرباز سن او، قدرت تنفس او وزور بازوی اورا میپرسند . ولی هیچوقت نمیپرسند که آیا آدم شجاعی هست یا نه .

خانم ـ ژنرال . شما ترس را مسخره میکنید برای اینکه نمیدانید چیست ، ولی من که معنی آنرا میدانم مسخره نمیکنم .

ناپلئون ـ خانم . مسخره نمیکنم . ولی میخواهم بشما درین باره توضیحی بدهم . فرض کنید که شما برای بدست آوردن این نامه هائیکه اینقدر طالب آنها بودید ، فقط و فقط یك راه ، یك راه منحصر بفرد داشتید ، و آن این بود که مثل من در میان باران گلوله وخمپاره از پل «لودی» عبور کنید و جز این هیچ وسیله دیگری برای نیل بهدف نداشتید . قبلا هم میدانستید که اگر ازین مرحله جان بدر برید قطعا بمنظور خواهیدرسید . خوب . درینصورت آیا با وجود قبول اجباری این فداکاری ، احساس ترس میکردید یا نه ؟

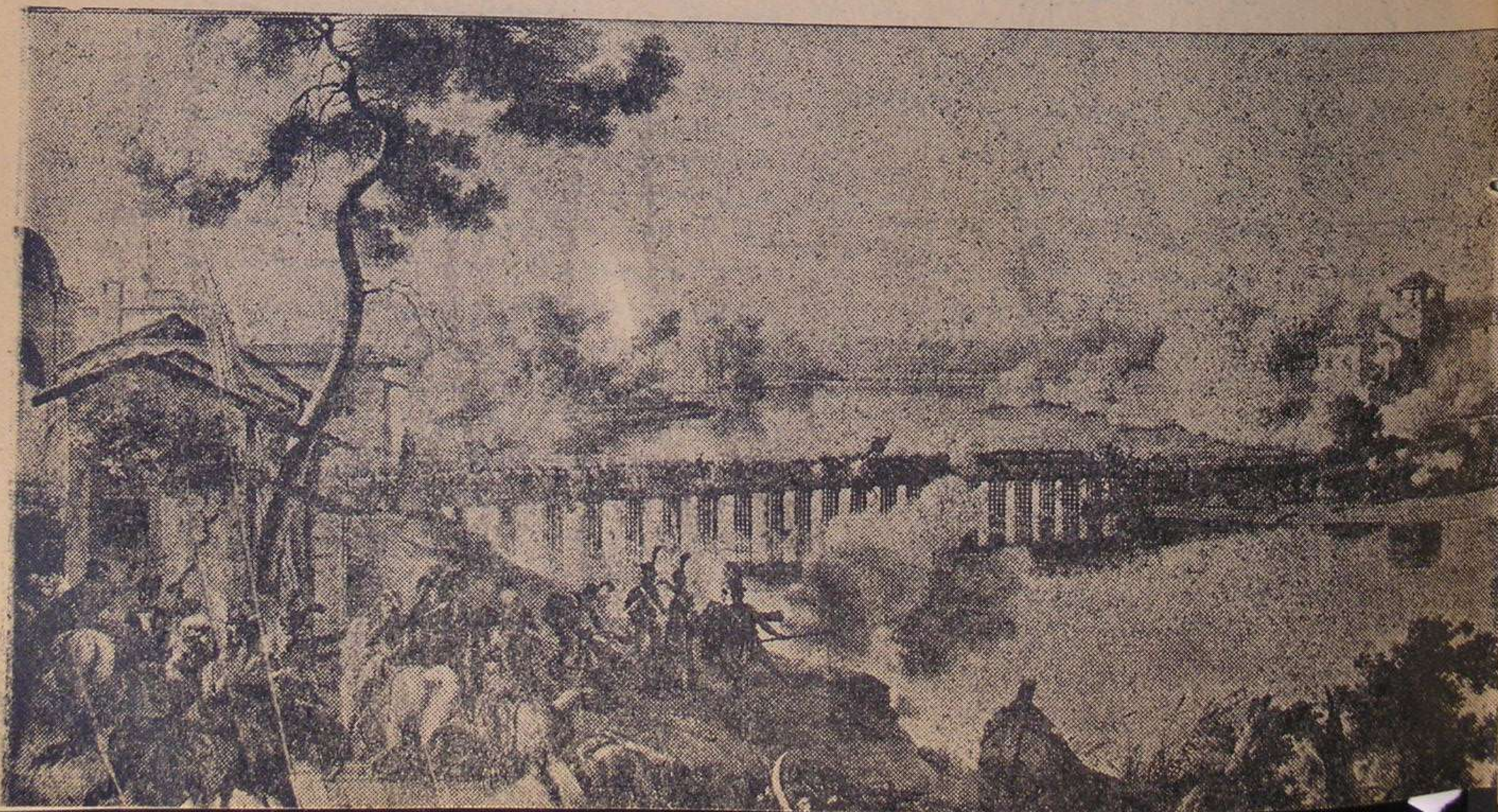
خانم ـ اوه . البته ژنرال . من همین حالاهم که این حرف را میشنوم میترسم .

ناپلئون ـ خوب درین صورت آیا حاضر میشدید دست از هدف خودتان بردارید ؟

خانم ـ خیر ژنرال . زیرا مجبور بودم در هر صورت این نامه‌ها را بدست بیاورم .

ناپلئون ـ خانم . چرا در تفسیر رشادت من همین فکر را نمی کنید ؟ (مثل اینکه باخود حرف میزند) در بین تمام غرائز

نبرد لودی کارلوژون در موزه ورسای





بناپارت در روزگار سرتیپی - کارفیلیپوتو درموزه‌ورسای

ما، یك غریزهٔ خاص در تمام افراد بشر مشترك است وآن ترس است. این تنهاحسی است که هیچکس از آن بر کنار نیست خانم، خاطر جمع باشید که این حس ترس همانقدر که در قلب یك شیپورچی گمنام ارتش من وجود دارد درقلب من نیز هست. اساساً علت اینکه مردم وملتها با هم میجنگند همین است که همهٔ آنها میترسند. اگراز یکدیگر نمیترسیدند جنك هم نمیکردند. بلی خانم. من هم ترس را میشناسم وحتی بهتر ازشماوهمهٔ زنهامیشناسم. یك بارمن بچشم خودم دیدم که هنك سربازان سویسی گارد بدست مردم انقلابی پاریس قتل عام شد، ومن درین دعوا تماشاچی ماندم ودخالتی نکردم، برای اینکه میترسیدم. فقط هفت ماه پیش توانستم این خاطرهٔ خجلت آور را جبران کنم، بدین ترتیب که این مردم رذل را بدم گلوله‌های توپ بستم. خیال میکنید این بار من همان آدم پیش نبودم؟ چرا! ولی ایندفعه حقیقتاً منظور خودم را میدانستم و برای نیل بآن مجبور بودم ابرازشهامت کنم. خانم. تاکنون همیشه ترس وجودداشته، ولی هیچوقت مانع آن نبوده است که مرد یا زنی که حقیقتاً چیزی را بطلبد بخاطرترس از رسیدن بدان خودداری کند.

اگر شماهم مثل من فرمانده سپاهی در پل لودی بود... اگر مجبور بودید که برای خود بسمت هدف راهی باز... با تمام ترس و بیم خویش دست از کار برنمیداشتید. ا... همین حس ترس است که در لحظه خطر هوشیاری و... اندیشی را بیشتر میکند وپیروزی را بهمراه میآورد... خوب خانم. حالا اگر شما بجای من این مراحل را گذرا... و این موفقیت را درپل لودی بدست آورده بود... و اکنون من ازشما میپرسیدم که آیا آدم شجاعی هست... خیر، بمن چه جواب میدادید؟

خانم - اوه. ژنرال. شما یك قهرمان ... هستید. یك قهرمان بی نظیر. من حالا میفهمم شما چ... مردی هستید.

ناپلئون - به، خانم، مطمئن باشید قهرمان ... درعالم وجود ندارد.

خانم - چرا، چرا، کاملا وجود دارد. ... بین آن چیزیکه شما اسمش را شجاعت من میگذارید با... خودتان خیلی اختلاف است. من برای کس دیگر کار میکر... مجبور بودم برای انجام منظور او فداکاری کنم... شما برای خودتان میجنگید و اجباری باطاعت ... دیگران نداشتید.

ناپلئون - البته که برای خودم میجنگیدم. (نا... متوجه میشود که در حضور یك اجنبی، اعتراف بی... کرده است وسخن خود را تغییر میدهد) آه. نه نه. اینطور... من فقط یك خدمتگذار سادهٔ جمهوری فرانسه هستم... جنگهارا بخاطر آزادی و برای عالم بشریت و کشور خود... نه برای خودم.

خانم - (مایوس و ناراضی) اه ژنرال. پس ش... مثل من یك قهرمان زن صفت هستید؟

ناپلئون - چه گفتید؟ زن صفت؟

خانم - آری ژنرال. شما خودتان میگوئید ک... دیگران کار میکنید. درینصورت بامن فرقی ندارید. خیال... اگر من بخاطر خودم میخواستم این کاغذها را بدست... این همه خطر را تحمل میکردم؟ نه. مطمئن باشید ا... پای خودم در میان بود حتی جرئت ملاقات شما را در... نداشتم. این شجاعت من، درحقیقت یك نوع بردگی... که بدرد دیگران میخورد ولی بدرد خود من نمیـ... کسی که برای خاطر دیگران مجبور بابراز شجاعت... شجاع نیست.

ناپلئون - به!

خانم - بالاخره دیدید که من شجاع نیستم ا... ولی شما ژنرال. بچه حق مرا اینطور بانظر تحقیر... می کنید؟ شما که بقول خودتان جنگها را برای د... فتح میکنید و برای خاطر خودتان ابراز شهامت نمیکنید... تفاوتی بامن دارید؟ آه. اینطور قهرمان بودن... اخلاق فرانسویها است.

ناپلئون ـ (خشمگین) من فرانسوی نیستم.

خانم ـ عجب! گمان میکنم خودتان الساعه گفتید که من جنگهارا برای خاطر وطن خودم فرانسه فتح میکنم. اینطور نگفتید ژنرال بوئوناپارته؟ آه! ببخشید، ژنرال بناپارت. من هنوز اسم شمارا با ایتالیائی تلفظ میکنم.

ناپلئون ـ خانم. شما ازحوصلهٔ من سوء استفاده میکنید. من تبعهٔ فرانسه هستم ولی خارج از فرانسه بدنیا آمده ام.

خانم ـ ژنرال. من گمان نمیکنم شما اصلا تابع بدنیا آمده باشید.

ناپلئون ـ (خیلی راضی) اه. راستی اینطور فکر میکنید؟

خانم ـ فکر نمیکنم. مطمئن هستم.

ناپلئون ـ (فیلسوفانه) ولی خانم. فراموش نکنید که ماهیچوقت نباید فقط برای خودمان زندگی کنیم. ما باید همیشه بفکر دیگران باشیم و برای آنها رنج ببریم و اگرهم حکومت میکنیم بخاطر منافع آنها حکومت کنیم. فداکاری شخصی پایه شرافت و نجابت است.

خانم ـ (آهی میکشد) اه ژنرال. خوب پید است که شما هرگز دارای این صفات نبوده اید!

ناپلئون ـ ها؟ بله؟ چه گفتید خانم؟

خانم ـ ژنرال. آیا شما هرگز متوجه شده اید که مردم بطور کلی درتعریف آن چیزهائی مبالغه میکنند که خودشان ندارند. مثلا کسانیکه فقیر هستند تصور میکنند که فقط با پول وثروت میتوانند خوشبخت گردند. بهمین دلیل مردم ازپاکدامنی وجوانمردی دیگران باآب و تاب تعریف میکنند برای اینکه خودشان نمیدانند معنی این کلمات چیست. اوه. اگر راستی این معنی را میدانستند.

ناپلئون ـ (خشمگین) ... ولی خانم. خود شما چیزی ازین بابت میدانید؟

خانم ـ افسوس. بلی ژنرال. من معنی این کلمات را میدانم برای اینکه فطرتاً خوب متولد شده ام. من این صفات را دارم برای اینکه ضعیف وترسو هستم. برای اینکه جرئت نمیکنم حقیقتاً خودم باشم. همانطوری باشم که هستم.

ناپلئون ـ هان؟

خانم ـ ژنرال. رمز موفقیت شما چیست؟ فقط همین اعتماد مطلق شما بخودتان شما فقط برای خودتان میجنگید و برای خودتان کارمیکنید و بس. تمام ادعاهای دیگر شما ظاهرسازی است. شما برای خودتان میجنگید برای اینکه ازقبول سرنوشت خود ترس ندارید. اوه. ژنرال اجازه بدهید من در مقابل شما بزانو بیفتم. شما یک روز امپراتور فرانسه خواهید شد.

ناپلئون ـ (مضطربانه) خانم. مواظب حرف زدن خودتان باشید. این حرف شما خیانت نسبت به جمهوری است.

خانم ـ بلی. بلی. امپراتور فرانسه. بعدهم امپراتور اروپا. شایدهم امپراتور دنیا.

اوه. من اولین کسی هستم که بشما سوگند وفاداری میخورم (دست اورا میبوسد) امپراتور من!

کم کم ناپلئون حقیقت موضوع را احساس میکند. خانم خارجی که نقطهٔ ضعف اورا خوب بدست آورده است درضمن صحبت ماهرانه برآن انگشت میگذارد وچون نوازندهٔ ماهری با تار های قلب او بازی میکند. ولی یك اشتباه کوچك او به ناپلئون میفهماند که مقصود طرف آن است که ازین نقطهٔ ضعف او برای پس ندادن نامه‌ای که منظور اوست استفاده کند واین توجه ناپلئون ورق را برمیگرداند. خانم که یك لحظه از روی خشم اورا «ماجراجوی بی‌سروپای اهل کرس» میخواند براثر فشار ناپلئون ناگزیر بستهٔ نامه ها را از داخل پیراهن خود بدر میآورد و روی میز پرت میکند.

ناپلئون ـ آها، حالا خوب شد. ولی خانم آیا خیلی از دست من عصبانی شده‌اید؟

خانم ـ نه ژنرال. عصبانی نیستم ولی متاسف هستم، آنهم برای شما.

ناپلئون ـ چطور؟ متاسف برای من؟ چرا برای من؟

خانم ـ خیلی ساده. برای اینکه با این کاغذ ها شرافت شما از بین خواهد رفت.

ناپلئون ـ (با خنده) همین؟ خیال میکردم قضیه خیلی مهم‌تر ازاینست

خانم ـ بلی، مهمتراست. برای اینکه خوشبختی شماهم با شرافتتان از بین خواهد رفت.

ناپلئون ـ ها،ها! خوشبختی من. خانم عزیز، خوشبختی برای من چیز خیلی خسته کننده ایست

حقیقتا فکر کنید اگر من بدنبال خوشبختی میگشتم حالا چرا میبایست اینجا باشم؟.. خوب، بفرمائید دیگرچه لطمه‌ای ازین بابت بمن خواهد خورد؟

خانم ـ دیگرهیچ... اوه چرا! یکچیز دیگر هم هست. پس از خواندن این کاغذها، اسم شما در سر تا سر فرانسه با تمسخر و تحقیر برده خواهدشد.

ناپلئون ـ (این بار بشدت ناراحت و مضطرب میشود) مقصودتان از این حرف چیست؟

میخواهید دوباره حقه بازی‌های خودرا از سر بگیرید؟ تصور میکنید من از مندرجات این کاغذها خبری ندارم؟ من نخوانده میدانم که یکی از این کاغذها خبر عقب نشینی ژنرال بولیو است. برای اینکه این احمق فقط دو کار می تواند بکند: یا در دژمانتو سنگر بندی کند ومحاصره شود یا بیطرفی جمهوری ونیزرا لغو کند، ولابد شماهم که با این همه هوش جاسوسی میکنید مأمورید از اوراق من بفهمید

علت این شکست‌های پیاپی او چیست. چند نامه دیگر خصوصی و مربوط بمکاتبات خانوادگی من است که شما هیچ نفعی در آنها ندارید.

خانم – خوب ژنرال، حالا که اینطور است بیائید قراری باهم بگذاریم، یعنی این اسناد سیاسی را که بقول شما مورد توجه من است خود شما نگاه‌دارید و کاغذهای خصوصیتانرا که میگوئید برای من اهمیت ندارد بمن بدهید. برای من همین کافیست.

ناپلئون – ها؛ اینطور کنیم؛ (پس از قدری فکر) ولی خانم کم کم مثل اینست که شما حقیقتاً فرض کرده‌اید که کاغذهای خصوصی من مال خودتان است و این من هستم که آنهارا از شما دزدیده‌ام.

خانم خارجی برای ناپلئون توضیح میدهد که بین همه این نامه‌ها فقط یکنامه مورد علاقه اوست که کسی برای کس دیگر نوشته و یك شخص ثالث آن‌را دزدیده و برای ناپلئون فرستاده است و چون این نامه مربوط بزنی است که برای مردی غیراز شوهر او نوشته شده، خواندن آن افتضاح فوق‌العاده‌ای ببار خواهد آورد، بدین جهت خانم نویسندهٔ نامه از او خواسته است که هرطور شده نگذارد این نامه بمقصد برسد، و وی نیز بدینمنظور امروز صبح افسر فرانسوی را در راه فریفته و کیف اوراق و اسناد اورا از او گرفته است.

ناپلئون از صحبتهای گوشه دار او متوجه می‌شود که نویسندهٔ این نامه ژوزفین زن خود اوست و این نامه برای دیرکتور باراس شخص اول کشور نوشته شده، ولی سعی میکند بکلی خود را بی اطلاع نشان دهد تا طرف نفهمد که او واقعا راز نگفتنی‌را فهمیده است. (*) بدین جهت در بازپرسی از خانم خارجی اصرار میکند.

ناپلئون – خانم بالاخره از که صحبت میکنید؟ این زن کیست که این‌قدر برای شما اهمیت دارد؟

خانم – این زن یکزن احمق پرمدعا و بیمصرف است که شوهری جوان و بسیار قابل و فوق‌العاده جاه‌طلب دارد و اتفاقا شوهرش‌هم اخلاق اورا خوب میشناسد، یعنی میداند که این‌زن دربارهٔ سن خودش دروغ گفته، در بارهٔ موقعیت اجتماعی و ثروت و سابقهٔ خود دروغ گفته؛ شوهرش خوب میداند که این‌زن درهرحال نمیتواند نسبت بیك عقیده و فکر و یا یکنفر وفادار بماند با تمام اینها او خودرا نسبت باین‌وضع بی‌اطلاع نشان میدهد برای اینکه بتواند از نفوذ این زن در باراس بنفع شخص خودش استفاده کند.



ژوزفین دوبوهارنه – کار پرودن در موزه لوور

ناپلئون – (خشمگین) – افعی. اینست انتقامیکه از ازمن میگیرید برای اینکه شمارا مجبور کردم کاغذها بمن بدهید؟

خانم – چه حرف عجیبی. ژنرال. چرا از شما انتقام میگیرم؟ آیا ممکنست مقصودتان این باشد که این شوهر خود شما هستید؟

ناپلئون – اوه. آخر این‌زن مرا دیوانه خواهد کرد. خانم از اینجا بیرون بروید.

خانم در گرفتن کاغذ اصرار میکند و ناپلئون باخشم سرباز میزند. بالاخره خانم بر اثر یك کلمهٔ زننده ناپلئون از پس گرفتن نامه ها صرفنظر میکند و هنگامی که بقصد خروج از اطاق میرود بدو تذکر میدهد که «امید واراست. ژنرال از اطلاع بر بدنامی شخص خودش زیاد نا راحت نشود». ازین لحظه ناپلئون سعی میکند هر طور شده است نامه را نخوانده بدو دهد تا خود را از عواقب خوانده شدن این نامه برهاند.

ناپلئون – میروید؟ عجب خانم. مثل اینست که دیگر

(*) ژوزفین دوبوهارنه، زن ناپلئون، چنانکه همه میدانند قبلا زنی نیمه‌هرجائی بود که دو فرزند نیز داشت و هنگامیکه بناپارت که چندین سال از او کوچکتر بود اورا بزنی گرفت، وی در خفا معشوقه باراس دیرکتور جمهوری فرانسه بود و ناپلئون بوسیله نفوذ ژوزفین درباراس توانست فرماندهی کل نیروی فرانسه را در ایتالیا بدست آورد. هنگام سفر جنگی ناپلئون در ایتالیا نیز ژوزفین همچنان بزندگانی نامناسب خود ادامه داد و ناپلئون که دراین‌زمان بشدت دلداده او بود ازین جریان آگاه بود.

صمیمیت خود را با خانم دوست سابقتان فراموش کرده‌اید؟

خانم ـ خیر. ولی حالا فهمیدم که دیگر خطری متوجه او نیست. معلوم میشود دوست من خوب اززوحیات شوهرش اطلاع ندارد.

ناپلئون ـ خوب. درین صورت من باید این نامه رابخوانم؟

خانم ـ ژنرال. حالا دیگر نمیدانم چطور ممکن است از خواندن آن خودداری کنید. نترسید. من بشما اطمینان میدهم که چیز های خیلی جالبی در این‌نامه‌خواهید یافت.

ناپلئون ـ مثلا؟

خانم ـ مثلا یك دوئل بین شوهر آن‌خانم باباراس. یك نزاع شدید بین‌زن و شوهر. یك خانوادهٔ متلاشی‌شده. یك بد نامی بزرگ. یك شخصیت از دست رفته.

ناپلئون ـ عجب!.. بسیار خوب خانم. درینصورت من با تقاضای شما موافقت میکنم تا بشهامت وفداکاری‌شما پاداشی داده باشم. این کاغذ هارا که مایل بداشتن آنها هستید بردارید و فراموش مکنید که این «ماجرا جوی اهل کرس» همانطور که در موقع مبارزه خشن است بعد از شکست حریف نسبت بدو جوانمرد است.

ولی حالا دیگر نوبت انتقام‌طرف او رسیده. خانم خارجی از گرفتن کاغذ ها حتی در مقابل عذر خواهی او نیز خودداری میکند. ناپلئون ناچار برای حفظ شرافت خود از راه تازه ای‌وارد میشود، بدین ترتیب که خانم رادر اطاق نگاهداشته افسر بازداشت شده را بوسیلهٔ یوسف احضار میکند و بدو توضیح میدهد که چون «سرنوشت فرانسه و شاید اروپا» بسته به پیداشدن این‌نامه‌هاست اگر این کاغذها در اسرع‌وقت پیدا نشود و بدست او نرسد، ناچار خواهد بود وی را محاکمهٔ نظامی و خلع درجه کند. افسر شمشیر خود را از او میگیرد و ازاطاق خارج میشود تا خویشتن راآماده حرکت کند. پس از رفتن او، در مقابل تعجب و ناراحتی خانم، ناپلئون توضیح میدهد که چون این نامه ها مسلماً پیدا نخواهد شد، طبعا با محاکمهٔ افسر همه خواهندفهمید که این نامه هابدست ناپلئون نرسیده، و بنابرین زیانی بحیثیت او وارد نخواهد شد.

خانم ـ ژنرال. شما خیلی سنگدل هستید. برای شما زن و مرد فقط پیچ ومهره هائی هستند که باید هنگام لزوم از آنها استفاده کرد وبعد بدورشان انداخت.

ناپلئون ـ عجب خانم. کدام‌یك از ما دونفر این جوان بیچاره‌را فدا کرده‌ایم؟ من‌یا شما؟ کدام‌یك‌ازما کاغذ های اورا دزدیده‌ایم؟ آیا شما موقع فریب دادن او هیچ فکر آتیه اش‌را کردید؟

خانم ـ (مضطرب) اوه من هیچ این فکر را نکردم. ولی غیرازین چه‌میتوانستم بکنم؟ (ملتمسانه) ژنرال شما این جوان بیچاره‌را از نابودی نجات دهید.

ناپلئون ـ خانم عزیز شما که اینقدر ماهروزرنگید خودتان راه نجات اورا پیدا کنید. این گرهی است که بدست خود شما بسته شده (باخشونت) من‌ازسربازان‌وظیفه ناشناس متنفرم.

ناپلئون از اطاق خارج‌میشود وبه‌پشت درخت مو میرود و درین‌ضمن ستوان مجهز وارد اطاق میشود تا از در خروجی بیرون رود و دراطاق باخانم برخوردمیکند. وی بادلبری‌بدوتذکرمیدهد که اگر آسیبی ببرادرش وارد گردد فوق‌العاده متاثرخواهدشد ولی اگر افسر حاضرباشد، اوقول میدهدکه برادرش را درظرف یکربع بدست ستوان بسپارد تا اونیزوی‌را تحویل‌ژنرال دهد بشرط اینکه ستوان قصد انتقام‌گرفتن از اورا نداشته باشد. افسر قبول میکند و قرار میشود که درضمن آنکه خانم بسراغ برادردرمرموز خود میرود افسر ازژنرال بناپارت قول بگیرد که اگربرادراورا پیدا کند از مجازات مصون بماند. پس‌از رفتن او افسریوسف‌را صدا میکند:

یوسف ـ سرکار ستوان. اسب حاضر است

ستوان ـ ولی حالا دیگر من حاضر نیستم. برو ژنرال‌را خبرکن تا با او حرف لازمی بزنم.

یوسف ـ سرکار، متاسفانه غیر ممکن است.

ستوان ـ چرا؟

یوسف ـ برای اینکه درین دنیای فانی، همیشه‌یك ژنرال میتواند یك افسر جزء را احضار کند، ولی یك افسر جزء اینکار را با ژنرال خود نمیتواندبکند!

ستوان ـ تو خیال میکنی ژنرال ازین کار خوشش نخواهد آمد؟ شاید هم حق با تواست. با این جمهوری بازی ها و حکومت های انقلابی آدم تکلیف خودش را نمی فهمد.

(ناپلئون از سمت‌درخت‌پیدا میشود. قیافه اش‌خیلی گرفته و متفکر است، ولی یوسف‌اورا نمی‌بیند)

یوسف ـ حق با شماست سرکار ستوان. درفرانسه حالا همهٔ شما مثل ما مهمانخانه چی ها شده اید. یعنی‌باید نسبت بتمام مردم با احترام‌وادب‌رفتار کنید.

ناپلئون ـ مقصودت اینست که‌دیگر ارزش‌احترام ازبین رفته‌است؟

ستوان ـ (سلام میدهد) ژنرال‌درست بموقع‌آمدید. میخواستم عرض کنم که اگر من این پسرك‌راپیدا کنم..

ناپلئون ـ ولی پسر جان. شما این پسرك‌راهرگز پیدا نخواهید کرد...

ستوان ـ راستی؟ خوب ژنرال‌شما کاری باینموضوع نداشته باشید، فقط قول بدهید که اگر من‌اورا پیدا کنم و تحویل شمابدهم حساب من تصفیه شود ودیگر اینموضوع خلع درجه و محکومیت را که خیلی اسباب دلخوری بنده است‌فراموش کنید.

ناپلئون ـ یوسف. می بینی‌این‌افسر چقدر بی‌انضباط است وحرفهای نامربوط میزند؟ بعقیدهٔ توچکارش کنیم؟

یوسف ـ قربان. ژنرالش کنید. همه کار ها و حرفهایش حسابی خواهد شد افسر (پهلوی خود را میگیرد

و بشدت میخندد و ناپلئون نیز با خنده گوش یوسف را میکشد).

ناپلئون . استاد یوسف. اینکار که الان داری برای تو خیلی کوچك است. راستی حاضری با من بیائی تا ترا آدمی بکنم؟

یوسف — اوه . خیر ژنرال. خیلی مرحمت دارید ولی بنده باینکار حاضر نیستم. حقیقت اینست که از وقتی که یاد دارم بزرگترها خواسته اند مرا آدم بکنند. موقعی که بچه بودم کشیش ده مدتها سعی کرد بمن خواندن و نوشتن بیاموزد تا آدم شوم. بعد که بزرگتر شدم ساززن کلیسا با اصرار خواست مرا بموسیقی آشنا کند و می گفت اگر، بخواهی آدم شوی باید حتما موسیقی بدانی. بعداز او وکیل باشی ارتش سراغ من آمد تا مرا در نظام ببرد و آدم کند. خدارحم کرد که قدم خیلی کوتاه بود و بخیر گذشت، ولی عیب کار این بود که در تمام این موارد برای آدم شدن کار کردن لازم بود درصورتیکه من از کار کردن خیلی بدم میاید :

ناپلئون — حالا از زندگانیت راضی هستی ؟

یوسف — کاملا قربان، کاملا.

ناپلئون — (مثل اینکه باخودش حرف میزند) پس تو در قلب خودت دائما ناراحت نیستی ؟ یك شیطان باطنی نیست که همیشه ترا بمبارزه کردن و پیروزشدن وادار کند؟ شیطانی نیست که ترا وادار کند که هفته های متوالی شب وروز باتمام قوا کار کنی و جان بکنی تا پس از حصول موفقیت ده دقیقه خرسند وراضی باشی ؟ شیطانیکه در یك دست تاج افتخار ودردست دیگر زنجیر بندگی را بتو هدیه کند تا اگر حاضر باشی مثل بندگان جان بکنی حق داشته باشی تاج افتخار را برسر بگذاری ؟ شیطانیکه حکومت برهمه را بتو عرضه میکند بشرطیکه در اختیار همه باشی و یك لحظه از زندگانیت را برای خودت کنار نگذاری؟ یك دم خیال راحت نداشته باشی ؟

خیر . یوسف ازین حرفها چیزی نمی فهمد و بقول خودش «این بلند پروازیها را ندارد» . او شیطان دیگری را میشناسد که روزی سه بار در کمین اوست وباید با ماکولات و مشروبات خوب راضی شود . ستوان هم مثل یوسف فکر میکند.

ستوان — خیر ژنرال . بنده هم این فکرها را ندارم ، وانگهی همینطور که هستم خیلی راضی هستم . اصولا ارتش انقلاب بر نمیدارد زیرا انقلاب فقط برای غیر نظامی ها خوبست . شما خودتان سربازها را خوب میشناسید . سرباز حالا هم مثل پیش از انقلاب احتیاج بافسرهای نجیب زاده و حسابی دارد ، برای اینکه افسران جزء مستقیما بانفرات در تماس هستند ولی یك ژنرال اگر بی پدر ومادرهم باشد عیب ندارد، هراو باشی باشد بشرط اینکه حرفه اش را خوب بلد باشد خوب است . در صورتیکه یك ستوان حتما باید نجیب و نجیب زاده باشد . ژنرال راستی شما تصور می کنید باعث فتح ما در جنك لودی که بود ؟ بگذارید من حقیقت را بگویم . فاتح جنك لودی اسب من بود

ناپلئون — آقا . کم کم دارید پرت و پلا میگوئید. مواظب مهملات خودتان باشید .

ولی افسر خیلی جدی حرف میزند ، زیرا معتقد است که در آن حین که ناپلئون اتریشیها را ازین سوی پل بآتش بسته ، او با پشتیبانی عده ای از رودخانه گذشته واز پشت اتریشی ها سر در آورده است ، وچون اول اسب او از رود گذشته ، بنابرین فاتح لودی اسب او بوده و ناپلئون حق این اسب را غصب کرده است .

درین هنگام که خشم ناپلئون بشدت تحریك شده وصحبت از تیر باران میکند ، افسر جوانی از در وارد میشود وخودرا بعنوان برادر خانم خارجی ، در اختیار ستوان وزندانی او معرفی میکند. وی همان خانم خارجی است که لباس مردانه پوشیده است و افسر با دیدن او رفیق صبح خودش را میشناسد و فاتحانه اورا تسلیم ناپلئون میکند . وقتی که افسر دربارهٔ اسناد واوراق از او سئوال میکند ، وی اظهار میدارد که خواهرش جادوگر کهنه کاری است و قبل از رفتن خود نامه ها را با علم سحر در جیب نیم تنهٔ ژنرال بناپارت جا داده است ، وبا اجازهٔ ناپلئون که ناچار بتقاضای او تن در میدهد دست در جیب او کرده نامه ها را که وی هنگام خروج همراه داشته است از جیب او بدر میآورد . ستوان ویوسف که پیدا شدن این نامه ها را کار جادوگر میدانند ، پس از گفتگوی مفصل واحمقانه ای برای تهیه آتش میروند که نامه ها را بسوزانند. وقتی که ناپلئون و خانم خارجی تنها میمانند ، خانم بسته نامه ها را که از جیب بناپارت در آورده است بدو نشان میدهد .

خانم — ژنرال بالاخره من شما را شکست دادم .

ناپلئون — ولی خانم . شما عمل ناشایسته ای مرتکب شده اید . چرا این لباس را بتن کردید ؟

خانم — مگر شما خود غیر از این لباس برتن دارید؟

ناپلئون — نه ، مقصود من این بود که شما مقام خودرا قدری پائین آورده اید .

خانم — ژنرال ، ازین بابت زیاد نگران نباشید. ولی (بکاغذ ها اشاره میکند) میل ندارید پیش ازسوخته شدن نگاهی بآنها بکنید ؟ یقین دارم خیلی مایل بدانستن مندرجات آنها هستید . نگاه کوچکی بیندازید . من متوجه شما نخواهم بود .

ناپلئون — نه خانم . حقیقتاً من علاقه بخواندن آنها ندارم . ولی چون شما یقیناً خیلی مایل هستید، بشما اجازه خواندن آنرا میدهم .

خانم — مرسی ژنرال . من قبلا آنها را خواندم .

ناپلئون — (از جای میجهد) هان ؟ چه ؟

خانم — بلی ژنرال . من همانوقت که سوار اسب این ستوان بیچاره بودم همهٔ آنها را خواندم . می بینید که من از مطالب آنها با خبرم ، در حالیکه شما آگاه نیستید.

ناپلئون — ببخشید خانم . من هم همه آنها را

خوانده‌ام (اشاره بدرخت میکند) آنجا . ده دقیقه پیش .

خانم - آه ژنرال . پس من نتوانستم شما را شکست بدهم . راستی شما آدم عجیبی هستید . این بار من واقعا و از صمیم قلب شما را تحسین میکنم (دست اورا میبوسد) .

ناپلئون - نه ، خواهش میکنم حالا دیگر دست از جادوگری بر دارید .

خانم - ژنرال . میخواهم یك نکتهٔ مهم را بشما بگویم ، یعنی بگویم که من از صمیم قلب مردیرا که نمی ترسد ازینکه خود خواه و در صورت لزوم پست باشد دوست دارم .

ناپلئون - ولی من نه خود خواه و نه پست‌هستم.

خانم - ژنرال . چرا اصرار دارید محاسن خود را انکار کنید ؟ وانگهی منظور من پستی و خود خواهی بمعنای عادی نبود . مقصودم یك نوع بدذاتی خاصی بود که درشما بحدا کمل هست .

ناپلئون - حالا بهترشد .

خانم - شما نمیخواستید این کاغذ ها را خوانده باشید و در عین حال دلتان میخواست مضمون آنهارا بدانید، باین جهت وقتیکه هیچکس متوجه شما نبود بباغچه رفتید و آنها را خواندید . بعدهم برگشتید و همه راناخوانده گرفتید . بعقیدهٔ من این پست ترین و زشت ترین رفتاری است که یك مرد می‌تواند بکند ، ولی اتفاقا درست همین عمل بود که شما را بمقصود میرساند، وچون اینطوربود شماهم هیچ ترس و خجالتی ازینکار درخود احساس نکردید .

ناپلئون - خانم . شما این قیود شرافتمندانه و این وجدان پاك را از کجا آورده اید ؟ من اول شما را یك خانم بمعنای واقعی ، یعنی یك خانم خانواده دار و شریف فرض میکردم ولی اشراف حقیقی معمولا ازین قبیل ملامتهای وجدانی احساس نمیکنند . دربنصورت شما اشرافی حقیقی نیستید . آیا پدر یا پدر بزرگتان دکاندار بوده‌اند ؟

خانم - نه

ناپلئون - کجائی بوده‌اند ؟

خانم - انگلیسی .

ناپلئون - آه ! پس حالا تمام قضایا حل شد . زیرا انگلیسها اساسا ملتی دکاندار هستند . حالا میفهمم که چرا شما توانستید مرا درین مبارزه شکست دهید .

خانم - ولی من نتوانستم شما را شکست بدهم. خودم هم در انگلستان بزرگ نشده‌ام و اخلاق انگلیسی ندارم.

ناپلئون - چرا ! شما تا مغز استخوان انگلیسی هستید. باور نمیکنید ؟ پس بگذارید برای شما تشریح کنم که انگلیسی یعنی چه...

خانم - خواهش میکنم بفرمائید (روی کاناپه می نشیند و بدقت بناپلئون نگاه میکند تا معنی حرفهای اورا بفهمد . ناپلئون مثل اینکه با او طرف صحبت نیست دست برسینه میگذارد و خیلی شمرده سخن میگوید)

ناپلئون - بشریت بطور کلی به سه‌طبقه تقسیم میشود: پائین ، متوسط و بالا . افراد طبقه اول و طبقه سوم با هم یك نقطهٔ مشترك دارند ، یعنی هیچکدام پای بندوجدان و اخلاق نیستند .

طبقه بالا برای اینکه خودش را مافوق وجدان و اخلاق میشمارد . طبقه پائین برای اینکه چیزی ازین‌دو تا نمیفهمد. بنا برین من از هیچکدام ازین دو دسته بیمی ندارم ! زیرا افراد طبقه پائین بطور کلی بی اطلاع و جاهل هستند و بآسانی مرا بصورت بت وپیشوا در خواهند،آوردوافراد طبقه بالا چون مجموعا فاسد و بی هدف‌ند و چیزی را جز نفع شخصی مقدس نمیدانند همه در مقابل من تعظیم‌خواهند کرد و ارادهٔ مراگران خواهند نهاد .

خانم . این حرف را پیش خود نگاهدارید که من در چند سال آینده هم بیشوا و بت مردم طبقه سوم اروپا وهم آقای اشراف طبقه اول آن خواهم شد و مثل ارابه ای که در زمینی هموار عبور کند از روی تمام آنهاخواهم گذشت. فقط یك طبقهٔ دیگر ، یك تودهٔ دیگر هست که من‌از آن نگرانی دارم ، و آن طبقهٔ متوسط است که خیلی‌خطرناك است برای اینکه در عین حال هم شعور دارد و هم هدف. یعنی محاسن هر دو طبقه اول وسوم را دارد و ازنقاط‌ضعف آنها عاری است . معهذا افراد این طبقه نیز از ضعف‌مبرا نیستند . نقطهٔ ضعف آنها اینست که خیلی باخلاق و وجدان اهمیت میگذارند ، یعنی دست و پای آنها همیشه در قید اخلاق وشرافت بسته‌است‌ونمیتوانند بادست باز بمیدان بیایند .

خانم - دراین‌صورت شما انگلیسها را هم مغلوب خواهید کرد . برای اینکه خودتان گفتید که انگلیسها نژاد کاسبکار و تاجر هستند و غالب افراد این دسته‌از همان طبقه متوسطند که نام بردید .

ناپلئون - نه. برای اینکه انگلیسها نژاد خاصی هستند که نقاط ضعف وقوت مخصوص خودشان را دارند . هیچ انگلیسی آنقدر وابسته بطبقه پائین نیست که بکلی از اخلاق و وجدان عاری باشد. هیچ انگلیسی‌هم آنقدر روحیه افراد طبقه بالارا ندارد که کاملا اززیر بار اخلاق ووجدان خلاص شده باشد.. بطورکلی انگلیسی معجونی از خصائص متناقض است که اورا با دیگران فرق میگذارد. نتیجه اینست که وقتیکه انگلیسی چیزی را میخواهد، یعنی دنبال هدف اساسی مشروع یانا مشروعی‌است،هیچوقت حتی نزد خود نیز اعتراف بخواستن آن نمیکند. درعوض‌آنقدر بامنتهای حوصله این فکررا زیرورو میکند ودر اطراف آن بتعمق میپردازد که بالاخره این خواستن تبدیل بیك حس لزوم اخلاقی میشود . یعنی انگلیسی آخر باین نتیجه میرسد که وظیفه اخلاقی ومذهبی اوچنین حکم میکند که آن چیزی را که مورد میل اوست تصاحب کند و اگرغیر ازاین باشد بشرافت و مذهب ووجدان خود خیانت کرده است. درینوقت است که انگلیسی مقاومت ناپذیرمیشود ،

زیراهم مثل آریستوکرات‌ها دنبال هدفی میرود که فقط نفع شخصی خودش را تأمین میکند وهم مثل بورژواها تعقیب این هدف را ناشی ازحس وظیفه شناسی و مسئولیت بزرگ اخلاقی میشمارد که باید تاآخر بدنبال آن برود. مثلا انگلیسی در همان حال که خود را قهرمان آزادی و استقلال ملی درجهان میشمارد، نیمی از کرهٔ زمین را صاف و ساده تصرف میکندوجزو «امپراتوری» خویش درمیآورد، واسم این عمل را نیز «آباد کردن سرزمینهای متصرفی» میگذارد. یامثلا احساس میکند که درکارخانه های منچستر کالای زیاد هست که برای مصرف آنها بازار های تازه ای دردنیا لازم است. بلافاصله یك کشیش سالخورده و محترم را برای تبلیغ مسیحیت بنقطه دور دستی که در تصرف او نیست میفرستد. بومیها ازسخنان این میهمان ناخوانده ناراضی میشوند واورا میکشند.

آنوقت انگلیسی ناگهان احساس میکند که مسیحیت درخطر افتاده است وطبق وظیفه مذهبی خود اسلحه بدست میگیرد تاصلح راکه اساس مذهب مسیح است نجات‌دهد. وقتیکه بخاطر مسیح بابومیان مشرك جنگید و آنها را با سلاح های جدید خود مغلوب کرد، آنوقت خاك آنها را ضمیمه کشور خود میکند درنتیجه بازار فروش آنجارا نیز بدست میگیرد درحالیکه وجدانش کاملا راضی است و به معتقدات مذهبی او خدشه‌ای وارد نیامده است. کشتیهای جنگی انگلیسی را نگاه کنید. انگلیسی معتقداست که این کشتیها را فقط برای دفاع کرانه های خود ساخته است، و برای اینکه درین دفاع بکمك خداوند مستظهر باشد، بالای دکل هریك بیرق انگلستان را نصب میکند که در زمینه آن علامت صلیب مقدس مسیح ترسیم شده.

آنوقت با همین کشتی و باهمین‌صلیب سر تاسر دریا های‌دنیارا زیرنفوذخود میگیرد وهر کشتی‌راکه درمقابلش سرتسلیم فرود نیاورد غرق میکند، آتش میزند و بقعر دریا میفرستد. انگلیسی ادعا میکند که هربنده‌ای که پایش بخاك انگلستان برسدکاملا آزاداست وتابع امری جزامر قانون نیست. ولی درخودانگلیس بچه‌های فقرارا درشش‌سالگی برای‌کار درکارخانه ها میبرند وشانزده ساعت درروز بکار وامیدارند.

ملت انگلیس خودش دوبار انقلاب‌میکندو پادشاهش را میکشد. ولی همینکه ما فرانسویها انقلاب میکنیم به عنوان‌قانون ونظم و «آزادی» بما اعلان‌جنك میدهد. بطور کلی هیچ‌عاملی هرقدر بد یاهرقدر خوب‌باشد نیست که مورد استفاده انگلیسها قرار نگیرد. منتها در تمام این موارد هرگز انگلیسی فکر نمیکند که بر خلاف وظیفه و وجدان وحق خودکاری کرده است.

اصولا هرکاری که انگلیسی میکندطبق منطق خاصی صورت میگیرد. بامنطق میهن‌پرستی باهرکس دیگری که میهن‌پرست باشد مبارزه میکند. بامنطق تجارت ومعامله مال دیگران را می‌دزدد. با منطق امپریالیسم ملل ضعیف‌را مطیع خود میکند و با منطق قدرت از استعمار دیگران مانع میشود. بامنطق قانون‌شناسی ازشاه خود پشتیبانی میکند و بامنطق جمهوریخواهی سرپادشاه خودش‌را میبرد. بطور کلی‌همیشه منطق و شعار انگلیسی «انجام وظیفه» است ولی هرگز فراموش نمیکند که هرملتی که انجام وظیفه‌او بـا منافع انگلستان تصادم یابد، محکوم بفناست.

خانم — ژنرال. فرض کنیم تمام آنچه راجع به انگلیس‌ها گفتید درست باشد. ولی چیزیکه من خوب نمی‌فهمم اینست که چرا شما وقتیکه دانستید خون من انگلیسی است گفتید «حالاروشن‌شد». مگر کدام کار من انگلیسی بود؟

ناپلئون — خانم. این خیلی ساده‌است. شمااز اصل طالب نامه‌هائی بودید که متعلق بمن بودو بشمار بطی نداشت. بدین‌جهت شما امروز صبح‌را تماما صرف آن کردید که این‌نامه ها را از من بدزدید.. بلی بدزدید، مثل‌یکدزد سرگردنه، وآنوقت تمام بعدازظهر‌را صرف آن کردید که بمن بفهمانید که من دراشتباه هستم. یعنی مرا متقاعد کنید که تصرف این نامه‌ها حق مشروع شما بوده‌است‌واین‌من‌هستم که می‌خواهم‌آن را ازشما بگیرم. وقتی‌هم که بالاخره این نامه‌هارا گرفتم بانهایت اعتقاد وایمان اظهار کردید که‌من آدم پست خودپسندو بی‌سروپائی هستم، درحالیکه معتقد بودید که خودتان «متاسفانه» شریف و بلندنظروفداکارتشریف دارید.. حالا فهمیدید من‌چرا شمارا انگلیسی‌دانستم؟

خانم — چه حرف عجیبی! من یقین دارم‌انگلیسی نیستم، برای اینکه خودتان یکربع پیش گفتید که من‌آدم باهوشی هستم، در صورتیکه اساساً انگلیسی با هوش وجود ندارد.

ناپلئون — راست است. انگلیسها آنقدر کند فهمند که حتی گاهی نمیخواهند از شکست خود نیز چیزی بفهمند. من هم در مورد شما فکر کردم که هوش و ذوق شما انگلیسی نیست. گفتید پدر بزرك شما انگلیسی بود. ولی آیا مادر بزرگتان هم انگلیسی بود؟ خیال نمیکنم. شاید فرانسوی بوده؟

خانم — خیر. ایرلندی.

ناپلئون — آه. ایرلندی. من‌اصلافراموش کرده بودم که در دنیا ایرلند هم وجود دارد (متفکر) یك ارتش انگلیسی بفرماندهی یك ژنرال ایرلندی، در مقابل یك ارتش فرانسوی بفرماندهی یك ژنرال ایتالیائی (رو بخانم) بالاخره خانم شما مرا درین‌مبارزه شکست دادید، وآن عاملی که مرد را در اول‌کار شکست دهد، در آخر هم شکست خواهد داد.

(متفکرانه بسمت درخت نگاه میکند و بسوی آن میرود . هوا تاریك شده است و ناپلئون بدقت بآسمان پرستاره مینگرد. خانم بدنبال او میرود ودست بشانهٔ وی میگذارد)

خانم — (با مهربانی) — ژنرال . بچه نگاه می کنید ؟

ناپلئون — به ستارهٔ خودم .

خانم — شما هم بستاره اعتقاد دارید ؟

ناپلئون — بلی .

(هر دو بستاره نگاه میکنند و خانم خودرا بشانهٔ ژنرال تکیه میدهد) .

خانم — میدانید که انگلیسها مثلی دارند که « ستارهٔ هر مردی بازیر جامهٔ زنی مربوط است ؟ »

ناپلئون — اوه . عجب مردم دو روئی ! اگر این حرف را فرانسویها زده بودند هرانگلیسی دست بآسمان بلند میکرد و برین ملت فاسد لعنت میفرستاد.

یوسف وستوان با ظرف آتش وارد میشوند و یوسف با وحشت تمام اطلاع میدهد که جادوگر غیب شده .

خانم باو اظهار میدارد که یکدقیقه پیش او و ژنرال هنگامی که بآسمان نگاه میکرده اند جادوگر را دیده اندکه روی دستهٔ جاروئی نشسته و بطرف ماه میرفته است ومسلماً دیگر باز نخواهد گشت . یوسف صلیب میکشد وخارج میشود .

ناپلئون — خوب . حالا نامه ها را بسوزانیم .

خانم — ولی کاغذ ها نزد خود شماست . ژنرال (با خنده) نامه هائیکه مربوط به زن قیصر است .

ناپلئون — نه . زن قیصر مافوق سوءظن است. این نامه را زودتر بسوزانید .

خانم — (کاغذ را روی شعله آتش میگیرد) ولی من فکر میکنم که اگر زن قیصر ما دو نفر را درین حالت ببیند چطور مافوق سوءظن خواهد بود ؟

ناپلئون — من هم همین فکر را میکنم .

(هر دو بکاغذ ها نگاه میکنند تا کاملا میسوزد . سپس صورت خودرا بطرف یکدیگر بر میگردانندولبخند میزنند . وقتی که پرده بآهستگی فرود میآید ، لبهای آنها بهم نزدیك میشود) .

پایان

توضیح راجع بمسابقه هنری

مسابقه‌ای که درشماره پیش جهت زنان ودختران هنرمند ایران طرح نمودیم همانطور که انتظارمیرفت مورد استقبال وعلاقه شدید آنان قرارگرفت و نامه های بسیاری از طرف دختران و بانوان هنرمند ما برای اعلام داوطلبی خود جهت شرکت دراین مسابقه بدفتر مجله واصل‌شد.

پرسشی که‌تقریباً عموماً شرکت کنندگان از ما نموده‌اند اینست که کارهای هنری‌خودرادرچه‌موقع‌ودرچه‌محل‌تحویل دهند برای اطلاع عموم دوشیزگان وبانوان هنرمند که مایل به‌شرکت در نمایشگاه هنری هستند توضیح میدهیم که عجالتاً يك قطعه عکس روشن وقابل چاپ خود را به‌پیوست نامه‌ای که متضمن نشانی کامل ومعرفی نوع کار هائی که آماده برای نمایشگاه نموده‌اند ویا بعداً آماده خواهند کردباشد جهت‌ما ارسال نمایند . هنگامیکه تعداد شرکت کنندگان باندازه کافی رسید و محل نمایشگاه تعیین شد دفتر مجله ضمن نامه جدا گانه هر يك از بانوان هنرمند را دعوت خواهد کرد که‌کارهای هنری خود را بمحلی که تعیین شده تحویل دهند. وترتیب تحویل وتحول وچگونگی آئین افتتاح نمایشگاه نیزدر مجله اعلام خواهد شد .

اطلاعات ماهیانه

مدیر وصاحب امتیاز عباس مسعودی
زیر نظر علی جلالی

مجلهٔ « اطلاعات ماهیانه » درآغاز هرماه منتشر میشود

قیمت ابونمان داخلی: یکساله ۱۰۰ ریال ششماهه ۵۵ ریال
خارجه: « ۱۵۰ » « ۸۰ ریال

آگهی تا ۱۵ هرماه برای همان ماه قبول میشود.

جای اداره: تهران خیابان خیام - اداره روزنامهٔ اطلاعات

اردیبهشت ۱۳۲۷



بهای